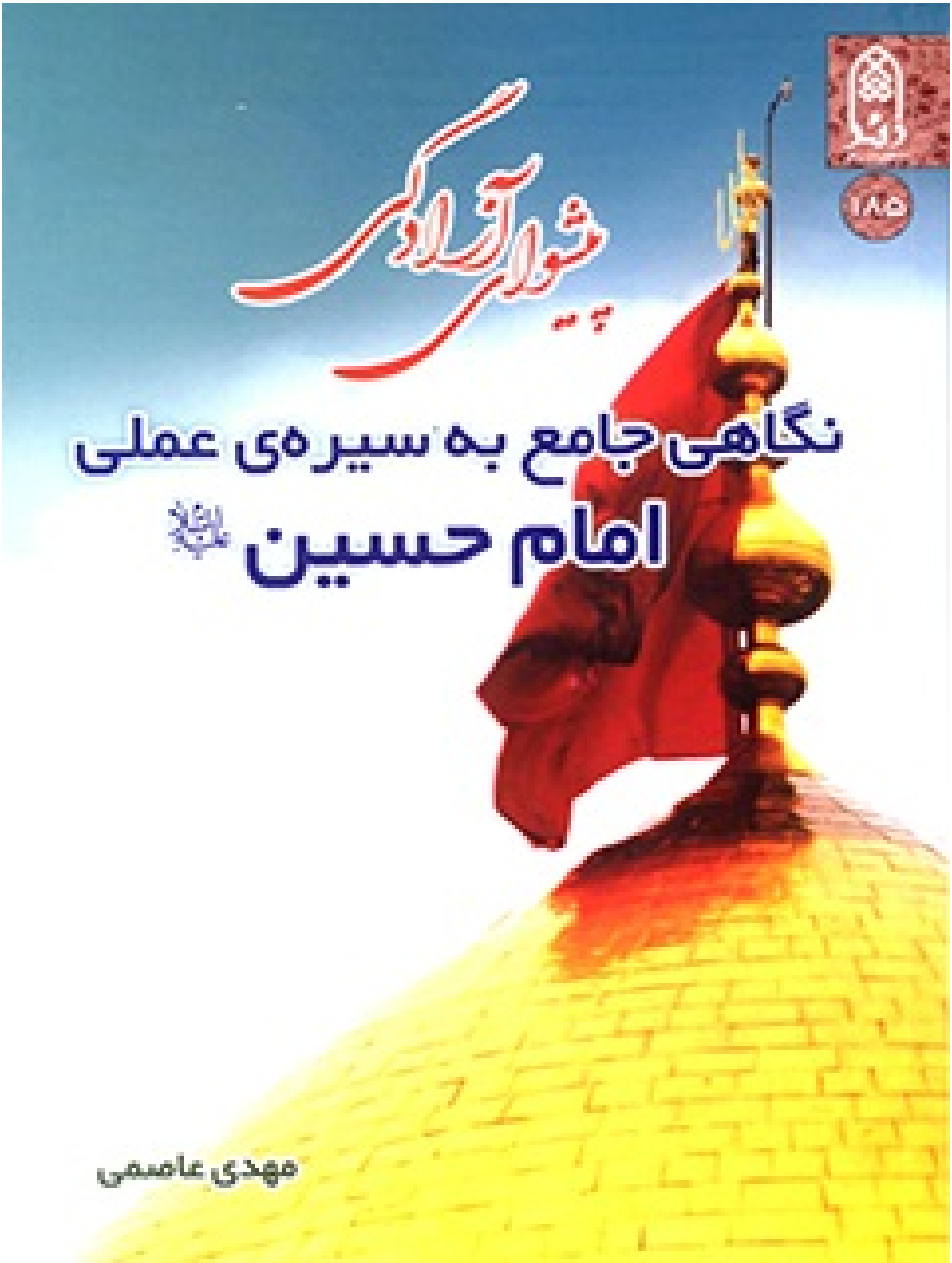


نگاهی جامع به سیره‌ی عملی امام حسین

مهدی عاصمی

بسم الله الرحمن الرحیم

پیشوای آزادگی: نگاهی جامع به سیره عملی امام حسین علیه‌السلام

نویسنده:

مهدی عاصمی

ناشر چاپی:

زائر- آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

پیشوای آزادگی: نگاهی جامع به سیره عملی امام حسین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : عاصمی، مهدی، ۱۳۵۵ -

عنوان و نام پدیدآور : پیشوای آزادگی: نگاهی جامع به سیره ی عملی امام حسین علیه السلام/ مهدی عاصمی.

مشخصات نشر : قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۸۸.

مشخصات ظاهری : [۱۹۹] ص.

فروست : انتشارات زائر؛ ۱۸۵.

شابک : ۲۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۰۸۷-۳

یادداشت : کتابنامه: ص. [۱۹۷-۱۹۹]؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : نگاهی جامع به سیره ی عملی امام حسین علیه السلام

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.

شناسه افزوده : آستانه مقدسه قم .انتشارات زائر

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴/ع۱۷پ۹ ۱۳۸۸

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۹۱۳۲۲۷

ص: ۱

اشاره

سرآغاز سخن

بسم اللّه الرحمن الرحیم

خداوند متعال، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و اهل بیت او علیهم السلام را الگویی کامل برای بندگانش معرفی کرده و سیره یعنی: اعمال و رفتار ایشان را مورد تأیید و رضایت خود قرار داده است.

در حقیقت، آن چرا که خداوند از بندگانش خواسته، در عملِ ایشان تجلّی و ظهور کرده است، پس همین عمل نشانه ی بندگی صحیح اوست.

بر خلاف آن چه تصور می شود، سیره با گذشت زمان کهنه نمی شود؛ زیرا هدف از بررسی سیره و الگو پذیری از آن، عمل مطابق شرایط موجود است؛ بدین معنی که تمامی رفتارها و عملکردهای آن بزرگواران پیامی به همراه دارند و حکمی از احکام الهی را بیان می کنند که هیچ گاه کهنه نمی شوند و امروزه با پیشرفت های علمی و اجتمایی، تنها مصادیق آن رفتارها تفاوت کرده است.

ص: ۵

******

از آن جـا که هـدف، جلب نظر تمامی گروه های سنّی مخصوصاً نوجوانان و جوانان بوده در این مجموعه، سـعی شـده تا سـه ویژگی جلوه ای خاص داشته باشد:

الف) تنها به جمع آوری سـیره ی عملی و مصادیق آن اکتفا شده است تا از این طریق، جذابیّت خاصـی، در قالب داستان برای خواننده ایجاد شود.

ب) تا آن جا که ممکن بوده از منابع معتبر استفاده شده و از آوردن مطالب ضعیف خودداری شده است.

ج) دقت فراوانی در ویرایش متن شـده بـدین گونه که بـا حفـظ اصل موضوع و کمترین تغییرات، روانی و سادگی خاصـی در جملات پدید آمده و درک مفاهیم و درس ها و نتیجه گیری ها کاملاً واضح و آشکار گردد، ان شاء اللّه.

در پایان، از تمامی کسانی که اینجانب را در جمع آوری و تنظیم این کتاب یاری نموده اند قدردانی می کنم.

والسلام

مهدی عاصمی

ص: ۶

حسَب و نسَب

امام حسین علیه السلام روز سوم یا پنجم شعبان سال چهارم هجری در مدینه به دنیا آمد. پدر بزرگوارش حضرت علی بن ابیطالب علیهماالسلام و مادر گرامی اش حضرت فاطمه علیهاالسلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود.

مدت امامت آن حضرت ده سال به طول انجامید و سرانجام در سن پنجاه و هفت سالگی در روز عاشورای سال شصت و یک هجری قمری در کربلا به شهادت رسید.(۱)

همسران و فرزندان

آن چه مشهور است :

اول: «شهربانو» که مادر امام سجاد علیه السلام است و در زمان حیات حضرت فوت کرده است.

دوم: «رُباب» که مادر حضرت سکینه علیهاالسلام و حضرت علی اصغر علیه السلام می باشد.

سوم: «لیلی» که مادر حضرت علی اکبر علیه السلام است.

چهارم: «امّ اسحاق» که مادر فاطمه علیهاالسلام بوده است.

پنجم: زنی از قبیله ی قضاعه که مادر جعفر بوده و در زمان حیات آن حضرت وفات کرده است.

ششم: زنی که نام او معلوم نیست و در کربلا همراه آن حضرت بوده و پس

۱- ۱- کشف الغمّه، ج۲، ص۲۱۶.

از اسارت، در مسیر شام، کودکی که آبستن بوده سقط می شود.(۱)

۱- ۱- منتهی الآمال، ج۱، ص۷۳۸.

فصل اول سیره ی اخلاقی

تواضع و فروتنی

قبول دعوت

ص: ۹

روزی امام حسین علیه السلام از جایی عبور می کرد؛ متوجه چند نفر فقیر و بینوا شد که گلیمی روی خاک افکنده و تکّه های خشکِ نان در دست دارنـد و می خورنـد. آن ها وقتی که حضـرت را دیدنـد گفتنـد: ای فرزنـد رسول خـدا! بفرما از این غـذا بخور.

امام حسین علیه السلام با کمال تواضع در کنار آن ها نشست و از آن نان ها خورد. سپس این آیه را تلاوت کرد:

« اِنَّهُ لایُحِبُّ المُستَکبِرینَ »(۱)

همانا خداوند متکبران و سرکشان را دوست ندارد.

سپس به آن ها فرمود:

من دعوت شما را اجابت کردم و از غذای شما خوردم آیا شما هم دعوت مرا اجابت می کنید؟

گفتند: آری، و به دنبال این گفتگو، به خانه ی امام علیه السـلام رفتند. حضـرت نیز دسـتور داد تا غذایی را آماده کرده و برای آن ها بیاورند و پس از پذیراییِ

۱- ۱- سوره نحل، آیه ۲۳.

مفصّل، به آن ها کمک هایی نیز نمود.(۱)

عزّت یا تکبّر!

شخصی به امام حسین علیه السلام اعتراض کرد که در رفتار شما نوعی تکبّر و خودبزرگ بینی وجود دارد.

حضرت فرمود:

بزرگی و کبریایی برای خداوند است. خداوند می فرماید: «عزّت از آنِ خدا و پیامبرش و مؤمنان است»(۲)، آن چه در من می بینی پرتویی از عزّت خدا و رسول است نه تکبّر و استکبار.(۳)

ازدواج با کنیز

«معاویه» جاسوسی در مدینه داشت که اخبار مردم را به او گزارش می کرد؛ پس روزی به معاویه نوشت: حسین بن علی[علیهماالسلام] کنیزی داشت که آزادش نمود و سپس با او ازدواج کرد.

معاویه نیز در نامه ای به حضرت نوشت: از معاویه، به حسین بن علی؛ اما بعد، به من خبر رسیده که تو با کنیز خود، ازدواج کرده ای و از هم کفوان

۱- ۱- بحار الأنوار، ج۴۴، ص۱۸۹ ؛ تفسیر عیاشی، ج۲، ص۲۵۷.

۲- ۲- سوره منافقون، آیه ۸.

۳- ۳- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۲.

قریشی خود - که برای نژادت، گزینشی گران بها و در پیوندت، مایه ی بزرگواری خواهند بود - دست کشیده ای ؛ نه به سود خود، کار کرده ای و نه برای نسلت انتخابی شایسته داشته ای.

امام حسین علیه السلام در پاسخ او نوشت:

اما بعد، نامه ی تو - که حاوی سرزنش در ازدواج با کنیزم و چشم پوشی ام از هم کفوان قریشی بود - رسید؛ بدان که هیچ شرافتی، از شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و هیچ پیوندی از پیوند با او برتر نیست.

او کنیزِ من بود که به سبب امری که در آن، پاداش خدای متعال را می جُستم از مُلکم خارج شد؛ سپس بر طبق سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم (یعنی ازدواج)، او را به خود باز گرداندم و خدا هر فرومایگی ای [از بندگانش] و هر کمبود ما را، با اسلام برداشته است؛ پس بر هیچ مسلمانی، هیچگونه سرزنشی جز در گناه نیست و سرزنش تو، فقط جاهلیت [و فرهنگ جاهلی [است.(۱)

نتیجه ی تواضع

فردی به نام «عِصام بن مصطلق» به هنگام ورود به مدینه به امام حسین علیه السلام برخورد نمود و پس از آن که سیمای امام علیه السلام ، او را به خود جلب نمود و

۱- ۱- زهر الآداب و ثمرالألباب، ج۱، ص۱۰۱ ؛ بلاغه الحسین، ص۲۱۶.

حضـرتش را شـناخت، از روی حسد و بغض نسـبت به امیرمؤمنان علیه السلام شروع به فحّاشی و ناسزاگویی به امام حسین علیه السلام و پدر بزرگوارش کرد.

اما حضـرت پس از شـنیدن سـخنان ناپسـند او، با مهربانی و عطوفت، با خواندن آیاتی در فضـیلت عفو و گذشت، با «عصام» به سخن گفتن پرداخت و فرمود:

ای برادر! قـدری آهسـته باش و آرامش خود را حفظ کن، من برای خودم و برای تو از خداوند آمرزش می طلبم؛ مطمئن باش اگر از ما یاری بخواهی تو را یاری خواهیم کرد و اگر عطا و بخششـی بطلبی به تو می بخشـیم و اگر ارشاد و راهنمایی بجویی، تو را راهنمایی خواهیم کرد.

در این هنگام، عصام از این رفتار امام علیه السـلام در مقابل جسارت های خود شـرمنده شد. حضرت نیز وقتی این حالت را در او دید این آیه را تلاوت کرد:

« قال لا تَثریبَ عَلیکُمُ الیَومَ یَغفِرُ اللّه ُلَکُم و هُو اَرحمُ الرّاحِمین »(۱)

[حضـرت یوسف به برادرانش] گفت: امروز ملامت و توبیخی بر شـما نیست؛ خداونـد شـما را می بخشـد و او ارحم الراحمین است.

سپس از عصام پرسید:

آیا از اهل شام هستی؟

ص: ۱۴

۱- ۱- سوره یوسف، آیه ۹۲.

گفت: آری.

حضرت فرمود:

این عادتی است که از قبیله ی «اَخزم» سراغ دارم(۱)؛ پس هر نیازی داری بدون اظطراب و شرم از ما بخواه که مرا افضل و برتر از آن چه می پنداری، خواهی یافت.

پس «عصـام» آن چنـان شـرمنده و خجلت زده شـد که گفت: بـا رفتار و برخورد محبت آمیز امام حسـین علیه السـلام آن چنان عرصه ی پهناور زمین بر من تنگ شد، که خوش داشـتم زمین مرا به خود فرو می بُرد و از آن پس بر روی زمین کسـی در نزد من محبوب تر از آن حضرت و پدرش نبود.(۲)

۱- ۱- مقصود حضرت این بود که ناسزا گویی به ما، عادت و خوی اهل شام می باشد که آن را معاویه رواج داده است.

۲- ۲- سفینه البحار، ج۱، ص۴۲۱ ؛ معالی السبطین، ص ۶۰.

عفو و گذشت

آزادی به جای مجازات

غلام امام حسین علیه السلام مرتکب خطایی شد که باید مجازات می شد، پس حضرت دستور داد تا او را ادب کنند.

غلام که آشنای با روحیه ی امام علیه السلام بود، گفت: ای مولای من! « و الْکاظِمینَ الْغَیْظ »(۱)» یعنی خداوند، مؤمنان را به فرونشانیِ خشم و غضب معرفی فرموده است.

حضرت فرمود:

او را رها کنید.

غلام فراز بعدش « و العافینَ عَنِ النّاس» را خواند – که خداوند، مؤمنان را به حالت عفو و نشان دادن گذشت از خود، معرفی فرموده است.

امام علیه السلام فرمود:

تو را عفو کردم.

غلام، فراز سوم: « و اللّه یُحِبُّ المحْسِنین» را خواند که خداوند خبر از دوست داشتنِ نیکوکاران می دهد.

ص: ۱۶

۱- ۱- سوره آل عمران، آیه ۱۳۴.

پس حضرت فرمود:

تو به خاطر خدا آزاد هستی و دوبرابرِ آن چه پیش از این به تو عطا می کردم به تو بخشیدم.(1)

پذیرش حرّ بن ریاحی

وقتی که ندای دادخواهی امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا به گوش لشکر کوفه رسید، در میان آنان «حُر» به فکر فرو رفت و لحظاتی با خود خلوت کرد. سپس از «عمر سعد» پرسید: آیا واقعا با حسین بن علی علیهماالسلام جنگ خواهی کرد؟ وقتی پاسخ مثبت و اصرار به جنگ را از زبان او شنید از لشگر، فاصله گرفت و تصوّرِ مبارزه با یادگار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آن چنان او را منقلب کرد که بدنش به لرزه افتاد.

وقتی «مهاجر بن اوس» علّت را از او جویا شد، حُر گفت: به خدا قسم! خودم را میان بهشت و جهنّم احساس می کنم؛ اما تصمیم خود را گرفته ام، و سوگند به خدا که هیچ چیز را در مقابل بهشت انتخاب نمی کنم گر چه بدنم قطعه قطعه شده و سوزانده شود.

بعد از این سخن، اسب خود را حرکت داد و به اردوگاه امام حسین علیه السلام نزدیک شد. او در آن حال، دست های خود را بر سر نهاده و از خداوند تقاضای پذیرش توبه اش را کرد.

تا این که به پیشگاه امام حسین علیه السلام رسید و با ناله و تضرّع گفت: جانم به

۱- ۱- کشف الغمه، ج۲، ص۲۰۷ ؛ بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۵.

فـدایت! من همانم که مانع از برگشت تو شدم و تو را با یاران و خانواده ات محاصـره کرده و به این صـحرا کشاندم؛ اما هرگز تصور نمی کردم این قوم عهد شـکن، تا این اندازه بی مروّت باشـند که به کشـتن تو تصمیم بگیرند. الآن من پشیمانم. آیا عذر من پذیرفته است و توبه ام را قبول می کنید؟ تقاضای عفو و گذشت دارم!

امام حسین علیه السلام با کمال بزرگواری فرمود:

آری خداوند توبه ات را می پذیرد.

آن گاه حُر با خوشحالی اجازه ی ورود به میدان نبرد گرفت و بعد از این که مبارزه ی جوانمردانه ای با دشمن نمود از اسب به زمین افتـاد. وقتی در آسـتانه ی شـهادت قرار گرفت امـام حسـین علیه السـلام به بـالین او آمـد، او را نوازش نمود و خاک های صورتش را پاک کرد و فرمود:

احسـنت ای حر! تو آزاده ای همان طوری که مادرت اشـتباه نکرد که تو را آزاد مرد نامید؛ به خدا سوگند! تو در دنیا، آزاده و در آخرت از سعادتمندان خواهی بود.(۱)

۱- ۱- لهوف، ص۱۸۸ ؛ ارشاد مفید، ج۲، ص۱۰۲.

سخاوت و بخشش

بخشش کامل

برای امام حسین علیه السلام از بصره، اموال فراوانی آوردند. آن حضرت نشست تا این که تمام آن ها را بین مردم تقسیم کرد و برخاست.(۱)

پرداخت بدهی دیگران

«اُسامه بن زید» که از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود، بیمار و بستری شد و چون بسیار مقروض بود اظهار ناراحتی می کرد. امام حسین علیه السلام به عیادت او آمد و پس از احوال پرسی فرمود:

ای برادر! برای چه غمگین هستی؟

اسامه گفت: به خاطر قرض هایی که مجموع آن ها به شصت هزار درهم می رسد.

امام علیه السلام فرمود:

ناراحت نباش، قرض هایت را بر عهده می گیرم.

---

۱ – ۱- تاریخ ابن عساکر، ج۱۴، ص۱۱۲. یکی از منابع مالی اهل بیت علیهم السلام خمس و هدایای بود که شیعیانشان برای ایشان می آوردند.

اسامه گفت: ترس آن دارم که قبل از ادای قرض بمیرم.

حضرت فرمود:

نترس، قبل از مرگت، حتماً آن را اَدا می کنم.

امام حسین علیه السلام به وعده ی خود وفا کرد و قبل از مرگ او، قرض هایش را پرداخت.(۱)

حفظ عزّت فقیر

فقیری از انصار برای تقاضای کمک، نزد امام حسین علیه السلام آمد. حضرت قبل از آن که او سخن بگوید فرمود:

ای برادر انصاری! چهره ی خود را از ذلّتِ تقاضا کردن حفظ کن و تقاضای خود را در صفحه ای بنویس. من به خواست خدا، آن چه را که مایه ی شادمانی توست خواهم داد.

او در کاغذی نوشت: فلان کس پانصد دینار از من طلب دارد و اصرار می کند که آن را بپردازم. با او صحبت کن که مرا تا هنگام تمکّن و داشتن مال، مهلت دهد.

امام حسین علیه السلام آن کاغذ را خواند و سپس به خانه رفت و کیسه ای محتوی هزار دینار آورد و فرمود:

پانصد دینار از این مقدار را به طلبکارت بده و بقیّه را در سایر نیازمندی هایت مصرف کن و هیچگاه حاجت خود را

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۶۵.

جز نزد یکی از این سه شخص مبر: دیندار، جوانمرد یا انسان پاک سرشت.

دیندار، دینش آبروی تو را حفظ می کند و جوانمرد به خاطر جوانمردی اش حیا می کند که ناامیدت سازد و امّا انسانِ پاک سرشت، شرافتش مانع می شود که تو را دست خالی رد کند و می داند که تو دوست نداری آبرویت ریخته شود.(۱)

خریدن آبرو

نیازمندی به خانه ی امام حسین علیه السلام رفت و تقاضای هزار دینار کرد. حضرت پس از صحبت با آن فقیر فرمود:

هزار دینار به او بدهید.

شخص نیازمند پول ها را گرفت و مشغول شمارش آن ها شد. حسابدار حضرت با شگفتی به او گفت: آیا چیزی به ما فروخته ای که پول آن را این گونه با دقّت می شماری!؟

مرد نیازمند پاسخ داد: آری! آبرو و حیثیت خود را فروخته ام و در مقابلش این پول ها را گرفته ام.

امام حسین علیه السلام فرمود: درست می گوید؛ سپس سه هزار دینار دیگر از اموال خودش را به آن شخص فقیر داد و فرمود:

هزار دینار، به خاطر تقاضایت؛ هزار دینار به خاطر آبرویت و

۱- ۱- تحف العقول، ص۲۴۷ ؛ بحار الأنوار، ج۷۵، ص۱۱۸.

هزار دینار به این خاطر که برای رفع مشکل خویش به درِ خانه ی ما آمده ای.(۱)

جلب رضایت الهی

سائلی از امام حسین علیه السلام حاجتی خواست، حضرت به او فرمود:

حقّ درخواست تو از من و آگاهی ام به آن چه تو نیازمند آن هستی، بر من سنگین و بزرگ است ولی دستم از رساندن تو به آن چه شایسته ی آن هستی، ناتوان می باشد در حالی که فراوان در راه خدا اندک است و در دارایی خود آن چه در برابر شُکر تو کافی و اندازه باشد ندارم، پس اگر آن مقداری را که مقدور [من [است بپذیری و از من، زحمت فراهم کردن حقّ واجب خود را برداری تا بدون زحمت، نیاز تو را برآورم]تقاضای تو را] انجام می دهم.

سائل عرض کرد: آن مقدارِ مقدور و اندک را قبول می کنم و هدیه و لطف شما را سپاس می گویم و عذر شما را می پذیرم.

امام علیه السلام وکیل خود را فراخواند و با او حساب همه ی مخارج خود را کرد و سپس فرمود:

آن مازاد بر سیصد هزار درهم را بده.

او نیز پنجاه هزار درهم آورد.امام حسین علیه السلام فرمود:

۱- ۱- خصائص الحسینیه، (ترجمه)، ص۵۸.

پانصد دینار را چه کردی؟

عرض کرد: نزد من است.

حضرت فرمود: آن را نیز بده، سپس امام علیه السلام همه ی آن درهم و دینارها را به سائل داد و فرمود:

کسی را بیاور تا این ها را با خود ببری.

او نیز دو حمّال آورد و حضرت عبای خود را به عنوان مزد آنان پرداخت تا پول ها را همراه او ببرند.

غلامِ امام گفت: به خدا سوگند! یک درهم نیز نزد ما باقی نماند.

حضرت فرمود:

امیدوارم با این کار، پاداش بزرگی نزد خدا داشته باشم.(۱)

بخشش با شرمندگی

مردی بینوا که از شدّت فقر و فشار زندگی، جانش به لب آمده و از همه جا ناامید شده بود، به مدینه آمد. او از کریم ترین و سخاوتمندترین مرد مدینه پرس و جو کرد. همه، حسین بن علی علیهماالسلام را سخی ترین و شریف ترین انسان شهر معرفی کردند.

عربِ بینوا در پی جستجوی امام علیه السلام به مسجدِ مدینه آمد و حضرت را در حال اقامه ی نماز مشاهده کرد. او در همان جا با خواندن ابیاتی وضع خود را تشریح کرده و خواسته اش را به حضرت عرضه داشته و گفت:

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۵۳ ؛ احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۴۳.

«تا به حال هرکس که به تو امید بسته و درِ خانه ات را کوبیده نا امید و مأیوس نشده است.

تو بخشنده و مورد اعتماد هستی و پدرت نابودکننده ی افراد فاسق و تبهکار بود.

اگر پدران شما نبودند و آن همه در مورد هدایت ما زحمت نمی کشیدند آتش جهنم ما را فرا می گرفت.»

امام حسین علیه السلام نماز را به پایان رسانید و با شنیدن این اشعار به خواسته ی وی پی برده و به قنبر فرمود:

آیا از مال حجاز چیزی به جای مانده است؟

قنبر گفت: آری، چهار هزار دینار داریم. حضرت فرمود:

آن ها را حاضر کن که این شخص در مصرف آن ها از ما سزاوارتر و نیازمندتر است.

سپس به منزل تشریف برده و ردای خود را ــ که از بُرد یمانی بود ــ از تن در آورده و دینارها را در آن پیچید و با شرمندگی از لای در به آن مرد نیازمند داد و در اشعاری پاسخ داد:

این ها را از من بپذیر و[به خاطر کمی آن] عذرخواهی می کنم و بدان که من به تو دلسوز و مهربان هستم.

اگر امروز قدرت و حکومتی در اختیار داشتیم مطمئنا آسمان جود و سخاوت ما بیشتر بر تو ریزش می کرد.

ولی حوادث روزگار در حال دگرگونی و تغییر و تحوّل است،

به این جهت بخشش ما اندک شده است.

مرد نیازمند هدایای امام علیه السلام را از لای در گرفته و در آن حال گریه کرد. حضرت پرسید:

آیا عطای ما کم است؟ (بیشتر می خواهی؟)

گفت: نه، بلکه به این می اندیشم که این دستان پُر مهر و عاطفه و سخاوتمند، چگونه در زیر خاک پنهان خواهد شد!(۱)

بخشش گوسفند

«بُشربن غالب» می گوید: همراه امام حسین علیه السلام به سوی مدینه حرکت کردیم و با آن حضرت گوسفندی بریان شده بود که اعضای آن را یکی یکی به دیگران می داد.(۲)

کمک با شرط

مردی نزد امام حسین علیه السلام آمد و از او تقاضای کمک کرد. حضرت فرمود:

درخواست کردن شایسته نیست جز در بدهی سنگین یا فقر کمرشکن یا ضمانتی رسواخیز.

آن مرد عرض کرد: نیامدم جز برای یکی از این سه، پس حضرت دستور

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۶۵.

۲- ۲- محاسن برقی، ج۲، ص۴۰۵.

داد تا صد دینار به او بدهند.(۱)

(در این جا حضرت با توجه به شخصیت درخواست کننده شرط هایی را برای بخشش خود گذاشته و می خواسته از ایجاد فضای سائل پروری در جامعه جلوگیری کند وگرنه آن بزرگوار بخشش های بی حسابی داشته است.)

برآوردن حاجت مؤمن

«ابن مهران» می گوید: در خدمت مولایم (امام حسین علیه السلام) نشسته بودم که شخصی آمد و عرض کرد: یابن رسول اللّه! فلان شخص از من طلبکار است و من پول ندارم که طلبش را بدهم و او هم می خواهد مرا زندانی کند، مرا کمک کنید.

حضرت فرمود:

به خدا قسم، من هم پول ندارم تا طلب تو را بدهم و مشکلت حل شود.

آن شخص گفت: با او صحبت کنید، شاید به خاطر شما، این کار را نکند.

حضرت فرمود:

من آن شخص را نمی شناسم و با او هیچ آشنایی ندارم؛ [اما به خاطر این که مشکل تو حل شود و حاجت یک مؤمن برآورده شود، این کار را می کنم و با او صحبت می کنم زیرا] پدرم برایم نقل کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: «هر کس در

۱- ۱- تحف العقول، ص۲۴۶ ؛ بحار الأنوار، ج۷۸، ص۱۱۸.

برآوردن حاجت مؤمن تلاش کند مثل این است که نُه هزار سال (سالیان بسیاری) پروردگار را بندگی کرده است؛ سالیانی که روزهایش را روزه گرفته و شب هایش را به نماز و عبادت گذرانده باشد.»(۱)

پاداش احسان به سگ

امام حسین علیه السلام باغی داشت که «صافی» _ غلام حضرت _ عهده دار باغبانی آن بود. روزی به همراهی اصحاب خود، به آن باغ رفت و هنگامی که نزدیک شد، دید غلام مشغول نان خوردن است و هر تکّه نانی را که برمی دارد، نصف آن را پیش سگی می اندازد و نصف دیگرش را خودش می خورد و پس از فارغ شدن از خوردن، می گوید: الحمدللّه رَبِّ العالمین، خداوندا بیامرز مرا و آقای مرا و او را برکت ده، همچنان که والدین او را برکت دادی، ای اَرحم الرّاحمین!

حضرت از این منظره به شگفت آمد و غلام را صدا زد. غلام با عجله از جا برخاست و گفت: ای آقای من و آقای مؤمنینِ تا روز قیامت! من شما را ندیدم تا به خدمت شما حاضر شوم؛ مرا عفو فرما.

امام علیه السلام فرمود:

ای صافی! تو مرا حلال کن که من بی اجازه به باغ تو وارد شدم.

ص: ۲۷

۱- ۱- بحار الأنوار، ج۷۱، ص۳۱۵.

غلام گفت: شما از روی فضل و کرم و بزرگواری خود، این چنین با من برخورد می کنید وگرنه باغ از آنِ خود شماست.

امام حسین علیه السلام فرمود:

من دیدم هر تکه نانی را که برمی داری نصفش را پیش سگ می اندازی و نصفش را خودت می خوری، چرا این کار را انجام می دادی؟

غلام گفت: ای آقای من! این سگ به هنگام نان خوردن، نگاهش به من بود و من شرم کردم از این که خود، نان بخورم و او به من نگاه کند و این در حالی بود که سگ متعلّق به شماست و از باغ شما حراست و مراقبت می کند، و بالاخره، منِ بنده ی شما و این سگِ متعلّق به شما، هر دو از مالِ شما می خوریم.

امام حسین علیه السلام از نحوه ی پاسخگویی آن غلام و حالت عاطفی او به گریه افتاد و فرمود:

در صورتی که مطلب از این قرار است، پس تو برای خدا آزاد شدی.

سپس هزار دینار هم به وی بخشید. غلام گفت: اکنون که مرا آزاد کردید، باز هم می خواهم عهده دار باغبانی و خدمات مربوط به آن باشم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

شایسته است وقتی [انسان] کریم حرفی می زند و سخنی می گوید، راستیِ آن را با عمل نشان دهد. من هنگام ورود

به باغ گفتم: از ورود بی اجازه به باغت، مرا حلال کن، اکنون من این باغ را به تو بخشیدم، پس این همراهان مرا در خوردن میوه و خرمای آن، میهمان قرار ده، و به خاطر من، آنان را گرامی دار، که خداوند روز قیامت گرامی ات دارد و تو را در خُلقِ نیکو و عقیده ات برکت دهد.

غلام گفت: اکنون که باغ خود را به من هبه فرمودی، من هم آن را برای اصحاب شما جایزالاستفاده قرار دادم.(۱)

جایگاه معلّم

«عبدالرحمان سلمی» که معلم یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام بود به فرزند امام علیه السلام سوره ی حمد را تعلیم داد. آن کودک نزد پدر رفت و سوره ی حمد را در محضر آن بزرگوار قرائت کرد. به دنبال آن، حضرت هزار دینار و هزار حُلّه (لباس نو) به عبدالرحمان عطا کرد و دهان وی را نیز از جواهر پُر کرد.

افرادی [به عنوان اعتراض] به حضرت گفتند: آیا این همه، برای او زیاد نیست؟ حضرت فرمود:

کار [عظیم] او کجا و عطای ما کجا؟!

سپس دو بیت شعر به مضمون زیر فرمود:

وقتی دنیا به تو روی آورد، قبل از آن که از دست برود با آن، به همه ی مردم بخشش نما.

ص: ۲۹

۱- ۱- مستدرک الوسائل، ج۷، ص۱۹۲ ؛ احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۴۶.

دنیا اگر به انسان روی آورد بذل و بخشش، آن را نابود نمی کند و اگر پشت کند بخل، آن را نگه نمی دارد.(۱)

بخشش به اندازه ی معرفت

عربی بادیه نشین نزد امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: یابن رسول اللّه! دیه ی کاملی بر عهده ی من است و از پرداخت آن عاجزم. به خود گفتم از کریم ترین افراد درخواست کمک کنم و کریم تر از اهل بیتِ رسول خدا علیهم السلام نیافتم.

امام علیه السلام به او فرمود:

سه سؤال از تو می پرسم، اگر یکی را پاسخ گفتی، یک سوم دیه را به تو می دهم، اگر دو تا را پاسخ گفتی، دو سوم دیه، و اگر همه را پاسخ گفتی، همه ی دیه را به تو می دهم.

اعرابی عرض کرد: یابن رسول اللّه! آیا کسی چون تو که از اهل علم و شرف هستی، از کسی مثل من سؤال می کند؟!

حضرت فرمود:

آری، از جدّم شنیدم که فرمود: نیکی به افراد باید به اندازه ی معرفتشان باشد.

اعرابی عرض کرد: از آن چه می خواهی بپرس، اگر پاسخ دادم که دادم وگرنه، از شما می آموزم و قدرتی نیست مگر از خدا.

ص: ۳۰

۱- ۱- بحار الأنوار، ج۴۴، ص۱۹۱

امام حسین علیه السلام فرمود:

بهترین عمل چیست؟

فقیر عرض کرد: ایمان به خدا و تصدیق پیامبرش.

حضرت فرمود:

چه چیز، بنده را از هلاکت می رهاند؟

عرض کرد: اعتماد و توکل به خدا.

حضرت فرمود:

زینت انسان با چیست؟

عرض کرد: دانش همراه با بردباری.

فرمود:

اگر این نشد؟

عرض کرد: مال همراه با بخشش.

فرمود:

اگر این هم نشد؟

عرض کرد: فقر همراه با صبر.

فرمود:

اگر این هم نشد؟

عرض کرد: صاعقه ای که از آسمان بیاید و او را بسوزاند.

امام علیه السلام خندید و انگشتر خود را با کیسه ای حاوی هزار دینار به او داد و فرمود:

دینارها را به طلبکاران بده و انگشتر را نیز در مخارج زندگی صرف کن.(۱)

اعرابی آن ها را گرفت و گفت: «اللّه اعلمُ حَیثُ یَجعل رسالتَه»(۲)

خدا خود بهتر می داند که رسالتش را در کجا و چه محلی قرار دهد.

(مقصود این که خداوند به سبب آگاهی از لیاقت و شایستگی اهل بیت علیهم السلام این جایگاه را به ایشان داده است.)

بخشش ارثیه

امام حسین علیه السلام ، زمین و کالاهایی را به ارث برد، و پیش از آن که تحویل بگیرد، همه را [در راه خدا] صدقه داد.(۳)

به فکر ایتام

معاویه در سفری به نزد حضرت آمد و مال فراوانی را که شامل درهم و دینار و لباس فاخر و اموال فراوان بود به امام حسین علیه السلام تقدیم کرد. حضرت نیز همه را به ایتام مدینه که پدرانشان در جنگ صفین کشته شده بودند، بخشید.(۴)

(امام حسن و امام حسین علیهماالسلام عطاها و هدایای زورمندانی همچون معاویه را می پذیرفتند زیرا حق آنان بود که غصب شده بود. البته ایشان این اموال را

۱- ۱- جامع الأخبار، ص ۳۸۱ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۱۹۶.

۲- ۲- سوره انعام، آیه ۱۲۴.

۳- ۳- دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴- ۴- فصول المهمه ابن صباغ، ص ۱۷۱.

می گرفتند و به نیازمندان می دادند و خود به اندازه ی ذرّه ای از آن استفاده نمی کردند.)(۱)

آزادی کنیز

روزی معاویه کنیزی زیبا را به امام حسین علیه السلام هدیه کرد و همراه اموال فراوان، به نزد حضرت فرستاد. هنگامی که کنیز نزد حضرت رسید، امام علیه السلام از او پرسید:

آیا چیزی بلد هستی؟

کنیز گفت: آری. قرآن می خوانم و شعر می سرایم.

حضرت فرمود:

قرآن بخوان.

کنیز خواند:

« و عِندَه مَفاتِح الغیب لا یعلَمُها إلاّ هو...»(۲)

و کلیدهای غیب، تنها نزد اوست و کسی جز او از آن ها خبر ندارد.

پس حضرت فرمود:

شعری بگو.

گفت: تو بهترین متاعی اگر ماندگار بودی امّا انسان را ماندگاری نیست.

امام حسین علیه السلام گریست و سپس فرمود:

۱- ۱- بحارالانوار، ج۴۴، ص۱۳ ؛ دعائم الاسلام، ج۲، ص۳۲۳.

۲- ۲- سوره انعام ، آیه ۵۹.

تو آزادی و آن چه معاویه با تو فرستاده برای توست.

آن گاه به او فرمود:

آیا برای معاویه هم چیزی گفته ای؟

کنیز گفت: آری گفته ام و سپس بیتی دیگر خواند.

امام علیه السلام فرمان داد تا هزار دینار به او ببخشند و روانه اش کرد. سپس فرمود:

فراوان دیـدم که پدرم می خواند: هر کس دنیا را برای خوشـی بجوید به جانم سوگند که به زودی به نکوهش آن می پردازد. دنیا چون به انسان پشت کند آزمون است و هنگامی که روی بیاورد دیری نمی پاید.

آن گاه حضرت گریست و به نماز ایستاد.(۱)

۱- ۱- نهج السعاده، ج۸، ص۲۸۳ ؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص۱۹۶.

برطرف کردن مشکلات دیگران

دعای باران

زمانی که در کوفه خشکسالی آمده بود اهل کوفه به خدمت حضرت علی علیه السلام آمده و از کمی آب و نباریدن باران، شکایت کردند و گفتند: یا علی! برای ما دعا کن و از خدا بخواه که برای ما باران بفرستد تا از خشکسالی نجات پیدا کنیم و محصولات ما از بین نرود.

امیرمؤمنان علیه السلام ، به امام حسین علیه السلام فرمود که: «حسین جان! برخیز و دعا کن و از خدا بخواه که باران بفرستد.»

حضرت سیدالشهداء علیه السلام دست به دعا برداشت، حمد و ثنای پروردگار را به جای آورد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درود و سلام فرستاد و دعایی در مورد درخواست باران برای مردم، از حق تعالی نمود.

هنوز دعای امام حسین علیه السلام تمام نشده بود که ابرها، آسمان را فرا گرفتند و باران شروع به باریدن کرد. سپس مردم، خدمت حضرت اباعبداللّه علیه السلام آمده و از این که از خشکسالی نجات یافته بودند و تمام رودخانه ها و جوی ها پر از آب شده بود تشکر کردند.(۱)

ص: ۳۵

۱- ۱- عوالم، ج۱۷، ص ۵۱ ؛ بحار الأنوار، ج۴۴، ص۱۸۷ ؛ جلاء العیون، ص ۱۸۶.

(اما جای بسی تعجب است که همین مردم، در کربلا این لطف امام حسین علیه السلام را این گونه تلافی کردند!)

قبول سفارش

روزی امـام حسـین علیه السـلام بر معـاویه وارد شـد. عربی بـادیه نشـین نیز برای خواهشـی به آن جا آمـده بود. معاویه مشـغول صحبت کردن با حضرت شد. مرد عرب از حاضران پرسید: این مرد کیست؟ گفتند: او حسین بن علی علیهماالسلام است.

آن مرد رو به حضـرت کرد و عرض کرد: ای فرزند دختر رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم ، به معاویه سفارش کن به من کمکی کند. امام علیه السلام نیز پذیرفت و سفارش او را به معاویه کرد و معاویه حاجتش را برآورد.

مرد عرب، اشعاری را در مقام ستایش امام حسین علیه السلام سرود که مضمون یک بیت آن این است:

«ای بنی امیّه! فضل و برتری بنی هاشم بر شـما همانند فضل [سـرزمین های حاصلخیز در فصل] بهار است بر سرزمین خشک و بی آب و علف!»

معـاویه گفت: ای اعرابی! حـاجت تو را، من برآورده کردم امـا تو حسـین [علیه السـلام] را سـتایش می کنی؟! پاسـخ داد: ای معاویه! تو از حقّ او به من دادی و با سفارش او حاجتم را برآوردی (لذا من مدیون آن حضرت هستم نه تو).(۱)

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۸۱.

ازدواج مصلحتی

روزی معاویه به یزیـد ـ لعنه اللّه علیهما ـ گفت: آیا لذّتی در دنیا سراغ داری که بدان دست نیافته باشی؟ یزید گفت: آری، هِنـد دختـر «سـهیل بن عمرو» را می خواسـتم، پس من و «عبـداللّه بن عـامر»، هر دو به وی پیشـنهاد همسـری دادیم، ولی به من جواب رد داد و به همسری او درآمد.

معاویه، عبداللّه بن عامر را که در آن موقع از طرفِ او فرماندار بصـره بود احضار کرد و هنگامی که حاضر شد، به او گفت: به خاطر یزید از هند دست بردار.

عبـداللّه بن عـامر نخست خواسـته ی معـاویه را رد نمود، ولی بر اثر این که معـاویه او را به عزل از حکومت بصـره تهدیـد کرد حاضـر به کناره گیری از هنـد شـد و به معاویه طلاق او را اعلام کرد. هنگامی که عبـداللّه به بصـره برگشت و با آن زن روبرو شد، گفت: خود را از من بپوشان. هند گفت: آن لعین، کاری را که می خواست کرد.

آن گاه معاویه با تمام شـدن مدّتِ عدّه، ابوهریره(۱) را مأمور رفتن به نزد او کرد تا وی را به عقـد یزیـد درآورد و دسـتور داد یک میلیون درهم مهریه ی او قرار دهد.

ابوهریره قبل از رفتن به بصره، به امام حسین علیه السلام برخورد کرد و موضوعِ

۱- ۱- ابوهریره یکی از راویان حدیث است که با وجود آن که مدّت کمی حضـرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دیدار کرده ولی روایات بسیاری از آن حضـرت نقل کرده است و این نه به خاطر ارتباط زیاد با حضـرت، بلکه به خاطر وابستگی به بنی امیّه و گرفتن پول، اقدام به جعل حدیث در زمان معاویه کرده و به همین خاطر به دروغ گویی معروف می باشد.

رفتن به بصره را به حضرت خبر داد. امام فرمود:

مرا هم مطرح کُن.

سپس ابوهریره به بصره رفت و به هند گفت: امیرالمؤمنین (معاویه)! تو را برای همسریِ یزید به مهریه ی یک میلیون درهم، خواستگاری و پیشنهاد داده است، و با برخوردی هم که با حسین بن علی[علیهماالسلام [داشتم، او هم گفت وی را مطرح کنم، حالا دیگر اختیار با تو است.

هند گفت: اِی ابوهریره! تو چه نظر می دهی؟ ابوهریره گفت: اختیار به دست تو است.

هند گفت: لَب هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن را بوسیده نزد من محبوب تر است.

پس ابوهریره او را به عقد امام حسین علیه السلام درآورد و بعداً به معاویه گزارش داد که هند به همسری حسین بن علی[علیهماالسلام] درآمده است.

معاویه برای او پیغام فرستاد: اِی الاغ! تو را نفرستاده بودم تا این گونه رفتار کنی و کار را به این جا بکشانی!

عبداللّه بن عامر نیز بعد از این ماجرا به حجّ رفت و در بین راه، در مدینه خدمت امام حسین علیه السلام رسید و عرض کرد: یابن رسول اللّه! به من اجازه می دهید با هند صحبت کنم؟

امام حسین علیه السلام فرمود:

هر گاه مایل باشی مانعی ندارد.

پس با خودِ امام علیه السلام به خانه ی آن حضرت رفت و با اجازه از هند، بر او وارد

گردید و از ودیعه و سپرده ای که در بصره نزد او بود سراغ گرفت.

هند به کنیزش دستور داد آن بسته ی مخصوص را بیاورد. هنگامی که آورد و آن را باز کرد، معلوم شد آن بسته، مملوّ از لؤلؤ و جواهر قیمتی بوده و هند بدون آن که آن را باز نموده باشد، حفظ کرده و تسلیم شوهرِ قبلش نمود.

پس عبداللّه بن عامر به گریه افتاد.

امام حسین علیه السلام فرمود:

چرا گریه می کنی؟

گفت: یابن رسول اللّه! آیا شما مرا ملامت و سرزنش می کنید که بر فردی مثل هند با این حالت تقوا و وفایی که از خود نشان داده گریه می کنم؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

ای ابن عامر! من خوب حلال کننده ای برای شما دو نفر بودم، هم اکنون او را طلاق می دهم، پس تو حَجَّت را به جای آور و هنگامی که برگشتی دوباره با وی ازدواج کُن...(۱)

رعایت حال مردم

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام به هنگام سفر به حج، پیاده می رفتند و بر مَرکب هایشان سوار نمی شدند. مردم نیز هنگامی که با این دو امام، همسفر می شدند به خاطر احترام، از روی مرکب هایشان پیاده می شدند.

در یکی از سفرها، این کار برای عدّه ای از مسافران سخت و مشقّت آور

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص ۱۵۰ ؛ احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۳۷.

بود؛ به همین خاطر به «سـعدبن ابی وقّاص» که همسـفر آنان بود گفتند: راه رفتن برای ما سـخت است، ولی شایسـته نمی دانیم که ما سواره باشیم و این دو آقای بزرگوار پیاده حرکت کنند.

«سـعد» سخن آنان را به امام حسن علیه السلام عرض کرد و گفت: کاش برای مراعات حال این افراد، بر مرکب خود سوار می شدید.

امام حسن علیه السـلام فرمود: «ما سوار نخواهیم شـد زیرا تصـمیم گرفته ایم که پیاده به حج برویم ولی برای مراعاتِ حال سایر مسافران، از راه اصلی فاصله می گیریم و از راه دیگری می رویم.»(۱)

درس بخشندگی

امام حسین علیه السلام فرمود:

بهترین اعمال بعد از نماز، خوشحال کردن دل مؤمن است به گونه ای که همراه گناه نباشد.

روزی غلامی را دیدم که به سـگی غذا می داد، وقتی از علّت کارش پرسـیدم گفت: ای فرزند رسول خدا! من ناراحتی درونی دارم و از این که این حیـوان را خوشـحال می کنم آرامش و نشـاط می یـابم، چرا که اربـاب من، مردی یهودی است و من در اندیشه ی جدایی و آزادی از دست او هستم و[چون راهی برای آزادی ام ندارم] این امر مرا ناراحت کرده

۱- ۱- بحار الأنوار، ج۴۳، ص۲۷۶.

است.

امام حسین علیه السلام دویست دینار نزد ارباب وی آورد و خواستار آزادی غلام گردید. یهودی گفت: این غلام را به شما بخشیدم و این باغ را هم به او بخشیدم و پول را نیز به شما باز می گردانم.

حضرت فرمود:

من هم این مال را به تو بخشیدم.

یهودی گفت: من نیز مال را از شما پذیرفته و به این غلام بخشیدم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

من هم غلام را آزاد کرده و همه را به او بخشیدم.

زن آن یهودی با مشاهده ی این صحنه به شدّت منقلب شد و گفت: ای پسر رسول خدا! من هم مسلمان شدم و مهریه ام را به شوهرم بخشیدم. یهودی نیز گفت: من هم مسلمان می شوم و این خانه را به همسرم بخشیدم.(۱)

آزادی اسیر

در کربلا به یکی از اصحاب امام علیه السلام به نام «محمدبن بشیر حضرمی» خبر رسید که فرزندش در مرز ری اسیر کفار شده است. او گفت: فرزندم و خودم را به حساب خدا می گذارم؛ دوست ندارم که او اسیر باشد و من زنده بمانم.

حضرت که سخن او را می شنید فرمود:

خدا رحمتت کند؛ تو از بیعت من آزادی، برو و در راهِ آزادی

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۷۵.

فرزند خود بکوش.

«محمد» عرض کرد: درنده ها مرا زنده زنده بخورند اگر از تو جدا شوم.

امام علیه السلام فرمود:

پس این جامه های بُرد را به فرزند دیگر خود بسپار تا برود و آن ها را فدیه ی(1) برادر خود قرار داده و او را آزاد کند.

سپس پنج جامه ی بُرد به او بخشید که قیمت آن ها هزار دینار بود.(2)

کمک به محرومان

بعد از حادثه ی عاشورا، هنگامی که مردان قبیله ی «بنی اَسد» خواستند پیکر مطهر سید الشّهداء علیه السلام را دفن کنند، بر دوش آن حضرت، اثر زخمی کهنه یافتند که شباهتی به جراحت های جنگی نداشت.

وقتی این موضوع را از امام سجاد علیه السلام پرسیدند حضرت فرمود: «این زخم در اثر حمل بار و کیسه های غذا و به دوش کشیدن هیزم به خانه های بیوه زنان، یتیمان و مستمندان است که پدرم در شب های تاریک، آن ها را بر دوش خویش حمل می کرد.»(3)

۱- ۱- پرداخت پول یا انجام کاری برای آزادی اسیر.

۲- ۲- لهوف، ص ۴۰، عوالم، ج۱۷، ص ۲۴۴.

۳- ۳- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص ۶۶.

رعایت احترام و ادب

تحفه ی روزه دار

روزی «عبداللّه بن زبیر» و یارانش، امام حسین علیه السلام را به صرف غذا دعوت کردند ولی حضرت چیزی نخورد.

پرسیدند: چرا نمی خورید؟

امام علیه السلام فرمود:

روزه هستم امّا تحفه ی روزه دار را بیاورید.

عرض شد: تحفه ی روزه دار چیست؟

حضرت فرمود:

استعمال روغن و بخوردان (برای معطّر کردن لباس ها).(۱)

رعایت ادب

امام صادق علیه السـلام فرمود: «هر گاه امام حسـین علیه السـلام و امام حسن علیه السـلام با هم بودند، امام حسـین علیه السـلام هرگز جلوتر از امام حسن علیه السلام راه نمی رفت، و پیش از او سخن

۱- ۱- کشف الغمه، ج۲، ص۳۱.

نمی گفت.»(۱)

احترام به برادر

بین امام حسین علیه السلام و برادرش محمد بن حنفیّه بگومگوئی به وقوع پیوست و محمد[به صورت قهر از امام حسین علیه السلام جدا شد، او پس از مدتی به اشتباه خود پی برد و به خاطر احترام به حضرت اباعبداللّه علیه السلام [در نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت:

«امّا بعد، ای برادر! بدون شک، پدر من و پدر تو علی علیه السلام است و در این جهت نه تو بر من برتری داری، نه من بر تو؛ و مادر تو فاطمه دختر رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم است که اگر سراسر زمین مملوّ از طلا و ملک مادر من بود با مادر تو، برابری نمی کرد.

پس هنگامی که نامه ی مرا خواندی به نزد من بیا تا مرا از خود راضی و خوشنود کنی، زیرا تو از من به فضل و برتری شایسته تری.[زیرا آن کس که فضیلت بیشتری دارد اقدام به برطرف کردن کدورت می کند. [والسلام علیک و رحمه اللّه و برکاته».

امام حسین علیه السلام نیز پیشنهاد و خواسته ی برادر را پذیرفت و به نزد وی رفت.(۲)

۱- ۱- مشکاه الأنوار، ص ۱۷۰ ؛ مستدرک الوسائل، ج۸، ص۳۹۳.

۲- ۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۶۶ ؛ البته این مطلب به گونه ای دیگر نیز نقل شده و آن این که: بین امام حسین و امام حسن علیهماالسلام موضوعی بود. به حضرت عرض شد: به نزد برادرت برو که او از تو بزرگ تر است. امام حسین علیه السلام فرمود: من از جدّم شنیدم که می فرمود: هر دو نفری که بینشان سخنی رد و بدل شود و یکی از آن ها درصدد خشنودی دیگری برآید او زودتر وارد بهشت می شود و من دوست ندارم که زودتر از برادرم وارد بهشت شوم. هنگامی که امام حسن علیه السلام سخن امام حسین علیه السلام را شنید با شتاب نزد او آمد.(کشف الغمه، ج۲، ص۲۰۱).(باید توجه داشت که تمام مواردی که در ظاهر، کدورت یا اختلافی را بین دو معصوم علیهماالسلام ، می رساند جنبه ی تعلیمی داشته و برای آموزش دیگران بوده است.)

احترام به اجازه ی مادر

یکی از کسانی که روز عاشورا می خواست عازم میـدان شود جوانی بود که پـدرش در میـدان به شـهادت رسـید و مادرش نیز همراه او بود. مادر به او گفت: فرزندم! برو و در پیش روی فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آن قدر پیکار کن تا به شهادت برسی. فرزند، آهنگ میدان کرد.

امام علیه السلام فرمود:

این، جوانی است که پدرش به شهادت رسیده و شاید مادر او اجازه نمی دهد که به میدان برود.

جوان عرض کرد: مادرم فرمان داه تا بجنگم. پس حضرت نیز به او اجازه داد.(۱)

برابری و مواسات

کسانی که امام حسـین علیه السلام در روز عاشورا به بالین آن ها رفت، عدّه ی معدودی هستند. دو نفر از آن ها افرادی هستند که قبلاً برده و سیاه پوست بودند.

یکی از آن ها «جُون» بوده که غلام ابوذر غفاری بود و ابوذر او را آزاد

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۲۱ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۲۷۱.

کرد. او به میدان نبرد رفت و وقتی که شهید شد، اباعبداللّه علیه السلام به بالین او رفت و در بالای سر آن غلامِ سیاه دعا کرد و گفت:

خدایا! در آن جهان، چهره ی او را سفید، و بوی او را خوش گردان. خدایا! او را با ابرار محشور کن.

خدایا در آن جهان بین او و آل محمد علیهم السلام شناسایی کامل برقرار کن.

یکی دیگر از آن برده ها، رومی بود. وقتی از روی اسب افتاد، اباعبداللّه علیه السلام خودش را به بالین او رساند. در حالی که این غلام در حال بیهوشی بود و روی چشمانش را خون گرفته بود، امام حسین علیه السلام سر او را روی زانوی خودش قرار داد و بعد با دست خود، خون ها را از صورت و از جلو چشمانش پاک کرد.

در این بین غلام سیاه به هوش آمد، نگاهی به امام حسین علیه السلام کرد و تبسّمی نمود. حضرت صورتش را بر صورت این غلام گذاشت و آن غلام سیاه آن چنان خوشحال شد که تبسّم کرد.

سرش بر روی زانوی امام حسین علیه السلام بود که جان به جان آفرین تسلیم کرد.(۱)

حضرت تنها در یک جای دیگر نیز این کار را کرد و آن هنگام شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام بود که به هنگام جان دادن، صورتش را بر صورت او گذاشت.(۲)

۱- ۱- عوالم، ج۱۷، ص۲۶۶ ؛ بحارالأنوار، ج ۴۵، ص ۲۲.

۲- ۲- لهوف، ص۱۱۴.

رفتار با کودکان

دوستی کودکان

«عبیداللّه بن عتبه» می گوید: روزی در محضر سیدالشهداء علیه السلام بودم که فرزند کوچک آن حضرت (امام سجاد علیه السلام) وارد شد. حضرت او را پیش خود خوانده و به سینه اش چسبانید و سپس پیشانیش را بوسیده و فرمود:

پدرم به فدایت، چقدر خوشبو و زیبا هستی!(۱)

بازی با کودکان

«جعید همْدان» می گوید: نزد امام حسین علیه السلام رفتم و سکینه دخترش را بر سینه اش دیدم. [حضرت وقتی مرا دید] مادر سکینه را صدا زد و فرمود:

ای رباب! دخترت را از من بگیر.(۲)

یتیم نوازی

حضرت مسلم دختری به نام «حمیده» داشت. او به همراه کاروان امام

۱- ۱- اثباه الهداه، ج۵، ص۲۱۵ ؛ بحار الأنوار، ج۴۶، ص۱۹ ؛ کفایه الاثر، ص۲۳۴.

۲- ۲- طبقات الکبری، ج۱، ص۴۰۴.

حسین علیه السلام به سوی کربلا در حرکت بود. هنگامی که خبر شهادت مسلم در میان راه، به امام علیه السلام رسید آن حضرت به خیمه اش آمد و آن دختر یتیم را طلبیده و مورد نوازش و محبت قرار داد.

حمیده به حضرت گفت: با من همانند یتیمان رفتار می کنی، آیا پدرم مسلم به شهادت رسیده است؟ با شنیدن این جملات قطرات اشک در چشمان حضرت حلقه زد و فرمود:

دخترم اندوهگین مباش، اگر مسلم نباشد من به جای پدر تو، خواهرانم به جای مادر تو و دخترانم خواهران تو و پسرانم برادرانت خواهند بود.(۱)

۱- ۱- ناسخ التواریخ، ج۲، ص۱۴۵ ؛ عمده الطالب، ص۳۲ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۲۶۶.

اهمیت به حق الناس

پذیرش عذر با شرط

«عمرو بن قیس مشرقی» می گوید: من و پسر عمویم در محل «قصر بنی مقاتل» که در مسیر کربلا بود خدمت امام حسین علیه السلام رسیدیم و بر او سلام دادیم. پسر عمویم به حضرت گفت: این رنگ موی شما خَضاب است یا رنگ طبیعیِ خود موهایتان؟ حضرت فرمود:

خضاب است، ما هاشمیان، زود پیر می شویم.(۱)

سپس رو به ما کرد و فرمود:

آیا به یاری من آمده اید؟

من گفتم: عیال بسیار دارم و امانت هایی از مردم پیش من است و سرانجامِ [کار شما] معلوم نیست و خوش ندارم که امانت ها از بین برود. پسر عمویم هم همین را گفت.

آن گاه حضرت به ما فرمود:

پس بروید و این جا نمانید و فریاد مرا نشنوید و سیاهی [خیمه ی] مرا ننگرید زیرا هر که فریاد مرا بشنود و سیاهی

۱- ۱- یعنی چون رنگ موهایمان زود سفید می شود آن را با رنگ های گیاهی سیاه می کنیم.

[خیمه های [ما را ببیند و یاریمان نکند، بر خدای عزّ و جلّ حق است که او را در آتش سرنگون کند.(۱)

شرط همراهی

«عمیر انصاری» می گوید: [در کربلا هنگامی که برای پیکار آماده می شدیم] امام حسین علیه السلام به من فرمود:

بین مردم (اصحاب) نـدا کن کسـی که بـدهی دارد نبایـد بـا من به پیکار آیـد که هر کس با بـدهی بمیرد و برای پرداخت آن نیندیشیده باشد در آتش است.

[در این هنگـام] یـک نفر برخـاست و عرض کرد: همسـرم پـذیرفته که از جـانب من بپردازد [و کفالت(۲) مرا بر عهـده گرفته است.] حضرت فرمود:

کفالت زن چه می کند؟ آیا او می تواند بپردازد؟(۳)

ص: ۵۰

۱- ۱- عوالم، ج۱۷، ص۱۴ ؛ بحار الأنوار، ج۴۵، ص۸۴.

۲- ۲- کفالت به این معناست که شـخص کفیل هر موقع طلبکار درخواست کنـد شـخص بـدهکار را نزد او حاضـر کند و اگر نتـوانست، در مـواردی از جمله بـدهی مـالی، شخصـی که کفـالت را بر عهـده گرفته و در حقیقت ضـامن شـده بایـد بـدهی را پرداخت کند.

۳- ۳- احقاق الحق، ج۱۹، ص۴۲۹.

حق شناسی

آزادی با یک شاخه گل

«اَنَس بن مالك» می گوید: نزد امام حسین علیه السلام بودم که ناگاه کنیزی وارد شد و شاخه ی گلی تقدیم حضرت نمود.

امام حسین علیه السلام به وی فرمود:

تو در راه خدا آزاد هستی.

عرض کردم: یک شاخه ی گل که ارزشی ندارد که شما به خاطر آن، او را آزاد کردید؟!

حضرت فرمود: خداوند این چنین ما را ادب آموخته و گفته است:

« و اِذا حُیّیتُم بتَحیهٍ فَحَیُّوا بأحْسَنِ منها أو رُدّوها...»(۱)

هر گاه (به مثل سلام یا احسانی دیگر) مورد تحیّت و احترام واقع شدید، پس به بهتر از آن یا همانندش، آن را تلافی کنید.

ای اَنس! او به من یک شاخه ی گل هدیه کرد و بهتر از

ص: ۵۱

۱- ۱- سوره نساء، آیه ۸۶.

تحیّت و هدیه ی او، آزاد نمودنش بود.(۱)

احترام به لقمه ی روی زمین

امام سجاد علیه السلام فرمود: «پدرم برای رفع حاجت، داخل حیاط رفت و دید لقمه ی نانی روی زمین افتاده است؛ لقمه را برداشت و به غلامش داد و فرمود:

این لقمه را بگیر و وقتی برگشتم آن را به من بده.

امام حسین علیه السلام بعد از برگشتن فرمود:

آن لقمه ای را که به تو دادم چه کردی؟

غلام گفت: آقا جان! آن لقمه را خوردم.

حضرت فرمود:

من تو را برای رضای خداوند آزاد کردم!

شخصی که آن جا بود گفت: آقای من! آیا آن غلام را آزاد کردی؟!

امام علیه السلام فرمود:

آری، او را آزاد کردم؛ زیرا از جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود: هر کس لقمه ای پیدا کند و از روی زمین بردارد و آن لقمه را تمیز کند و بخورد، هنوز آن لقمه به درون شکم او نرسیده، خداوند آن شخص را از آتش جهنم آزاد می کند.(زمینه ی هدایت برایش فراهم می شود.) حال،

---

۱ - ۱- کشف الغمه، ج۲، ص۲۰۶ ؛ ربیع الابرار، ج۲، ص۲۹۸. البته این مطلب در مورد امام حسن علیه السلام نیز نقل شده است.

چنین کسی را که خداونـد از آتش جهنّم آزاد کرده است، پس من چرا او را آزاد نکنم و به عنـوان غلامـم، در خـانه ی خـودم نگه دارم؟ پس من نیز به خاطر این کاری که کرد و آن لقمه را خورد او را برای رضای پروردگار آزاد کردم.(۱)

تلافی هدیه

گذر امام حسین علیه السلام ، به چوپانی افتاد. او به امام علیه السلام گوسفندی هدیه کرد؛ حضرت پرسید:

آیا آزادی یا برده؟

عرض کرد: برده ام. امام علیه السلام آن را به او برگرداند؛ عرض کرد: آقا جان! گوسفند، از مال خودم می باشد. حضرت آن را از او پذیرفت؛ سپس [نزد مولای او رفته] او را خرید و گوسفند را نیز خرید [و پول گوسفند را به چوپان پرداخت]؛ سپس در راه خدا، آزادش کرد و آن گوسفند را به او بخشید.(۲)

بخشش به جای برادر

امام حسن علیه السلام به قصد سفری از مدینه بیرون رفت ولی شب، راه را گم کرد. در آن موقع، گذر حضرت به چوپانی افتاد و او در آن شب، از امام علیه السلام پذیرایی نمود و هنگام صبح، راه را به حضرت نشان داد.

ص: ۵۳

۱- ۱- وسائل الشیعه، ج۱، ص۲۵۴ ؛ عیون اخبار الرضا، ج۲، ص۴۷.
۲- ۲- محلّی ابن حزم، ج۸، ص۵۱۴.

امام حسن علیه السلام به چوپان فرمود: «من اکنون، سراغ زمین زراعتی خود می روم و بعد، به مدینه بر می گردم» و وقتی را معین نمود و به چوپان فرمود: «شما آن وقت نزد من بیا.» پس در آن ساعت، مشغله های حضرت، مانع شد که به مدینه باز گردد؛ آن چوپان که برده ی یکی از اهالی مدینه بود، در آن وقت مقرّر آمد و به خدمت امام حسین علیه السلام به گمان این که امام حسن علیه السلام است، مشرّف شد و عرض کرد: من، همان بنده ای هستم که فلان شب، میهمان من بودی و وعده دادی تا در این ساعت، خدمت شما برسم؛ سپس نشانه هایی داد که امام حسین علیه السلام پی برد، او برادرش امام حسن علیه السلام بوده است؛ پس حضرت از او پرسید:

ای غلام! برده ی چه کسی هستی؟

عرض کرد: فلانی.

حضرت فرمود:

گوسفندانت، چند رأس است؟

عرض کرد: سیصد رأس.

امام حسین علیه السلام ، مولای غلام را طلبید و او را تشویق نمود تا [سرانجام]، آن گوسفندان و غلام را به حضرت علیه السلام فروخت ؛ سپس حضرت، در برابر آن رفتار محبّت آمیزی که چوپان با برادرش داشته، او را آزاد نمود و همه ی آن گوسفندان را به او بخشید و فرمود:

آن کس که شبانه، نزد تو میهمان بود، برادرم بود؛ اکنون

این ها را پاداش آن رفتار نیکِ تو، قرار دادم.(۱)

(البته در این که امام حسن علیه السلام به وعده ی خود وفا نکرده جای تردید می باشد زیرا امکان ندارد که امام معصوم علیه السلام وعده ای بدهد و به آن عمل نکند پس احتمال دارد که چوپان در وقتی دیگر آمده باشد و یا این که وقت خاصّی برای آمدن او مشخص نشده باشد.)

حق شناسی قریش

امام حسن و امام حسین علیهماالسلام و عبداللّه بن جعفر، به قصد انجام حج، از مدینه خارج شدند. در بین راه، وسایل خود را از دست داده و توشه ی آن ها تمام شد. پس گرسنه و تشنه شدند.

در آن بیابان، گذر آن ها به پیرزنی افتاد که در خیمه ی خود نشسته بود؛ پرسیدند:

آیا چیزی برای آشامیدن داری؟

گفت: آری، پس نزد او نشستند و او - که جز یک گوسفند ناچیز، در گوشه ی خیمه ی خود نداشت - گفت: شیر آن را بدوشید و با آب مخلوط نموده، بنوشید؛ آنان نیز همین کار را کردند. سپس پرسیدند:

آیا غذایی داری؟

گفت: نه، مگر همین یک گوسفند ناچیز؛ یکی از شما آن را ذبح کند، تا غذایی آماده کنم که بخورید.

ص: ۵۵

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج ۱، ص۱۵۳ ؛ احقاق الحق، ج ۱۱، ص۴۴۵.

یکی از آنان، برخاست و آن گوسفند را سر برید و پوست کَند؛ سپس آن پیره زن، برایشان غذایی پخت و خوردند.

هنگام رفتن، به پیرزن گفتند:

ما گروهی از قریش هستیم که به سوی مکّه رهسپاریم؛ هر گاه به سلامت برگشتیم، در مدینه، خود را به ما بشناسان، تا در حقّ تو، کار خیری انجام دهیم.

سپس رفتند. شبانگاه که شوهر پیرزن آمد، جریان میهمانان و گوسفند را برایش نقل کرد؛ او خشمگین شده، گفت: وای برتو! آیا گوسفند مرا، برای کسانی که نمی شناسی، سر می بُری و می گویی: گروهی از قریش؟(۱)

از این جریان، مدّتی گذشت تا گرفتاری، وادارشان کرد که به مدینه بیایند؛ آنان شتر خود را به مدینه آورده، تا با فروش آن، زندگی را بگذرانند. یک روز وقتی که آن پیر زن، از یکی از کوچه های مدینه عبور می کرد، به امام حسن علیه السلام که بر در خانه ی خود نشسته بود، گذر نمود؛ امام علیه السلام او را شناخت، ولی او حضرت را نشناخت؛ از این رو، غلامِ خود را فرستاد تا او را بیاورد.

پس امام علیه السلام به او فرمود:

آیا مرا می شناسی؟

گفت: نه،

۱- ۱- در این که چرا پیرزن بدون اجازه ی شوهر خود گوسفندش را سر بریده با این که زن نمی تواند بدون اجازه ی شوهر در اموال او تصرف کند باید گفت: در این جا پیرزن همانند هر زن دیگری، از اموال شوهر در جهت میهمان داری استفاده کرده است نه این که نیّت او تلف کردن مال شوهرش باشد.

فرمود:

من در فلان روز، میهمان تو بودم.

گفت: پدر و مادرم فدایت باد! به یاد نمی آورم.

حضرت فرمود:

اگر تو مرا نمی شناسی، من تو را می شناسم.

سپس هزار گوسفند، از گوسفندان زکات، برای او خریداری نمود و نیز هزار دینار، به او عطا فرمود؛ و او را همراه غلام خود، خدمت امام حسین علیه السلام فرستاد.

امام حسین علیه السلام پرسید:

برادرم حسن، چه مقدار، به تو بخشیده است؟

عرض کرد: هزار گوسفند و هزار دینار؛ پس حضرت، دستور فرمود تا همانند آن را به او بدهند.

سپس او را همراه غلامی، به سوی عبداللّه جعفر فرستاد، عبداللّه پرسید: امام حسن و امام حسین علیهماالسلام ، چه مقدار به تو بخشیده اند؟ گفت: دو هزار دینار و دو هزار گوسفند؛ پس عبداللّه دستور داد، تا دو هزار دینار و دو هزار گوسفند دیگر، به آن بیفزایند و گفت: اگر در آغاز، سراغ من می آمدی، آن دو بزرگوار را به زحمت می انداختی. (یعنی آنان نیز پس از من، لازم می دیدند که بیشتر از بخششی که کردم به تو بدهند.)

پس از آن، پیرزن با این همه عطایا، به سوی شوهر خود برگشت.(۱)

۱- ۱- کشف الغمه، ج۱، ص۵۵۹.

زهد و پارسایی

غذای ساده

مردی از قبیله ی «خثعم» حسن و حسین علیهماالسلام را دید که نان و سرکه و سبزی می خورند، عرض کرد: آیا از این همه خوردنی ها که در گستره ی زمین است، این ها را می خورید؟! فرمودند:

از امیر مؤمنان علیه السلام چه غافلی![1]

(یعنی حضرت علی علیه السلام غذایش از این هم خیلی ساده تر است.)

ارث حضرت

امام حسین علیه السلام هنگام شهادت، مقروض بود. امام سجاد علیه السلام مزرعه ای داشت که آن را به سیصد هزار درهم فروخت و قرض های پدر را پرداخت کرد.[2]

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۲، ص۱۰۸.

۲- ۲- وسائل الشیعه، ج۱۳، ص۸۲.

وفای به عهد

عمل به وصیّت

هنگامی که امام حسن علیه السلام در بستر شهادت قرار گرفت به امام حسین علیه السلام وصیت کرد که آن حضرت را در کنار قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به خاک بسپارد و اگر کسی مانع شد، از آن، منصرف شده و در قبرستان بقیع دفن کند.

امام حسین علیه السلام نیز وصیت را پذیرفت و پس از شهادت برادر بزرگوارش، آن حضرت را برای به خاک سپاری، همراه شیعیان به سوی خانه ی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تشییع کردند ولی مروان بن حکم و عایشه مانع شده و نزدیک بود جنگی ما بین آنان درگیرد و حتی در اثر تیر اندازی ها تیرهای زیادی نیز به تابوت حضرت اصابت کرد.

در این هنگام امام حسین علیه السلام فرمود:

به خدا، اگر سفارش برادرم حسن علیه السلام نبود که خون ها ریخته نشود و به اندازه ی شیشه حجامتی خون به خاطر او بر زمین نریزد، هر آینه می دانستید چگونه شمشیرهای خدا، جای خود را از شما می گرفتند.(یعنی یارای مقاومت در برابر

ما را نداشتید.)(۱)

پایبندی به پیمان برادر

هنگامی که صلح تحمیلی بین امام حسن علیه السلام و معاویه برقرار شد. امام حسن علیه السلام به این پیمان و قرارداد پایبند و وفادار بود. هنگامی که آن حضرت رحلت کرد شیعیان عراق به جنب و جوش در آمده و در نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشتند: ما هم اکنون حاضریم معاویه را از خلافت خلع کرده و با شما بیعت نماییم.

ولی امام حسین علیه السلام به آنان نوشت:

من برای این کار حاضر نیستم؛ زیرا با معاویه پیش از این، پیمانی بسته ام که تا مدّت آن سر نیاید نمی توانم دست به کاری بزنم و عهدم را بشکنم. امّا اگر معاویه مُرد دقّتی در آن به عمل می آورم.(در پیمانم تجدید نظر می کنم).(۲)

همچنین در جایی دیگر آمده که حضرت در پاسخ آنان نوشت:

امیدوارم هم رأی برادرم در صلح و هم رأی من در نبرد با ستمگران [هر کدام در جای خود] راست و درست باشد. تا زمانی که معاویه زنده است حرکتی نکنید و از آشکار شدن، دوری نمایید و خواسته ی خود را پنهان دارید و از اقدام

۱- ۱- ارشاد مفید (ترجمه)، ج۲، ص ۲۰.

۲- ۲- همان، ج۲، ص ۳۱.

نابجا بپرهیزید. اگر او مُرد و من زنده بودم نظرم به شما خواهد رسید، ان شاءاللّه.(۱)

(یکی از موارد صلح، واگذاری خلافت به امام حسین علیه السلام پس از مرگ معاویه بود و حضرت منتظر نقض آن، یعنی جانشینی یزید بود تا او نیز بتواند پیمان صلح را بر هم زند.)

آخرین وفای به عهد

«ضحاک بن عبداللّه مشرقی» می گوید: من و «مالک بن نضر ارحبی» در مسیر کربلا خدمت امام حسین علیه السلام آمده و پس از عرض سلام، خدمت حضرت نشستیم. امام علیه السلام جواب ما را داد و به ما خوشامد گفت و فرمود:

برای چه آمده اید؟

گفتیم: آمده ایم تا با شما دیداری تازه کنیم و به شما خبر دهیم همه ی مردم کوفه به جنگ با شما متّحد شده اند، شما تصمیم خود را بگیرید.

حضرت فرمود:

«حَسبیَ اللّه و نِعمَ الوَکیل.»

خدا مرا کافی ست و او خوب سرپرستی می باشد.

سپس ما اجازه ی مرخّصی خواستیم، حضرت فرمود:

چرا مرا یاری نمی کنید؟

مالک گفت: من قرض دارم و عیال وار هستم؛ من هم گفتم: قرض دارم

۱- ۱- انساب الاشراف، ج۳، ص ۱۵۱.

ولی عیال ندارم و اگر با من شرط کنی در صورتی که دفاع من برای شما سودمند نباشد مرخّص شوم حاضرم در خدمت شما باشم. حضرت پذیرفت و من با او ماندم.

ضحّاک می گوید: هنگامی که تمامی یاران سید الشهداء علیه السلام به غیر از دو نفر به شهادت رسیدند به حضرت عرض کردم: یابن رسول اللّه! آیا به یاد دارید که میان من و شما شرطی بود؟

حضرت فرمود:

آری، تو آزادی؛ ولی هم اکنون چگونه می توانی خود را نجات دهی؟

گفتم: من آن هنگام که اسب های یاران شما را زخمی می کردند و تیر می زدند اسب خود را آورده و در یکی از خیمه های اصحاب پنهان کرده بودم و پیاده دفاع می کردم.

سپس اسبم را بیرون آورده و به میان لشکر دشمن تاختم و آن ها نیز به من راه دادند تا گریختم.(۱)

۱- ۱- نفس المهموم، (ترجمه)، ص۳۷۵ ؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۲۹.

عمل به وظیفه

تسلیم امامت

هنگامی که امام حسین علیه السلام تصمیم امام حسن علیه السلام را در صلح با معاویه قطعی دید، خطاب به برادر گفت:

تو بزرگترین فرزند علی علیه السلام و جانشین او بر ما هستی و ما نیز فرمانبردار و مطیع امر تو هستیم ؛ پس هر چه در نظر داری و صلاح می دانی همان را انجام بده.(۱)

پذیرش دعوت کوفیان

هنگامی که حضرت تصمیم گرفت از مکّه عازم کوفه شود افراد زیادی ایشان را از این کار منع کرده و عهدشکنی کوفیان را در گذشته و وضعیت موجود آنان را به امام علیه السلام خاطر نشان می کردند ولی حضرت در پاسخِ تمامی این افراد، به نامه های زیادی که برای دعوت ایشان به کوفه که توسط مردم آن جا نوشته شده بود استناد می کرد و خود را موظّف به پاسخ و اجابت دعوت آنان می کرد.

۱- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج۳، ص۲۶۵.

«بحیربن شدّاد» می گوید: در منزل ثعلبیّه با برادرم به نزد امام حسین علیه السلام رفتیم. برادرم به حضرت گفت: از این سفر، بر شما می ترسم.

حضرت در پاسخ، با تازیانه بر خورجین پشت سرش زد و فرمود:

این نامه های بزرگان شهر کوفه است.(۱)

تصمیم برای بازگشت

هنگامی که «عمر سعد»(۲) _ لعنه اللّه علیه _ به کربلا وارد شد توسط یکی از سپاهیان خود برای امام علیه السلام پیغام فرستاد که بگوید: چرا به سمت کوفه آمده است؟

حضرت در پاسخ عمرسعد به آن شخص فرمود:

ای مرد! به مولایت (عمر سعد) بگو من به این جا نیامده ام مگر آن که مردم دیار شما به من نوشتند که با من پیمان می بندند و تنهایم نگذارده یاری ام می کنند. اینک اگر نمی خواهند برمی گردم.

۱- ۱- طبقات ابن سعد، ج۸، ص۶۴.البته نامه های کوفیان، تنها یک بهانه بود و حرکت امام حسین علیه السلام همانند صلح امام حسن علیه السلام تنها یک وظیفه ی الهی بود که انجام آن بر حضرت، لازم و واجب بود.

۲- ۲- عمر سعد پسر سعدبن ابی وقّاص یکی از صحابه ی سابقه دار بود. او همراه پدرش در فتح عراق شرکت داشت ولی در شمار افراد جنگجو و شمشیر زن به حساب نمی آمد بلکه مردی زاهد نما و به اصطلاح، روحانی قلّابی بود که حکومت بنی امیه از وجهه ی عوام فریب او استفاده می کرد و در حقیقت، با شرکت او در جنگ با امام حسین علیه السلام عموم مردم تشویق می شدند و این خیانت، پشت مقام روحانیتِ دروغین عمر سعد مخفی می ماند.

قاصد نیز پیغام را به عمر سعد رسانید.(۱)

ص: ۶۵

۱- ۱- الفتوح، ج۵، ص۹۷ ؛ مقتل خوارزمی، ج۱، ص۲۴۱.

صبر و استقامت

صبر همیشگی

حضرت همواره در مقابل سختی ها و پیشامدهای ناگوار صبر می کرد و دیگران را نیز در این شرایط به صبر و استقامت دعوت می کرد.ایشان هنگام خروج از مکه در خطبه ای که خواند فرمود:

«نَصْبِرُ عَلی بَلائِهِ وَ یُوَفّینا اُجُورَ الصّابرین.»(۱)

ما بر بلای خدا صبر می کنیم و او نیز پاداش صابران را به ما می دهد.

همچنین در روز عاشورا در لحظه های آخر نیز زمزمه ی صبرِ حضرت به گوش می رسید که می فرمود:

«صَبْراً عَلی قَضائک...»(۲)

بر قضای تو صبر می کنم.

ص: ۶۶

۱- ۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۶۷.

۲- ۲- مقتل الحسین مقرّم، ص۳۵۷.

خشنودی به رضایت الهی

فرزنـدی از امام حسـین علیه السـلام از دنیا رفت و [در ظاهر] از او اندوهی دیده نشد و [از جانب کینه توزان]، مورد سـرزنش قرار گرفت.

امام علیه السلام فرمود:

مـا، خانـدانی هستیم که خـدای سبحان را می خوانیم و او به ما عطا می کنـد و چون او، آن چه را که ناخوشاینـد ماست، اراده فرماید ما به آن چه او می پسندد، خشنود می شویم.(۱)

ص: ۶۷

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۴۷ ؛ احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۲۹.

شجاعت و شهامت

دفاع در مقابل توهین

روزی مروان بن حکم[(۱)] ـ لعنه اللّه علیه ـ در مـدینه بالای منبر از امیرمؤمنان علیه السـلام بـدگویی کرد. هنگامی که از منبر پایین آمد و رفت، امام حسین علیه السلام به مسجد آمد. به او گفتند: مروان از علی علیه السلام بدگویی کرد. حضرت فرمود:

آیا امام حسن علیه السلام در مسجد نبود؟

گفتند: ایشان حضور داشت.

فرمود:

آیا پاسخش را نداد؟

گفتند: نه.

در این هنگام حضرت در حالی که برافروخته بود از مسجد بیرون آمد تا به مروان رسید. به او فرمود:

---

۱ – ۱- مروان بن حکم پسر عموی عثمان بود که از چهره های شناخته شده در دشمنی با حضرت علی و آل او علیهم السلام می باشد. او در امور مالی و سیاسی، انحرافات زیادی داشت و در زمان عثمان سوء استفاده های بسیاری از بیت المال نمود. مروان به زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم لعنت شده و علی علیه السلام نیز او را پرچمدار گمراهی دانست. هنگامی که او والی مدینه شد هر جمعه در منبر، علی علیه السلام را لعن و سبّ می کرد.(الغدیر، ج۸، ص۲۶۰.)

ای فرزند زن بدکاره! و ای فرزند شپش خوار! آیا تو از علی بد می گویی؟!

سپس با خواندن چند آیه از قرآن، فضایل امیرمؤمنان علیه السلام و شیعیانش را بازگو کرد.

آن گاه به نزد برادرش امام حسن علیه السلام آمده و عرض کرد:

ای برادر! آیا می شنوی این [ملعون]، پدرت را ناسزا می گوید و پاسخش را نمی دهی؟

امام حسن علیه السلام فرمود: «می خواهی چه بگویم به کسی که مسلّط است؟ هر چه می خواهد می گوید و هر کاری می خواهد انجام می دهد!»(۱)

(البته این گونه نبوده که امام حسن علیه السلام نتواند پاسخ دهد زیرا در موارد بسیاری، پاسخ های کوبنده داده که در تاریخ به آن ها اشاره شده است.)

افشای نفاق

روزی «مروان بن حکم» _ لعنه اللّه علیه _ که از سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود، به حسین بن علی علیهماالسلام گفت: اگر نه این بود که شما به فاطمه[علیهاالسلام] افتخار می کنید، دیگر به چه چیز بر ما فخر می نمودید و با این تعبیر قصدش تجلیل از حضرت فاطمه علیهاالسلام نبود، بلکه هدفش کوبیدنِ مقام ولایتِ حضرت علی علیه السلام و تحقیر آن حضرت بود.

پس امام حسین علیه السلام از جا برخاست و چنان گلوی او را با دستِ خود فشرد و

۱- ۱- عوالم، ج۱۷، ص۸۹ ؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۹.

عمـامه اش را به گردنش پیچیـد که مروان به حالت بیهوشـی درآمـد و آن گاه وی را رها کرد و به جماعتی از قریش که ناظر ماجرا بودند رو نمود و فرمود:

شمـا را به خـدا قسم می دهم که اگر من راست می گویم مرا تصـدیق کنیـد. آیـا در روی زمین، غیر از من و برادرم دو حبیب سراغ دارید که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ما محبوبتر باشند؟

یا غیر از من و برادرم در روی زمین کسی را به عنوان پسرِ دخترِ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می شناسید؟

گفتند: به خدا قسم! نه.

حضرت فرمود:

من هم در روی زمین ملعون بن ملعونی جز مروان که پدرش رانده شده ی رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم بود کسـی را نمی شناسم.

آن گاه رو به مروان نمود و فرمود:

واللّه بین جابلسـا و جابلقا (در دو طرف مشـرق و مغرب) دو نفر را سـراغ نـدارم که در عینِ حالِ تظاهر به اسـلام، دشـمن ترین دشـمنانِ خـدا و رسولش و اهل بیت رسولش علیهم السـلام باشـند، جز تو و پدرت به هنگام حیاتش، و نشانه ی صدق گفتارم درباره ی تو، آن باشد که هرگاه به خشم آیی عبا از دوشَت بیفتد.

راوی می گوید: واللّه مروان از جایِ خود برنخاست، مگر آن که به خشم

آمد و عبایش از دوشش افتاد.(۱)

پاسخی قاطع

پس از آن که معاویه، «حُجر بن عدی» را به همراه جمعی از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام به شهادت رساند، در همان سال به سفر حج رفت و در مجلسی با امام حسین علیه السلام ملاقات نمود. او ضمن صحبت هایش - برای زهر چشم گرفتن از دیگران و شاید هم برای ترساندن حضرت - با غرور خاصّی گفت: ای ابا عبداللّه! آیا شنیدی که ما با حجربن عدی و دوستان او که از شیعیان پدرت بودند چه کردیم؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

چه کردید؟!

معاویه گفت: آن ها را کشتیم، کفن کردیم و بر جنازه ی ایشان نماز میّت خواندیم!

امام در پاسخ معاویه فرمود:

ای معاویه! این قوم، در روز قیامت در محکمه ی عدل الهی از تو دادخواهی خواهند کرد و دشمن تو هستند؛ اما بدان، اگر ما پیروان تو را کشتیم، آن ها را کفن نمی کنیم و بر آنان نماز نمی خوانیم و آن ها را دفن هم نمی کنیم (یعنی این که ما آن ها را مسلمان نمی دانیم).

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۵۱.

سپس فرمود:

به من خبر داده اند که تو نسبت به علی علیه السلام جسارت می ورزی و بر ضد او دست به کارهایی می زنی و از بنی هاشم عیب جویی می کنی، به خدا سوگند که، زِهی برای کمان دیگران ساخته ای و بر هدف دیگران تیر اندازی کرده ای و از جای نزدیک به دشمنیِ ایشان دست یافته ای و از کسی (عمرو عاص) پیروی کرده ای که نه سابقه ی ایمان دارد و نه دورویی و نفاقش تازگی دارد. او هرگز به فکر تو نیست، تو خود به فکر خودت باش و او را ترک کن.(۱)

اقدام شجاعانه

هنگامی که امام حسین علیه السلام و یارانش به کربلا وارد شدند، این خبر به «ابن زیاد»(۲) ــ لعنه اللّه علیه ــ رسید. ابن زیاد نیز برای امام حسین علیه السلام چنین نوشت: ای حسین! به من خبر رسیده که به کربلا وارد شده ای؛ یزیدبن معاویه برای من نوشته که بر بستر نرم نخوابم و آرام نگیرم و غذایی نخورم تا تو را [با کشتنت] به خدا ملحق سازم یا آن که تسلیم حُکم من و حکم یزید شوی، والسّلام.

هنگامی که این نامه توسط پیکِ ابن زیاد به امام حسین علیه السلام رسید، حضرت

۱- ۱- احتجاج طبرسی، ج ۲، ص۱۹ ؛ وسائل الشیعه، ج۲، ص۵۱۵.
۲- ۲- ابن زیاد را «ابن مرجانه» هم می گویند زیرا مادرش کنیزی زناکار به نام مرجانه بود. او در زمان معاویه والی خراسان و سپس والی بصره شد و در زمان یزید والی کوفه گردید و در آن جا مسلم بن عقیل را به شهادت رسانید.

آن را خواند و همان دم آن را با کمال شجاعت به دور افکند و به پیک ابن زیاد فرمود:

این نامه در نزد من، پاسخ ندارد.(۱)

دلاوری

امام سجاد علیه السلام فرمود: «روز عاشورا رفته رفته که شرایط و فشار دشمن، بر امام حسین علیه السلام دشوارتر می شد، همراهان حضرت می دیدند بر خلاف آنان که چهره ی رنگ پریده و اندام لرزان و دل بیمناک، پیدا می کردند، چهره ی امام و برخی یاران، درخشان تر و اندام ایشان استوارتر و دل هایشان آرام تر می شد ؛ به یکدیگر می گفتند: بنگرید! او از مرگ، باکی ندارد!(۲)

کشتن فرماندهان دشمن

در روز عاشورا، یکی از فرماندهان نظامی یزید به نام «تمیم بن قحطبه» در مقابل امام حسین علیه السلام قرار گرفت و گفت: ای پسر علی! تا کجا می خواهی دشمنیِ خودت را با یزید ادامه دهی؟ حضرت فرمود:

آیا من به جنگ شما آمده ام یا شما جنگ را بر من تحمیل کرده اید؟ آیا من راه را بر روی شما بسته ام یا شما راه را بر روی من بسته اید؟

ص: ۷۳

۱- ۱- کشف الغمه، ج۲، ص۲۶۵.

۲- ۲- معانی الأخبار، ص۲۸۸.

شما برادر و فرزندان مرا شهید کرده اید و حالا بین من و شما، شمشیر حکم فرماست.

«تمیم» با گستاخی و بی ادبی به امام علیه السلام گفت: حسین! زیاد سخن مگو، نزدیک بیا تا شجاعت تو را ببینم! در این هنگام، حضرت با سرعت پیش رفت و شمشیر خود را آن چنان بر گردن او فرود آورد که سرش به کناری پرتاب شد.

این حرکت امام علیه السلام چنان اضطرابی در لشکر دشمن پدید آورد که «یزید ابطحی» از دیگر فرماندهان دشمن، به کوفیان نهیب زد که: آیا این همه لشکر، از برابر یک نفر می گریزد؟

سپس خودش برای تقویت روحیّه ی سپاهیان، قدم پیش نهاده و برای مبارزه با امام علیه السلام اعلام آمادگی کرد. سربازان دشمن از دیدن او که در شجاعت و نبردهای تن به تن معروف بود خوشحال شدند.

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

آیا مرا نمی شناسی که این گونه بی واهمه به میدان نبرد می آیی؟

یزید ابطحی بدون اعتنا به سخن امام علیه السلام حمله را آغاز کرد امّا حضرت به او امان نداد و با دفع حمله ی او، چنان بر سرش کوبید که تنِ بی جانش بر زمین افتاد.(۱)

۱- ۱- معالی السبطین، ج۲، ص۳۰.

تنها در مقابل یک لشگر

راوی (حمید بن مسلم) می گوید: هرگز شکسته و تنها مانده ای را ندیدم که فرزندان و خاندان و یارانش، کشته شده باشند و با این حال، دلدارتر و شجاع تر از حسین علیه السلام باشد. هنگامی که جنگجویان بر او حمله می کردند، آن چنان دلاورانه بر ایشان می تاخت که همچون گلّه ی بزها، می رمیدند.

سپاه دشمن، سی هزار نفر بود؛ ولی آن چنان بر آن ها یورش می بُرد که همچون انبوه عظیم ملخ ها، از هم گسسته و پراکنده می شدند و باز به جای نخستین برگشته، می فرمود:

«لا حَول و لا قُوّه الا باللّه العَلی العَظیم».(۱)

هیچ نیرو و قدرتی نیست مگر از جانب خداوند بلند مرتبه و بزرگ.

ص: ۷۵

۱- ۱- لهوف، ص۵۱ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۲۹۳.

دفاع از حق

دفاع از غدیر

روزی «عمر بن خطّاب» بر منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سرگرم ایراد خطبه ای بود و در ضمن آن گفت که: او بر اهل ایمان و مؤمنین، اولی از خودشان است! در این هنگام امام حسین علیه السلام که[نوجوان بود و] در گوشه ای از مسجد نشسته بود با شنیدن این کلام فریاد بر آورد که:

ای دروغگو، از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که منبر پدر من است نه پدر تو، پایین بیا!

عمر گفت: به جان خودم سوگند که این منبر پدر توست نه پدر من، چه کسی این حرف ها را به تو یاد داده است، پدرت علی بن ابیطالب؟!

امام حسین علیه السلام فرمود:

اگر در این کار از پدرم اطاعت کرده باشم او هدایت کننده و من پیرو او هستم و او بر گردن مردم، بنا بر عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بیعتی دارد که جبراییل به خاطر آن، از جانب خداوند نازل شده و جز افراد منکرِ قرآن کسی آن را انکار نمی کند، همه ی مردم با قلب هایشان آن را پذیرفته و با زبان، آن را رد نمودند، و وای بر منکرین ما اهل بیت، آیا رسول

ص: ۷۶

خدا صلی الله علیه و آله وسلم جز با خشم و غضب و شدّت عذاب با اینان روبرو خواهد شد؟

عمر گفت: ای حسین! هر که حقّ پدرت را انکار کند خدا لعنتش کند، مردم مرا به حکومت رسانده و پذیرفتم و اگر پدرت را برگزیده بودند ما نیز اطاعتش می کردیم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

ای پسر خطّاب! کدام مردم قبل از ابوبکر تو را به حکومت رساندند بدون هیچ حجّتی از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و رضایتی از آل محمد علیهم السلام ! آیا خشم و غضب بوده؟

به خدا که اگر برای زبان، گفتاری بود که تصدیقش به درازا کشد و کرداری که اهل ایمان یاری اش کنند، هرگز به خطا و اشتباه بر دوش آل محمد سوار نمی شدی، که از منبرشان بالا رفته و با قرآنی که بر ایشان نازل شده به همان ها حکم کنی، کتابی که نه از مشکلاتش باخبری و نه از تأویلش، جز شنیدن، و نزد تو خطاکار و صاحب حق، یکسان هستند.

پس خدای تعالی تو را جزا دهد به آن چه شایسته توست و از این احداث و چیزی که به بار آورده ای از تو پرسش خوبی کند.(۱)

۱- ۱- احتجاج طبرسی، ج۲، ص۷۳.

راه های گرفتن حق

امام حسین علیه السلام در مدینه یک قطعه زمین مرغوب داشت و معاویه از روی طمع، توسط عوامل خود آن را تصرف کرده بود. سالار شهیدان با معاویه ملاقات کرده و ضمن دفاع از حق خود به او فرمود:

ای معاویه! یکی از سه راه حل را انتخاب کن! یا زمین را از من خریداری کن و قیمت عادلانه ی آن را بپرداز، یا زمین را به من بازگردان، و یا عبداللّه بن زبیر یا عبداللّه بن عمر را برای داوری دعوت کن(۱) و گرنه چهارمین راه یعنی «صیلم» را انتخاب خواهم کرد.

معاویه پرسید: آن دیگر چیست؟

حضرت فرمود:

یعنی هم پیمان های خود را دعوت می کنم و [همراه آنان] با اقتدارِ تمام، حقّ خود را از متجاوز باز می ستانم.

معاویه تسلیم شد و زمین را باز گرداند.(۲)

بیان حق نزد ظالم

روزی مردم [در زمان امامت امام حسین علیه السلام] به معاویه گفتند که: همه،

ص: ۷۸

۱- ۱- داور گرفتن این دو نفر که از دوستاران حضرت نیز نبودند این معنا را می رساند که غصب زمین توسط معاویه چقدر واضح بوده است.

۲- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۲۲۷.

دیـده های خود را به سوی حسـین علیه السـلام افکنـده اند و او را سـزاوار خلافت می دانند، اجازه بده که او بالای منبر برود و سخنی بگویـد تا همه بدانند که اهلیّت خلافت ندارد. معاویه گفت: اگر او بر منبر برود، علم و فضل خود را ظاهر می کند و ما را رسوا می گرداند.

سرانجام با اصرار مردم، معاویه اجازه داد.

حضرت بالای منبر رفت و خطبه ای که مناسب علم و جلالت او بود خواند و در آخر فرمود:

ماییم حزب خـدا که بر خلق غالبیم، و ماییم عترت رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم که از همه کس به او نزدیک تریم، و مـاییم اهل بیت رسالت که از هر عیب و گناه مطهّریم، و ماییم یکی از دو ثقل که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وسـلم ما را تالی و همراه کتاب خدا گردانید و تفسیر آن را به ما سپرده. شک نمی کنیم در تأویل آن و مطّلع ایم بر حقایق آن.

پس مـا را اطـاعت کنیـد که اطـاعت ما بر شـما واجب است و حق تعالی در قرآن، اطاعت ما را با اطاعت خود و اطاعت رسول خود مقرون گردانیده است.

بپرهیزیـد از فتنه هایی که شـیطان برای شـما برانگیخته است. به درستی که او دشـمن شـماست و دشـمنیِ خود را بر شـما ظاهر گردانیده است.

هنگامی که شما را در دنیا و آخرت به عذاب الهی بیندازد و

ص: ۷۹

شما را طعمه ی تیر و شمشیر و نیزه گرداند از شما بیزاری خواهد جست و در آن وقت، توبه و ندامت، شما را فایده نخواهد بخشید.

در این هنگام معاویه ترسید که مردم به آن حضرت بگروند، به همین خاطر گفت: بس است؛ حرف خود را رساندی، از منبر پایین بیا.(۱)

دفاع از حقِّ ولایت

هنگامی که معاویه برای گرفتن بیعت برای یزید در مکّه اقامت کرده بود کسی را فرستاد و امام حسین علیه السلام را فرا خواند. هنگامی که حضرت آمد و داخل شد، وی را نزدیک خود نشانده و گفت: ای اباعبداللّه! بدان که از هیچ دیاری نگذشتم، مگر این که به مردم آن جا نماینده فرستاده و از آنان، برای یزید بیعت گرفتم و مدینه را عقب انداختم؛ زیرا گفتم آنان ریشه و فامیل و خویش او هستند که از آنان بر او بیمی ندارم؛ سپس به آن جا فرستادم؛ پس کسانی از بیعت او سر باز زدند که هیچ کس را سخت تر از آنان سراغ ندارم؛ اگر برای امّت محمّد صلی الله علیه و آله وسلم بهتر از فرزندم یزید سراغ داشتم، کسی را برای بیعت او بر نمی انگیختم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

آهسته ای معاویه! این گونه سخن مگو، زیرا تو کسی را که پدر و مادر و خود او بهتر از یزید است، ترک کرده ای.

ص: ۸۰

۱- ۱- احتجاج طبرسی، ج۲، ص۹۴ ؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۷۴.

معاویه گفت: ای اباعبداللّه! گویا خود را در نظر داری؟

حضرت فرمود:

اگر خود را قصد کرده باشم، چه خواهد شد؟

معاویه گفت: امّا مادر تو، بهتر از مادر یزید است و امّا پدر تو، سابقه در ایمان و فضیلت از آن اوست و نزدیکی او به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را کسی ندارد، جز این که پدر یزید و پدر تو[در جنگ صفین] داور گرفتند؛ پس خدا به سود پدر او و زیان پدر تو، داوری فرمود و اما تو و او، به خدا سوگند!او برای امّت محمد صلی الله علیه و آله وسلم بهتر از توست!!!

امام حسین علیه السلام فرمود:

چه کسی برای امّت محمّد بهتر است؟ یزید شراب خوار بی بند و بار؟!

معاویه گفت: آرام اباعبداللّه! اگر نزد او صحبت از تو شود، او از تو، جز خوبی نخواهد گفت.(۱)

حضرت فرمود:

اگر آن چه را من درباره ی او می دانم، او نیز از من سراغ دارد، در مقابل آن چه من می گویم او هم بگوید.

معاویه گفت: ای ره یافته! به سوی اهل خود برگرد و از خدا بترس و بپرهیز که شامیان، آن چه را من از تو شنیدم بشنوند؛ زیرا آنان دشمن تو و پدرت

۱- ۱- این نشانه ی اوج سیاست بازی و سفسطه ی معاویه را می رساند.

هستند؛ پس امام حسین علیه السلام به منزل برگشت.(۱)

گُذشت در مقابل حق گوئی

بین امـام حسـین علیه السـلام و ولیـد بن عُتبه ـ والی مـدینه ـ در مـورد زمینی نزاعی درگرفت. ولیـد می خواست زمینی را که متعلّق به حضـرت بود به زور تصـاحب کنـد. هر چه امام علیه السـلام به او فرمود قبول نمی کرد و بر تصاحب خودش پافشاری می کرد. امام حسین علیه السلام عمّامه ی ولید را از سرش برداشت و دور گردنش پیچید.

مروان حکم که شاهد ماجرا بود [برای تحریک ولید] گفت: به خدا سوگند! هیچ گاه ندیده ام کسـی این چنین در برابر امیر و حاکمش جرأت به خرج دهد.

ولیـد به مروان گفت: به خدا سوگند! تو این سـخن را برای دلسوزی و خیرخواهی من نگفتی، بلکه از این که نسبت به حسـین علیه السـلام بردباری ورزیـدم بر من حسادت می ورزی، لذا [علی رغم میل تو] من اعتراف می کنم که این زمین، مال حسـین علیه السلام است.

امام حسین علیه السلام نیز در مقابل اعتراف ولید فرمود:

ای ولید! چون اقرار به حق کردی زمین از آن تو باشد.

سپس از جا برخاست و بیرون رفت.(۲)

۱- ۱- الفتوح، ج۴، ص۳۴۳.

۲- ۲- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۶۸

غیرت

گذشت از آب

روز عاشورا امام علیه السلام ، به فرماندهان چهار هزار نگهبان شریعه ی فرات حمله برد [و آرایش سپاهیان دشمن را درهم شکست] و وارد نهر فرات شد. اسب حضرت[که سخت تشنه بود]، سر بر آب نهاد تا بنوشد، امام علیه السلام فرمود:

تو تشنه ای و من نیز تشنه، به خدا سوگند! تا تو ننوشی من از آن نچشم.

«ذوالجناح» هنگامی که سخن حضرت را شنید، سر برداشت؛ گویی که سخن امام علیه السلام را فهمیده بود.

حضرت فرمود:

بنوش! من نیز می نوشم.

و دست برد و مُشتی آب برگرفت که ناگاه شخصی فریاد زد: ای اباعبداللّه! تو آب گوارا می نوشی، با این که به خیمه هایت یورش برده اند؟!

امام علیه السلام آب را ریخت [و از فرات بیرون آمده]، بر ایشان تاخت تا آنان را دور کرد و هنگامی که به خیمه ها رسید دریافت که همگی سالم هستند.(۱)

ص: ۸۳

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۵۷.

دعوت به آزادگی

امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات روز عاشورا متوجّه شد که گروهی از دشمنان، به سوی خیمه های زنان هجوم می برند. حضرت فریاد زد:

ای پیروان آل ابوسفیان! اگر دین ندارید و از حساب روز قیامت نمی ترسید لااقل در دنیای خود آزادمرد باشید و اگر همان گونه که گمان می کنید عرب هستید، به حسَب و شرافت خود بازگردید؛ من با شما می جنگم و شما نیز با من می جنگید. زن ها گناهی ندارند و تا زنده ام متجاوزان خود را از دستبرد به حرم من باز دارید.(۱)

۱- ۱- لهوف، ص۶۷ ؛ مقتل مقرّم، ص۳۳۵.

فصل دوّم سیره ی آموزشی و تربیتی

امر به معروف مناسب

ص: ۸۵

امر به معروف مناسب

پیرمردی در حال وضو گرفتن بود؛ امّا آن را به طور صحیح نمی گرفت. امام حسن و امام حسین علیهماالسلام که در آن موقع در سنین کودکی بودند، به آن پیرمرد برخورد نموده و از وضوی نادرستِ او آگاه شدند، به همین خاطر درصدد برآمده تا وضویِ صحیح را به آن پیرمرد یاد دهند.

موقعیّت سنّی آن ها نسبت به آن مرد سالمند اجازه نمی داد که به طور صریح و مستقیم اشتباهات وضویش را بازگو کنند؛ زیرا ممکن بود از دست آن ها رنجیده خاطر شود و احساس حقارت کند و از روی لجاجت به همان روش نادرستِ وضو گرفتن ادامه دهد.

به همین خاطر، آن دو اندیشیدند تا به طور غیر مستقیم وی را آگاه کنند. پس به ظاهر با یکدیگر به بحث و گفتگو پرداخته و پیرمرد را متوجّه نمودند که هر یک از آن ها مدّعی است که وضویش از وضوی دیگری کامل تر است، و بالاخره توافق کردند که هر دو نفر در حضورِ پیرمرد، وضو بگیرند و او داوری نماید.

طبق توافق، عمل نموده و هر دو نفر، جلوی چشم پیرمرد وضوی صحیح و کاملی گرفتند. پیرمرد، تازه دریافت که وضوی صحیح از چه قرار است و به

مقصود اصلی آن دو کودک پی برد و هر چه بیشتر تحت تأثیر برخورد انسانی و مؤدبّانه ی آن ها قرار گرفت.

آن گاه گفت: وضوی هر دو نفرِ شما صحیح و کامل است و منِ پیرمرد جاهل هستم که هنوز وضو گرفتن را درست بلد نیستم و اکنون از شما آموختم و محبّتِ شما به اُمّتِ جدّتان بود که من به وظیفه ی خود آشنا گردیدم و به همین خاطر از شما متشکرم.(۱)

راه ترک گناه

روزی مردی به حضور امام حسین علیه السلام آمده و گفت: من مردی گنهکارم و نمی توانم از معصیت، خودداری کنم؛ مرا موعظه ای کن و شیوه ای یاد بده تا بتوانم در مقابل گناهان و وسوسه های شیطانی مقاومت کنم. حضرت به او فرمود:

پنج دستور را عمل کن، بعد از آن هر چه قدر دلت می خواهد به سوی گناه برو:

۱- روزیِ خدا را نخور و هر قدر می خواهی گناه کن.

۲- از تحت حکومت خداوند بیرون برو و هر قدر می خواهی گناه کن.

۳- جایی را پیدا کن که خدا تو را نبیند و هر قدر می خواهی گناه کن.

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۳، ص۴۰۰.

۴-عزرائیل را موقع جان دادن از خودت دور کن و هر قدر می خواهی گناه کن.

۵-اگر خواستند تو را به آتش جهنّم ببرند نرو، آن گاه هر قدر می خواهی معصیت نما.(۱)

شیعه ی واقعی

مردی به امام حسین علیه السلام گفت: من از شیعیان شما هستم. امام علیه السلام به او فرمود:

از خدا بترس و ادّعای چیزی نکن که خداوند به تو بگوید: دروغ می گویی و ادّعای دروغ می نمایی!

شیعیان ما کسانی هستند که قلب های آن ها از هر گونه حیله و نیرنگ و ترفند، پاک و سالم است. پس بگو: من از دوستان و علاقمندان به شما هستم.(۲)

بخشش برای حفظ آبرو

«مروان بن حکم»، فرزدقِ شاعر(۳) را از مدینه بیرون کرد. او نیز خدمت امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت، چهارصد دینار به وی بخشید. وقتی به امام علیه السلام در مقابل این بخشش اعتراض کردند و گفتند که فرزدق، شاعر فاسق و هتّاکی

۱- ۱- بحارالأنوار، ج۷۵، ص ۱۲۰.

۲- ۲- همان، ج۶۸، ص۱۵۶.

۳- ۳- فرزدق ابتدا از شاعران فاسق بود ولی سپس از محبّان و علاقمندان اهل بیت علیهم السلام گردید. شعر معروف او درباره ی امام سجاد علیه السلام شهرت فراوانی دارد.

است فرمود:

بهترین مال آن است که به وسیله ی آن آبروی انسان محفوظ بماند.

سپس حضرت فرمود:

شخصی به نام «عباس بن مردیس» سخنان ناروایی به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز به «کعب بن زهیر» فرمود: زبانش را ببر (کنایه از این که چیزی به او بده تا دیگر حرف نامربوط نگوید.)(۱)

ترغیب به انفاق

روزی مستمندی از مردم درخواست کمک می کرد. امام حسین علیه السلام به اطرافیانش فرمود:

آیا می دانید چه می گوید؟

گفتند: نه، ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود:

می گوید: من فرستاده ی شما هستم. اگر چیزی به من بدهید آن را می گیرم و [برایتان] به آن جا (قیامت) می برم وگرنه با دستانی تهی بر آن وارد خواهم شد.(۲)

ص: ۹۰

۱- ۱- مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۷۳.

۲- ۲- مستدرک الوسائل، ج۷، ص۲۰۳.

پرداخت مهریه

عـدّه ای بر حسـین بن علی علیهماالسـلام ، وارد شدند و در خانه ی او، قالیچه و بالش و فرش های دیگر دیدند؛ عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! در منزل شما، چیزهایی می بینیم که در منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نبوده است!

حضرت فرمود:

مـا بـا زنـان خود، ازدواج می کنیم و مهریه ی آنان را می پردازیم؛ آنان نیز هر چه می خواهنـد با مهر خود می خرنـد؛ و ما در آن، نصیبی نداریم.(۱)

(یعنی این چیزهایی که می بینید متعلّق به همسرم می باشد که با پول مهریه اش خریده و خانه را با آن آراسته است.)

دوستی حقیقی

یکی از برادران امام حسـین علیه السلام به حضرت نامه نوشت و از دیر نامه نوشتن آن حضرت، گلایه کرد. امام علیه السلام به او نوشت:

برادر من! اسـتوار کردن دوستی، به فراوانی دیدار و نامه نگاریِ پی درپی نیست، بلکه دوستی، در دل پا برجاست و در سـختی ها بروز می کند.(۲)

ص: ۹۱

۱- ۱- دعائم الاسلام، ج۲، ص۱۵۹ ؛ مستدرک الوسائل، ج۳، ص۴۶۵.

۲- ۲- بغیه الطلب فی تاریخ حلب، عمربن احمدبن ابی جراده، ج۶، ص۲۵۸۹.

خضاب مشکی

امام باقر علیه السلام فرمود: «گروهی، بر امام حسین علیه السلام وارد شدند و دیدند که حضرت، با رنگ مشکی، محاسن خود را خضاب می کند؛ از او در این مورد پرسیدند؛ حضرت دست به محاسن خود کشید و فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در یکی از غزوات، دستور داد تا [مو سپیدان [با رنگ مشکی، خضاب کنند تا بدین وسیله، [روحیه ی دشمن را با جوان نشان دادن خود تضعیف کنند و] بر مشرکان نیرو یابند.(۱)

خودداری از فروش وقف

امام حسین علیه السلام بدهکار شد. معاویه دو هزار دینار برای آن حضرت فرستاد تا چاه «ابی نیزر» را به او بفروشد، حضرت امتناع کرد و فرمود:

آن را پدرم، وقف کرده تا به سبب آن، خدا او را از حرارت آتش نگه دارد و من آن را به هیچ قیمتی نخواهم فروخت.(۲)

لباس اهل آتش

«لیث» نقل می کند: خیاطی که برای امام حسین علیه السلام پیراهنی دوخته بود، برایم نقل نمود که: به حضرت عرض کردم: آیا [بلندی] پیراهن را تا روی پا

۱- ۱- الکافی، ج۶، ص ۴۸۱.

۲- ۲- کامل مبرّد، ج۳، ص۲۰۸ ؛ مستدرک الوسائل، ج۱۴، ص ۶۲.

بدوزم؟ فرمود: نه.

عرض کردم: آن را پایین تر از قوزک پا قرار دهم؟ فرمود:

آن چه پایین تر از قوزک پا باشد، در آتش است.(۱)

(در آن زمان لباس حکّام و افراد ستمگر، آن چنان بلند بود که بر روی زمین کشیده می شد و علاوه بر آن، لباس شهرت نیز محسوب می شد.)

توجّه به خویشاوندان

چون «شمر» ــ لعنه اللّه علیه ــ از همان قبیله ی «امّ البنین» ــ همسر امیرمؤمنان علیه السلام و مادر حضرت ابوالفضل علیه السلام ــ بود تصمیم گرفت تا با آوردن امان نامه برای آنان، به خیال خود خدمتی به اقوام و هم قبیله هایش کرده باشد.

هنگامی که او امان نامه را آورد، در مقابل لشکرگاه امام حسین علیه السلام ایستاد و با صدای بلند فریاد زد: فرزندان خواهر ما، عبداللّه و جعفر و عباس و عثمان، پسران علی بن ابی طالب [علیهماالسلام] کجایند؟ ولی آنان از پاسخ دادن به شمر خودداری کردند.

هنگامی که حضرت این سخن را شنید رو به آن عدّه نمود و فرمود:

به او پاسخ دهید اگر چه فاسق است زیرا او از دایی های شماست!(۲)

(در این هنگام بود که حضرت عباس علیه السلام شمر را لعنت کرده و از گرفتن

۱- ۱- مجمع الزوائد، ج۵، ص۱۲۴.

۲- ۲- ارشاد مفید، ص۲۳۰ ؛ تاریخ طبری، ج۳، ص۳۱۴.

امان نامه خودداری کرد.)

توصیه به صبر

حضرت، همواره اطرافیان و یاران خود را به صبر و استقامت توصیه می کرد از جمله آن که شرط همراهی با خود را صبر دانست و در یکی از منزلگاه های میان راه کربلا فرمود:

ای مردم! هر کدام از شما که تحمّل و صبر به تیزی شمشیر و زخم و ضربت نیزه ها را دارد همراه ما بماند و الّا بازگردد.(۱)

و در روز عاشورا نیز در خطبه ای به یاران خویش فرمود:

صبر و مقاومت کنید ای بزرگ زادگان! زیرا که مرگ، تنها پلی است که شما را از رنج و سختی عبور می دهد و به سوی بهشت گسترده و نعمت های همیشگی می رساند.(۲)

روز عاشورا پس از نماز، باز هم دعوت به صبر داشت و فرمود:

تقوای الهی داشته باشید و صبر کنید.(۳)

همچنین همواره خانواده و اهل بیت خود را به صبر دعوت می کرد تا آن جا که پس از شهادت حضرت قاسم فرمود:

ای عموزادگان و ای اهل بیت من، صبر کنید.(۴)

۱- ۱- ینابیع المودّه، ج۳، ص۶۲.
۲- ۲- نفس المهموم، ص۱۳۵.
۳- ۳- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۸۹.
۴- ۴- عوالم، ج۱۷ ،ص۲۷۹.

و در آخرین وداع به دخترش سکینه فرمود:

بر قضای الهی صبر کن و شکایت نداشته باش که ما اهل صبر و احسانیم.(۱)

همچنین هنگامی که علی اکبر علیه السلام را تشنه دید فرمود:

صبر داشته باش ای حبیب من.(۲)

و به هنگام تشنگی احمد فرزند امام حسن علیه السلام نیز به او فرمود:

ای پسرم! کمی دیگر صبر داشته باش.(۳)

عمل به سیره

در روزگاری که امام حسن علیه السلام ، امام بود؛ در روز عرفه ای، مردی بر امام حسن علیه السلام وارد شد، در حالی که آن حضرت غذا می خورد و امام حسین علیه السلام ، روزه دار بود.

بعد از رحلت امام حسن علیه السلام ، در روز عرفه ای، همان مرد، بر امام حسین علیه السلام وارد شد، در حالی که او غذا می خورد و امام سجاد علیه السلام ، روزه دار بود؛ آن مرد پرسید: من [در یک روز عرفه ای]، بر امام حسن علیه السلام وارد شدم، او غذا می خورد و شما روزه دار بودید؛ اکنون برشما وارد شده ام و شما، غذا می خورید؟ حضرت فرمود:

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۱۰۹.
۲- ۲- بحارالأنوار، ج۴۵، ص۴۵.
۳- ۳- ناسخ التواریخ، ج۲، ص۳۳۱.

[در آن روز] حسن علیه السلام ، امام بود؛ پس روزه نگرفته بود تا روزه ی او سنّت[واجب] نشود، بعد از رحلت او من امامم، اکنون می خواهم روزه ی من [نیز] سنّتی که باید مردم از آن پیروی نمایند، به حساب نیاید [از این رو، روزه دار نیستم].(۱)

نخوردن آب در ظرف نقره ای

غلام امام حسین علیه السلام می گوید: در خدمت امام علیه السلام بودم که گذرش، به درِ خانه ای افتاد و آب خواست؛ کنیزی در کاسه ای نقره دار، آب آورد؛ امام علیه السلام نقره ها را کَند و به سوی او انداخت و فرمود: این ها را برای اهل خانه ببر؛ سپس آب آشامید.(۲)

ارزش پاسداری از عقاید

امام حسین علیه السلام از کسی پرسید:

کدام یک از این دو کار، نزد تو محبوب تر است: رهانیدن بیچاره ی ناتوانی، از دست مردی که می خواهد او را بکشد یا پیروزی آوردن، برای مؤمن درمانده ی ضعیفی از شیعیان ما، در برابر یک دشمنی که می خواهد، او را گمراه سازد؟ بدین گونه که با [تعلیم] استدلال و براهین الهی، [از ضعف

۱- ۱- علل الشرایع، ج۲، ص۳۸۶.

۲- ۲- فرائد السمطین، ج۲، ص۲۶۱.

بیرون آید و [نیرومند شود و[بتواند] دشمنان اهل بیت علیهم السلام را خاموش سازد و شکست دهد؟

سپس خود حضرت فرمود:

بلکه نجات این مؤمن درمانده، از دست این ناصبی، محبوب تر است؛

خدای سبحان می فرماید: «و هر که نفسی را احیا کند، گویا که همه ی مردم را احیا نموده است.»(۱) یعنی هر که او را زنده نماید و از کفر، به ایمان ارشاد کند، گویی همه ی مردم را از کشتار با شمشیرهای آهنین، زنده نگهداشته است.(۲)

جایگاه دوستی برای خدا

یک هیئت اعزامی نزد امام حسین علیه السلام آمده، عرض کردند: ای فرزند رسول خدا! یاران ما، نزد معاویه رفتند و ما، نزد تو آمدیم؛ حضرت فرمود:

در این صورت، من بیش از جایزه ای که معاویه به آنان خواهد داد، به شما جایزه می دهم.

عرض کردند: فدایت شویم! ما به خاطر دینمان، نزد شما آمده ایم [نه دنیا].

حضرت سر به زیر افکند و انگشت خود بر زمین زده، در اندیشه ای طولانی فرو رفت؛ سپس سر برداشته، فرمود:

۱- ۱- سوره مائده، آیه ۳۲.

۲- ۲- تفسیر امام عسکری، ص۳۴۸؛ بحار الأنوار، ج۲، ص۹.

مُجملی از مفصّل بگویم: هر که ما را دوست بـدارد - [امّا] نه به سـبب خویشاوندی و نه به سـبب احسانی که به او کرده ایم -]بلکه] تنها برای خدا و رسولش ما را دوست بدارد، در روز قیامت با ما می آید همچون این دو،

و میان دو انگشت سبّابه ی خود را جمع کرد.(۱)

نهی از منکر

مردی می خواست در حضور امام حسین علیه السلام از شخص دیگری غیبت کند. حضرت به او فرمود:

ای مرد! غیبت نکن ؛به درستی که غیبت، خورشت سگ های جهنّم است.(۲)

صدقه ی صحیح

مردی از بنی امیه، امـوال زیـادی را به فقرا صـدقه می داد و به آن هـا کمـک می نمود؛ امّـا اموال و پول هـای او از راه حرام به دست آمده بود.

وقتی این خبر به حضرت رسید فرمود:

مثال این شخص مانند کسی می ماند که در کاروان حُجّاج دزدی می کند و بعد، آن اموال دزدی را به فقرا صدقه

۱- ۱- بحار الأنوار، ج۲۷، ص۱۲۷.

۲- ۲- تحف العقول، ص۱۷۵ ؛ بحار الأنوار، ج۷۸، ص۱۱۷.

می دهد. به درستی که صدقه، به این ها نمی گویند؛ بلکه صدقه باید از پولی باشد که انسان در راه بدست آوردن آن زحمت کشیده باشد و عرق پیشانی ریخته باشد.(۱)

اصلاح اشتباه

امام حسین علیه السلام ، شخصی را دید که از «فالوده» بد می گوید؛ فرمود:

آیا از لعاب گندم که با لعاب زنبور عسل و کره ی خالص، آمیخته است بد می گویی؟؛ هیچ مسلمانی، این [نعمت] را بد نمی گوید.(۲)

ازدواج آسان

روزی «حسن مثّنی» فرزند امام مجتبی علیه السلام از دختر امام حسین علیه السلام خواستگاری کرد. آن حضرت که به ایمان و تقوای برادرزاده اش اعتقاد داشت، بدون درنگ او را به منزل دعوت کرده و در انتخاب یکی از دو دخترش آزاد گذاشت. بعد از آن که حسن مثنی فاطمه علیهاالسلام را برگزید امام حسین علیه السلام خطبه ی عقد را خوانده و به حسن مثنی فرمود:

من هم فاطمه را برای همسری تو برگزیدم؛ او به مادرم

۱- ۱- دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲- ۲- مکارم الأخلاق، ص ۱۷۵.

فاطمه ی زهرا علیهاالسلام بیشتر شباهت دارد.(۱)

چانه زدن در خرید

«ابوهشام قنّاد بصری» می گوید: من کالاهایی را از بصره برای امام حسین علیه السلام می بردم و گاهی با من در خرید آن ها چانه می زد؛ امّا برخی مواقع هنوز از نزدش برنخاسته بودم که همه را به دیگران می بخشید. [روزی] گفتم: ای فرزند رسول خدا، از بصره برایتان کالا می آورم و با من چانه می زنید امّا هنوز برنخاسته همه اش را[به فقرا] می بخشید؟

حضرت فرمود:

پدرم برایم نقل کرد و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت داد که: مغبون، نه ستوده است و نه پاداش دارد.(۲)

(یعنی چانه برای این می زنم که مغبون و فریب خورده در معامله نشوم.)

خانه ی تجمّلی

شخصی، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: خانه ای ساخته ام، دوست دارم شما داخل آن شوید و دعا کنید. وقتی حضرت وارد آن خانه شد نگاهی به آن انداخته، فرمود:

[با خرجی که برای ساختمان و آرایش این خانه نموده ای]،

۱- ۱- کشف الغمه، ج۱، ص۵۷۹.

۲- ۲- تاریخ مدینه دمشق، ج۱۴، ص۱۱۲.

خانه ی آخرت خود را ویران ساخته و خانه ی دیگران را آباد نموده ای ؛ زمینیان، تو را فریفتند و آسمانیان، از تو نفرت یافتند.(۱)

اطعام دیگران

یکی از بانوان امام حسین علیه السلام ، در یکی از مزارع حضرت، غذایی را تهیه نمود. امام علیه السلام از آن چشید، سپس آن را برداشت؛ پس از مدّتی یکی از یاران حضرت آمد و امام علیه السلام غذا را طلبید؛ او عرض کرد: چند لحظه پیش، نزد عبیداللّه بن عباس غذا خوردم. امام علیه السلام فرمود:

پدر او، سرور قریش بود؛ همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای فرزندان عبدالمطلب! به دیگران، غذا بخورانید و سخن با آنان را، دل نشین سازید.(۲)

(حضرت می خواهد بفرماید که: ما فرزندان عبدالمطلب همگی مهمان نواز هستیم.)

نزدیکی به خدا

امام حسین علیه السلام مشغول نماز بود که مردی از جلوی حضرت عبور کرد. یکی از یاران امام علیه السلام او را از این کار بازداشت. هنگامی که حضرت از نماز فارغ شد،

۱- ۱- مجموعه ورّام، ج۱، ص ۷۰ ؛ مستدرك الوسائل، ج۳، ص۴۶۷.

۲- ۲- معجم الکبیر طبرانی، ج۳، ص۱۳۵ ؛ مجمع الزوائد، ج۵، ص۱۷.

پرسید:

چرا او را نهی نمودی؟

عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! میان شما و محراب، آشفتگی پدید می آورد.

حضرت فرمود:

وای بر تو! خدای متعال به من، نزدیک تر از آن است که کسی، میان من و او آشفتگی ایجاد کند.(۱)

آموزش عملی

«بشر بن قالب» می گوید: از امام حسین علیه السلام ، در حالی که با او همدوش می رفتم، پرسیدم: ایستاده نوشیدن، چگونه است؟ حضرت جوابم را نداد تا در جایی فرود آمده، ناقه ای (شتر ماده ای) آورد و آن را دوشید؛ سپس مرا طلبید و شیرش را آشامید، در حالی که ایستاده بود.(۲)

توصیه با نامه

شخصی برای امام حسین علیه السلام در نامه ای نوشت: مرا به خیر دنیا و آخرت آگاه کن. حضرت در جوابش نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. امّا بعد، هر کس در برابر خشم مردم، رضایت الهی را طلب کند خدا اُمورش را کفایت

۱- ۱- وسائل الشیعه، ج۳، ص۴۳۴.

۲- ۲- همان، ج۱۷، ص۱۹۴.

می کند و او را از مردم بی نیاز گرداند و هر کس که برای بدست آوردن رضایت مردم، خدا را خشـمگین کند، خداوند او را به مردم واگذار می کند. والسلام.(۱)

سلام قبل از کلام

شخصی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: حال شما چطور است؟ خداوند شما را سلامت بدارد.

امام حسین علیه السلام در جوابش فرمود:

شما را نیز خداوند سلامت بدارد، امّا قبل از صحبت و احوال پرسی اوّل سلام بکنید.

آن گاه حضرت فرمود:

به هیچ کس اجازه صحبت کردن ندهید تا این که سلام کند و بعد از سلام کردن، صحبت را شروع کنید.(۲)

چگونگی نماز بر جنازه ی منافق

مردی از منافقین درگـذشت؛ پس امام حسـین علیه السـلام [به دلایلی] با جنازه ی او همراهی کرد. در این بین، یکی از موالیان (آزاد شدگان) خود را دید. حضرت به او فرمود:

کجا می روی؟

آن شخص گفت:

۱- ۱- أمالی صدوق، ص۱۶۷.

۲- ۲- تحف العقول، ص ۱۷۵ ؛ مستدرک الوسائل، ج۸، ص۳۵۸.

می خواهم از نماز بر جنازه ی این منافق فرار کنم.

امام حسین علیه السلام به وی فرمود:

بیا در طرف راستِ من بایست و هر چه من گفتم، تو هم همان را بگو.

هنگامی که برای نمازِ میّت تکبیر گفتند، امام حسین علیه السلام گفت:

اللّه اکبر، خداوندا، لعنت کن این بنده ی خود را هزار بار، لعنت پیاپی. خداوندا، این بنده ی خود را در میان دیگر بندگان خود و بلاد خود خوار فرما و حرارتِ آتش را به وی برسان و سخت ترین عذاب خود را به او بچشان، که او دشمنان تو را به دوستی می گرفت و با اولیای تو، دشمنی می کرد و نسبت به اهل بیتِ پیامبرت بغض می ورزید!(۱)

(چون آن شخص، به همان صورتِ نفاق از دنیا رفته بود و از دشمنان اهل بیت علیهم السلام بود، حضرت این گونه او را خطاب قرار می دهد.)

تسلیم رضای الهی

شخصی به امام حسین علیه السلام عرض کرد: «ابوذر غفاری» می گفت: من فقر را بیشتر از غنا و بی نیازی، و بیماری را بیشتر از صحّت و سلامت دوست دارم. امام حسین علیه السلام فرمود:

خداوند ابوذر را رحمت کند، امّا من این گونه می گویم: هرکس توکل کند بر آن چه که خداوند برای او نیکو اختیار کرده است هیچ وقت، غیر اختیار پروردگار را برای خودش

۱- ۱- الکافی، ج۳، ص۱۸۹ ؛ بحارالانوار، ج۴۴، ص۲۰۲.

آرزو نمی کند. (یعنی راضی به رضای پروردگار است چه فقر باشد چه بی نیازی و چه بیماری باشد چه نعمت.)(۱)

مشورت مفید

شخصی از امام حسین علیه السلام درباره ی خواستگاری از یک زن ثروتمند نظر خواست. حضرت فرمود: ازدواج با او صلاح نیست.

او به حرف امام علیه السلام توجه نکرد و با آن زن ازدواج کرد؛ امّا بعد از مدّت کوتاهی احساس کرد که زندگی با او برایش غیر قابل تحمّل است. به همین خاطر دوباره با حضرت به مشورت پرداخت.

امام حسین علیه السلام به او فرمود:

من به تو قبلاً گفتم که آن زن، یار زندگی تو نمی تواند باشد. از او بگذر که خداوند زن بهتری را به تو می رساند.

بعداً حضرت، زنی را برایش معرفی کرد و دارای زندگی راحتی شد.(۲)

(البته ازدواج با زن ثرمتمند الزاماً ایرادی ندارد و ممکن است علت دیگری سبب منع حضرت بوده باشد.)

قبول دعوت دیگران

امام حسین علیه السلام شخصی را دید که برای مهمانی و اطعام دعوت شده بود؛ اما آن شخص به صاحب خانه گفت: مرا عفو کنید و [بدون هیچ عذری] از رفتن امتناع می کرد.

۱- ۱- احقاق الحق، ج۱۱، ص۵۹۱.

۲- ۲- الخرائج و الجرائح، ج۱، ص۲۴۸.

امام حسین علیه السلام به آن شخص دعوت شده فرمود:

برخیز و دعوت او را قبول کن، در قبول کردن دعوت، عفو و بخشش وجود ندارد، اگر روزه نیستی برو و بخور، و اگر روزه[ی واجب] هستی، مقداری غذا تبرکا بردار.(۱)

شوق شهادت

حضرت اباعبداللّه علیه السلام اشتیاق فراوانی برای شهادت داشت (و علّت این که در روز عاشورا هر چه می گذشت چهره ی ایشان برافروخته تر می شد به همین خاطر بود).

آن حضرت در سخنرانی خود قبل از سفر به کربلا خطاب به مردم مکه فرمود:

مرگ برای انسان ها همچون گردنبند بر گردن دختران جوان، زینت بخش و لازم است و من به دیدار نیاکانم آن چنان اشتیاق دارم که یعقوب به دیدار یوسف آن چنان مشتاق بود.(۲)

علاقه به بوی خوش

امام حسین علیه السلام به عطر و بوی خوش علاقه ی بسیاری داشت به گونه ای که یکی از بیشترین هدایایی که برای حضرت می فرستادند عطر و مُشک بود و حضرت، در سفر کربلا نیز یک بار شتر، جای عطریات او بود که همه جا به

۱- ۱- دعائم الاسلام، ج۲، ص۱۰۷ ؛ مستدرک الوسائل، ج۱۶، ص۲۳۵.

۲- ۲- لهوف، ص ۶۰.

دیگران می بخشید و خود نیز استعمال می کرد.(۱)

در روز عاشورا، امام حسین علیه السلام اصرار کرد تا خیمه ای سرِ پا کنند و مُشک فراوان آوردند و در ظرف بزرگی ریخته و در آن خیمه، استعمال عطر نمودند.(۲)

حفظ حرمت مکّه

هنگامی که امام حسین علیه السلام مطّلع شد که جاسوسان یزید در مکّه می خواهند او را به شهادت برسانند یا دستگیر کنند، قبل از این که حجّ خود را به پایان برساند قصد خروج از مکه را کرد. در این هنگام ابن عباس نزد آن حضرت آمد و قصد داشت ایشان را از رفتن منصرف سازد ولی حضرت در جواب او فرمود:

به خدا قسم اگر در چنین و چنان جایی (هر کجا) کشته شوم برایم محبوب تر است تا حرمت مکه شکسته شود.(۳)

خرید اراضی نینوا

امام حسین علیه السلام زمینی را که قبرش در آن واقع است، از مردم نینوا و غاضریه به شصت هزار درهم، خریداری کرد و آن را به ایشان، صدقه داد و شرط فرمود تا [عاشقانش را] به قبرش، رهنمون شوند و زائرانش را تا سه روز، پذیرایی کنند.(۴)

۱- ۱- تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام ، عمادزاده، ج۱، ص۱۳۴.

۲- ۲- تاریخ طبری، مقتل الحسین، ج۱، ص۹۹ ؛ نفس المهموم (ترجمه)، ص۲۹۶.

۳- ۳- معالی السبطین، ج۱، ص۲۴۶.

۴- ۴- همان، ج۱، ص۲۸۴.

پوشیدن لباس کهنه

هنگامی که امام حسین علیه السلام می خواست عازم نبرد شود به اطرافیان فرمود:

جامه ای (لباسی) برایم بیاورید که کسی در آن رغبت نکند، و آن را زیر لباس هایم بپوشم [تا هنگامی که آن ها را ربودند برهنه نمانم زیرا کشته و عریان خواهم شد.]

لباسی کوتاه و تنگ آوردند ولی حضرت آن را نپوشید و فرمود:

این لباس اهل ذمّه (یهود و نصاری) است.

پس لباس گشادتر و بلندی آوردند و آن را پوشید.

(اما وقتی حضرت به شهادت رسید آن پیراهن کهنه را هم به غنیمت بردند و بدنش را برهنه کردند.)(۱)

آخرین وصیّت

امام باقر علیه السلام فرمود: «هنگامی که وفات پدرم رسید مرا به سینه اش چسباند و فرمود: پسر عزیزم! تو را وصیت می کنم به همان چیزی که پدرم ــ امام حسین علیه السلام ــ به هنگام شهادتش به من وصیت کرد.

سپس فرمود: پسر عزیزم! مبادا بر کسی که هیچ یاوری جز خداوند ندارد ظلم و ستم کنی.»(۲)

۱- ۱- مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۱۰۹. البته باید توجه داشت که منظور از پیراهن کهنه، پیراهن قدیمی است که در حال حاضر ارزش زیادی ندارد و به معنای پیراهن مندرس و نامناسب نیست.

۲- ۲- الکافی، ج۲، ص۳۳۱.

فصل سوم مبارزات سیاسی

فلسفه ی مبارزه

امر به معروف و نهی از منکر

ص: ۱۱۰

فلسفه ی مبارزه

امر به معروف و نهی از منکر

امام حسین علیه السلام ، دوات و کاغذ خواست و این وصیّت را به برادرش «محمد بن حنفیه» نوشت:

به نام خداوند بخشنده ی مهربان ؛ این وصیت حسین بن علی بن ابی طالب، به برادر خود محمد، مشهور به ابن حنفیه است؛ حسین، به راستی شهادت می دهد که هیچ معبود به حقّی، جز خدای یگانه ی بی نیاز نیست و محمد صلی الله علیه و آله وسلم بنده و پیامبر اوست که حق را از جانب او آورده است؛ بهشت و دوزخ حق است و قیامت - بی هیچ تردیدی - خواهد آمد و خدا، هر که را در قبرهاست، بر می انگیزد.

من از روی هوس و سرکشی و تبهکاری و ستمگری، قیام نکردم؛[بلکه] تنها به انگیزه ی سامان بخشی و اصلاح در امّت جدّم برخاستم؛ می خواهم به نیکی ها، فرمان دهم و از بدی ها، باز دارم و روش جدّ خود و پدرم علی بن ابی طالب علیهماالسلام را احیا و دنبال کنم.

هر کس دعوت مرا از آن رو که حق است پذیرفت، حقّ خدا را پذیرفته است و هر کس دعوت مرا نپذیرفت، صبر

می کنم تا خدا میان من و این مردم، داوری کند که او، بهترین داوران است.

برادرم! این وصیّتم به توست و توفیق من، جز از خدا نیست؛ بر او توکّل دارم و بازگشتم به سوی اوست.

سپس نامه را پایان برده، مُهر زد و به برادرش محمد سپرد و با او، خداحافظی کرد و در دل شب از مدینه خارج شد.(۱)

احیای دین خدا

آن حضرت در نامه ای که خطاب به مردم بصره نوشت فرمود:

من شما را به کتاب خدا و سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرا می خوانم. سنّت، مرده و بدعت زنده شده است. اگر سخنم را بشنوید و فرمانم را پیروی کنید شما را به راه رشاد (صراط مستقیم) هدایت می کنم.(۲)

همچنین در مسیر راه، وقتی حضرت به «فرزدق» برخورد، اوضاع را این چنین ترسیم فرمود:

ای فرزدق! این جماعت، اطاعت خدا را واگذاشته و پیرو شیطان شده اند؛ در زمین به فساد می پردازند؛ حدود الهی را تعطیل کرده، به میگساری پرداخته و اموال فقیران و تهیدستان را از آنِ خویش ساخته اند. من سزاوارترم که برای یاری دین خدا و برای عزّت بخشیدن به دین او و

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۸۹.

۲- ۲- عوالم، ج۱۷، ص۱۸۹ ؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۲۶۶.

جهاد در راه او برخیزم تا آن که کلمهُ اللّه، برتر باشد.(۱)

حفظ عزّت

آن حضرت همواره عزّت خود را حفظ کرد و از زیر بار ذلّت رفتن خودداری کرد. هنگامی که والی مدینه با امام حسین علیه السلام بیعت با یزید را مطرح کرد ایشان ضمن برشمردن زشتی ها و آلودگی های یزید، فرمود:

کسی همچون من، با شخصی چون یزید بیعت نمی کند.(۲)

و در جایی دیگر فرمود:

همچون ذلیلان دست بیعت با شما نخواهم داد.(۳)

همچنین در مقابل سپاه «حُر» فرمود:

من از مرگ باکی ندارم. مرگ، راحت ترین راه برای رسیدن به عزّت است؛ مرگِ در راه عزّت، زندگی جاودانه است و زندگی ذلّت بار، مرگ بی حیات است.(۴)

و در ردّ درخواست ابن زیاد ــ لعنه اللّه علیه ــ مبنی بر تسلیم شدن و بیعت فرمود:

آگاه باشید که این زنازاده ی فرزند زنازاده (ابن زیاد) مرا میان کشته شدن و ذلّت، مخیّر کرده است. هیهات که من جانب ذلّت را بگیرم. این را خدا و رسول و دامن های پاک عترت و جان های غیرتمند و با عزّت نمی پذیرند. هرگز اطاعت از

۱- ۱- تذکره الخواص، ص۲۱۷.

۲- ۲- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۸۴.

۳- ۳- ارشاد مفید، ج۲، ص۹۸.

۴- ۴- اعیان الشیعه، ج۱، ص ۵۸۱.

فرومایگان را بر شهادت کریمانه ترجیح نخواهم داد.(۱)

اطاعت از خدا و رسول صلی الله علیه و آله وسلم

هنگامی که حضرت تصمیم گرفت از مدینه به سمت مکّه حرکت کند «جابربن عبداللّه انصاری» به خدمت ایشان رسید و گفت: یا اباعبداللّه! تو فرزند رسول خدایی، و یکی از دو سبط (نوه) او می باشی، من پیشنهاد می کنم که شما نیز سیاست برادرت امام حسن علیه السلام را در پیش بگیری. او با این که شجاعت داشت و می توانست جنگ کند امّیا صلح کرد و تدبیرش موفقیّت آمیز بود. وقتی زمینه ی مبارزه فراهم نیست بهترین راه، همان صلح است.

امام حسین علیه السلام فرمود:

ای جابر! برادرم به دستور خدا و فرمان رسول او صلی الله علیه و آله وسلم دست به صلح زد و من نیز به امر الهی و فرمان رسولش به پا خواسته و برای مبارزه، قیام می کنم.(۲)

خوف از خدا

هنگامی که امام حسین علیه السلام در مکّه مستقر شد به تبلیغات وسیعی دست زد و با بزرگان و سران قبایل و شخصیت های برجسته تماس می گرفت و در مورد ابعاد مختلف قیام خود و افشای جنایت بنی امیّه با آنان به گفتگو می پرداخت.

«عمرو بن سعید» فرماندار مکّه، که از این خیزش فراگیر، احساس خطر نموده بود به حضرت گفت: ای حسین! آیا از خدا نمی ترسی که وحدت امّت

۱- ۱- لهوف، ص۷۵.

۲- ۲- مدینه المعاجز، ج۳، ص۷۴ ؛ الثاقب فی المناقب، ص۳۲۲ ؛ نفس المهموم، ص۷۷.

اسلام را به هم می زنی و در صفوف مردم، تفرقه و جدایی می افکنی؟! حضرت در پاسخ او این آیه را تلاوت فرمود:

«من کار خود را می کنم و شما نیز وظیفه ی خود را انجام دهید و پاداشِ عمل هر کس به خود او برمی گردد. شما از کارهای من عصبانی و ناراحتید و من نیز از اعمال زشت شما متنفرم.»(1)

وقتی فرماندار مکّه از گفتگوی رو در رو نتیجه ای نگرفت، طی نامه ای به پند و نصیحت روی آورد و پیشنهاد صلح و بیعت و اجتناب از فعالیت های سیاسی را به امام حسین علیه السلام یادآور شد. حضرت نیز در پاسخ او این گونه فرمود:

اگر منظور تو از این سخنان، نصیحت و خیرخواهی و نیک اندیشی درباره ی من است، خدا جزای دنیا و آخرت به تو عنایت کند چرا که هر کس به سوی خدا بخواند و عمل صالح انجام دهد و خود را یکی از مسلمانان بداند، او با خداوند دشمنی نکرده است. امّا بهترین امان، امان خداست و کسی که در دنیا از خدا نمی ترسد ایمان به خدا ندارد. ما خوف خدا را در دنیا آرزو می کنیم تا در آخرت در پرتو امان او باشیم.(2)

تصمیم بنی امیّه

ص: ۱۱۶

۱- ۱- سوره یونس، آیه ۴۱.

۲- ۲- عوالم، ج۱۷، ص۲۱۶ ؛ تاریخ مدینه دمشق، ج۱۴، ص۲۱۰.

حضـرت سیدالشّـهداء علیه السلام در آغاز سفر سرنوشت ساز خود، به شهر مکّه وارد شد و بسیاری از بزرگان و اشراف، با آن حضرت به گفتگو نشسته و در مورد مسائل روز، سخنانی مطرح کردند.

یکی از آنـان «عبـداللّه بن عمر» بود که گفت: ای حسـین! یزیـد و بنی امیّه تا از شـما بیعت نگیرنـد دست بر نمی دارنـد. من از رسول خـدا علیه السـلام شـنیدم که فرمود: «حسـین را می کشـند و روز قیامت، خداونـد آنان را ذلیل و خوار می گردانـد.» من پیشـنهاد می کنم که شـما هماننـد سایر مردم با یزید صـلح کنی همان طوری که در عصـر معاویه، سـکوت و صبر پیشه کردی. امیدوارم خداوند بین شما و این قوم ستمگر، داوری کند.

امام حسین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

ای اباعبـدالرّحمن! آیا من با یزیـد بیعت کنم و پیمان صـلح ببندم، در حالی که پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله وسـلم وضـعیت آنان را روشن کرده و آن همه لعن و نفرین بر آنان فرستاده و اعمال ناپسندشان را خبر داده است.

عبداللّه بن عمر باز هم طبق اندیشه های سـطحی خود به حضـرت گفت: در هر صورت به نظر من، از همین جا به مدینه برگرد که شهر جدِّ توست و با یزید صلح کن و به دست آنان بهانه مده!

امام حسین علیه السلام فرمود:

اُف بر این واژه ی «بیعت بـا یزیـد» تـا زمین و آسـمان پابرجـاست. ای عبـداللّه! من از تو سؤال می کنم: آیا تصـمیم من بر قیام، کاری نابخردانه و اشتباه است؟! اگر من خطا می روم به حق راهنمایی ام کن؛ من شخصی متواضع، شنوا و پیرو حق هستم.

ص: ۱۱۷

عبـداللّه بن عمر گفت: نه به خـدا سوگند! شـما هرگز اشـتباه نمی کنید. امّا ترس من از ریخته شدن خون شخصـیت بزرگواری همچون شماست. پس اگر صلح نمی کنی به مدینه بازگشته و در خانه ات بنشین و کاری با سیاست و حکومت نداشته باش.

امام حسین علیه السلام فرمود:

این سـاده اندیشـی است ای فرزنـد عمر! بنی امیه هرگز مرا به حـال خود رهـا نمی کننـد. مرا بیابنـد یـا نیابنـد آنان در پی بیعت گرفتنِ اجباری از من خواهند بود یا این که مرا بکُشند.

ای عبـداللّه! از پستی دنیا این بود که سر مقـدّس «یحیی بن زکریا» را به یک سـتمگر هدیه فرسـتادند. این در حالی بود که آن سر، با دلیل و منطق با آنان سخن می گفت.

ای اباعبدالرّحمن! آیا نمی دانی که بنی اسـرائیل در فاصـله ی طلوع فجر تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر خدا را به قتل رسانده، آن گاه در بازارهایشان به خریـد و فروش می پرداختنـد گویا آنان هیـچ گناهی را مرتکب نشـده انـد. خـدای متعال نیز در عـذاب ایشان تعجیل نمی کرد و به آنان مهلت می داد. ولی بعـد از اتمام مهلت، خداونـد هماننـد یک فرمانروای عزیز و قادر، آنان را در عذاب، گرفتار می کرد.

ای اباعبدالرّحمن! از خدا بترس و یاری و همکاری با من را رها مکن!(۱)

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۹۲ ؛ الفتوح، ج۵، ص۳۸.

تغییر وضع موجود

هنگامی که امام حسین علیه السلام در محاصره ی لشکر «حُر» قرار گرفت در خطبه ای که برای یاران خود خواند اهداف و فلسفه ی قیام خود را این چنین تبیین نمود:

یاران من! همان طوری که می بینید ما در محاصره ی دشمن قرار گرفته ایم. دنیا عوض شده و چهره ی زشت و ناپسند خود را نمایان ساخته است؛ نیکی ها و خوبی ها عقب رفته و به سرعت، در حال نابودی است. از نیکی ها فقط ته مانده هایی همانند رسوبات ته نشین شده ی ظرف ها و خار و خاشاک چراگاه های بی آب و علف به چشم می خورد.

فضایل اخلاقی و انسانی در جامعه، رنگ باخته و کسی به آن ها نمی اندیشد. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و به باطل نمی نگرید که کسی از آن جلوگیری نمی کند. در چنین وضعی شایسته است که انسان مؤمن، مرگ با عزّت و ملاقات پروردگار خود را آرزو کند. من مرگ در راه حق را به جز سعادت و خوشبختی، و زندگی با ستم پیشگان را جز خواری و ذلّت نمی دانم.(۱)

ص: ۱۱۹

۱- ۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۸۳ ؛ لهوف، ص۱۴۴.

خطبه ی آتشین

تبلیغ علیه طاغوت زمان

دو سال قبل از مرگ معاویه، امام حسین علیه السلام به همراه عدّه ی زیادی از انصار و بنی هاشم عازم حج شد.

حضرت اباعبداللّه علیه السلام برای تبلیغ معارف اهل بیت علیه السلام از بهترین وسیله ی ارتباط جمعی بهره گرفت. در آن روزگار، آن حضرت برای رساندن پیام خویش و افشای انحراف و خیانت سردمداران مستبد اُموی، از مراسم حج به عنوان محل اجتماع مسلمانان از دورترین نقاط جهان، بهره گرفت و سخنان خود را به گوش هزاران زائر خانه ی خدا رسانید.

آن حضرت در یک سخنرانی مهم و حماسی در سرزمین منی، که تعداد حاضران به هفتصد نفر می رسید و بسیاری از اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نیز در آن حضور داشتند، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

ای مردم حاضر! این طاغوت عصر ما (معاویه) همان طوری که می بینید و می دانید به ما و شیعیان ما هر جنایتی که می توانست انجام داد.

من از شما پرسش هایی دارم و سخنانی بازگو می کنم، اگر حرف هایم راست بود مرا تصدیق کنید و اگر دروغ بود

ص: ۱۲۰

تکذیبم نمایید.

به خاطر حقّ خدا و حقّ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شما و ارتباط من با پیامبرتان، موقعیت مرا در نظر بگیرید. سخنانم را گوش کنید و آن ها را بنویسید و هنگامی که به شهرها و میان قبیله های خود برگشتید به کسانی که اطمینان دارید، آن چه را که از حقِّ ما می دانید بگویید.

من هشدار می دهم و خوف آن دارم که ارزش ها و معارف الهی به بوته ی فراموشی سپرده شود و حق، از بین برود و مغلوبِ باطل گردد؛ گرچه خداوند نورش را کامل کرده و گسترش خواهد داد، و مطمئناً کافران آن را خوش ندارند. امّا تلاش و تبلیغات و جانفشانی نیز در راه حق، لازم است.(۱)

ویژگی های وصیّ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

امام علیه السلام در ادامه همین سخنرانی به احتجاج در مورد فضایل حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام پرداخته و از مردم حاضر پرسید:

شما را به خدا، آیا می دانید که علی بن ابی طالب علیهماالسلام برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود در آن هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بین اصحاب خود عقد اخوّت و برادری جاری کرد علی علیه السلام و خودش را با هم برادر خواند و فرمود:

«اَنْتَ اَخی وَ اَنَا اَخُوکَ فِي الدُّنْیا وَ الاآخِرَة»

۱- ۱- الغدیر، ج۱، ص۱۹۸ ؛ بحار الأنوار، ج۳۳، ص ۱۸۱ ؛ کتاب سلیم بن قیس، ص۲۰۶.

یا علی تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم.

گفتند: آری ای حسین! می دانیم.

حضرت فرمود:

شما را به خدا آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جایگاه مسجد خود و منازل اطراف آن را خریده و در آن موضع، مسجد و در اطرافش ده خانه ساخت، نُه تا برای خود و دهمی را که در وسط آن ها قرار داشت به پدرم اختصاص داد. آن گاه تمام درهای آن منازل را که به مسجد باز می شد مسدود کرد مگر درب خانه ی پدرم را.

در این مورد برخی اعتراض کردند و سخنان ناروایی گفتند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم توضیح داد که: من درب خانه های شما را به مسجد مسدود نکردم و درب خانه ی علی علیه السلام را خودسرانه باز نگذاشتم بلکه در همه ی این موارد، خداوند به من دستور داد. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همه را از خوابیدن در مسجد نهی کرد مگر علی بن ابی طالب علیهماالسلام را.

او همسایه ی مسجد و همجوار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و در آن خانه، فرزندانی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام به دنیا آمدند؟!

گفتند: آری، همه ی این ها را قبول داریم.

فرمود:

آیا می دانید که عمربن خطّاب خیلی علاقه داشت تا یک چشم انداز کوچکی از منزلش به مسجد نبوی داشته باشد، رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم مانع شد و فرمود: خداوند دستور داده که من مسجد پاکیزه ای را بنیان نهم که در آن غیر از من و برادرم

و فرزندان او، دیگری سکونت نکند؟!

گفتند: آری، همه ی این ها درست است.

فرمود:

شما را به خدا آیا می دانید در روز غدیر خم، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را به دستور خدا بر امامت و ولایت نصب کرد و اعلان نمود که حاضرین به غایبین اطلاع دهند.

گفتند: آری، چنین است.

فرمود:

شما را به خدا! آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ تبوک حدیث منزلت را به مردم بیان کرده و به علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ مِنّی بِمَنْزِلَهِ هارُونَ مِنْ مُوسی وَ أَنْتَ ولِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدی»

یا علی! تو برای من به منزله ی هارون نسبت به موسی هستی و تو بعد از من سرپرست هر مؤمنی می باشی!

گفتند: آری، همین طور است.

فرمود:

شما را به خدا آیا می دانید هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با نصارای نجران به مباهله پرداخت، به غیر از علی و همسرش فاطمه و دو پسرش حسن و حسین علیهم السلام کسی دیگر را نیاورد.

گفتند: آری، می دانیم.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در جنگ خیبر

پرچم را به دوش علی علیه السلام سپرده و فرمود: امروز پرچم اسلام را به مردی می سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارند و او نیز به خدا و رسولش عشق می ورزد.

او به صف دشمن مرتّب حمله می کند و لحظه ای به عقب نشینی و فرار نمی اندیشد. خداوند به وسیله ی نیروی پر توان او، فتح و پیروزی را نصیب مسلمانان خواهد کرد.

گفتند: آری، چنین است.

فرمود:

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم او را برای رسانیدن آیات برائت به مشرکان مکّه مأمور کرد و فرمود: این ها را کسی از سوی من ابلاغ نمی کند، مگر خودم یا شخصی از خودم.

گفتند: آری، همین طور است.

فرمود:

آیا می دانید که هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم با مشکلی مواجه می شد به خاطر اعتمادی که بر پدرم علی علیه السلام داشت، فقط او را برای حلّ آن می فرستاد و هرگز پیامبراکرم صلی الله علیه و آله وسلم نام پدرم را بدون ضمیمه کردنِ کلمه ی «برادر» صدا نمی زد.

گفتند:آری، صحیح است.

فرمود:

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از میان سه کس: علی و جعفر [طیّار] و زید[بن حارثه] ، به علی علیه السلام فرمود:

ای علی! تو از منی و من از تو، و تو بعد از من پیشوای هر انسان با ایمان هستی؟

گفتند: آری، همین طور است.

فرمود:

آیا می دانید او هر روز و شب با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جلسه ی خصوصی داشت. آن چه می خواست، به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم عطا می کرد (می پرسید) و هرگاه ساکت می شد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با او آغاز سخن می کرد؟

گفتند: آری، چنین است.

فرمود:

آیا می دانید رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی را بر جعفر و حمزه برتری داد و به فاطمه علیهاالسلام فرمود: من تو را به همسری مردی که در میان خاندانم از همه بهتر، خوش خلق تر و دانشمندتر است برگزیدم؟

گفتند: آری، همین طور است.

فرمود:

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: من سرور فرزندان آدم هستم و برادرم علی علیه السلام ، آقای عرب و فاطمه علیهاالسلام ، بانوی بهشت و حسن و حسین علیهماالسلام دو فرزندم، سروران جوانان بهشتی می باشند؟!

گفتند: آری، چنین است.

فرمود:

آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را دستور داد تا به کمک جبرئیل، او را بعد از رحلت، غسل دهد؟

گفتند:آری، درست است.

ص: ۱۲۵

فرمود:

آیا می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در آخرین سخنرانی خود فرمود: من در میان شما دو امانت ارزشمند می گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم، به آنان بپیوندید و گمراه نشوید؟

گفتند:آری، چنین است.

امام حسین علیه السلام هیچ مطلبی را که خدای متعال در قرآن در شأن علی بن ابی طالب و خاندانش علیهم السلام نازل کرده یا بر زبان پیامبرش جاری ساخته بود، نگذاشت مگر این که آنان را پیرامون آن قسم داد و همگی تأیید می کردند؛ سپس حضرت آنان را قسم داد که:

آیا شنیده اید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: کسی که گمان دارد مرا دوست دارد در حالی که علی علیه السلام را دشمن دارد، دروغ می گوید زیرا کسی که علی علیه السلام را دشمن دارد مرا دوست ندارد. شخصی پرسید: چطور؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: زیرا علی علیه السلام از من است و من هم از او هستم، هر کس که او را دوست داشته مرا دوست دارد و هر که مرا دوست داشت خدا را دوست داشته است و هر که علی علیه السلام را دشمن دارد خدا را دشمن داشته است؟

همگی گفتند: آری به خدا سوگند شنیده ایم.(۱)

جایگاه امر به معروف

امام حسین علیه السلام در بخش دوم سخنانش به مردم حاضر گفت:

ص: ۱۲۶

۱- ۱- همان.

ای مردم! از موعظه های خداوند به دوستانش در مورد دانشمندان و علمای یهود عبرت گیرید، خداوند می فرماید:

« لَوْ لایَنْهاهُمُ الرَّبّانِیُّونَ وَ الأَحْبارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الإِثْمَ»(۱)

چرا دانشمندان نصاری و علمای یهود، آن ها را از سخنان گناه آلود و خوردن مال حرام نهی نمی کنند.

همچنین در مورد آنان می فرماید:

« لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ»(۲)

کافران بنی اسرائیل مورد لعن و نفرین قرار گرفتند.

تا آن جا که می فرماید:

« لَبِئْسَ ما کانُوا یَفْعَلُون»(۳)

چه بد است عملکرد آنان!؟

همانا که خداوند متعال دانشمندان اهل کتاب را مورد سرزنش قرار می دهد، زیرا آنان زشتی ها و گناهان ستمگران را که آشکارا انجام می دادند، می دیدند؛ ولی آنان را نهی نمی کردند. به خاطر طمعی که در مال حاکمان ستمگر داشتند و ترس از مجازات و کیفر[آن حاکمان]، آنان را به سکوت وادار می کرد.

امّا خداوند می فرماید:

« فَلا تَخْشَوا النّاسَ وَ اخْشَونِ»(۴)

۱- ۱- سوره مائده، آیه ۶۳.

۲- ۲- همان، آیه ۷۸.

۳- ۳- همان، آیه ۷۹.

۴- ۴- همان، آیه ۴۴.

از مردم نهراسید بلکه از من بترسید.

و جای دیگر می فرماید:

« وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِناتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ»(۱)

مردان و زنان با ایمان بعضی با بعضی دیگر دوست و خیرخواه یکدیگرند. همدیگر را به نیکی دعوت کرده و از کارهای زشت و ناپسند نهی می کنند.

خداوند متعال در آیه ی فوق، امر به معروف و نهی از منکر را در آغاز فرائض قرار داده است؛ زیرا می داند که اگر این واجب الهی به انجام برسد و در جامعه، عملی شود سایر واجبات دینی، از آسان ترین آنان گرفته تا سخت ترین آن ها به اجرا در خواهد آمد. چرا که امر به معروف و نهی از منکر، دعوت به اسلام و برنامه های حیات بخش آن است و در عین حال، هرگونه ظلم و ستم و تضییع حقوق دیگران را نیز نفی می کند.

این واجب الهی در تقسیم عادلانه ی غنائم و دریافت صدقات و حقوق مالی شرعی از محلّ حقیقی آن و پرداختن به انسان های نیازمند و مستحقّ آن، نقش به سزایی دارد.

وظیفه ی عالمان دینی

ص: ۱۲۸

۱- ۱- سوره توبه، آیه۷۱

همچنین فرمود:

امّا شما ای عالمان دینی! ای گروهی که در جامعه به آگاهی، دانش، نیکی و خیرخواهی به مردم، شهرت دارید. شما به وسیله ی خداوند، در میان مردم هیبت و عظمت یافته اید که اقشار مختلف جامعه اعم از توانمندان و ضعیفان، همه به دید احترام به شما می نگرند. حتی شما را به برخی از افرادی که شما از آنان برتر نیستید به خاطر خدا ترجیح می دهند.

شما را برای رسیدن به نیازها و خواسته هایشان شفیع و واسطه قرار می دهند و شما هم چنان در ناز و نعمت در میان مردم زندگی می کنید که همانند شاهان راه رفته و همچون بزرگان، تشریفات ویژه ای دارید.

آیا این همه تکریم و عظمت به خاطر این نیست که از شما انتظار می رود که برای احقاق حقّ خدا قیام کنید؟! امّا شما از احیای بسیاری از حقوق، کوتاهی کرده و حقّ ائمه علیهم السلام را سبک شمرده و حقّ بیچارگان و ضعیفان را ضایع کرده اید.

امّا آنچه را که به گمان خود، حقّ خویشتن می پنداشتید طلب کرده اید، نه مالی در راه خدا نثار کرده و نه جان هایتان را در راه خالق، به خطر انداخته اید.

شما حتّی برای خدا با فامیل های منحرف خود درگیر نشده اید! و با این وضعیت ورود به بهشت، همجواری با رسولان الهی و امان از عذاب خدا را آرزو می کنید! زهی خیال باطل!

ص: ۱۲۹

من بیم آن دارم که بر شما عذاب الهی نازل شود؛ چرا که شما بر پرتو کرامت الهی به درجه ای از منزلت رسیده اید که دیگران نرسیده اند و شما را بندگان خدا به خاطر جایگاه مقدّس دینی، مورد تکریم و تقدیس قرار می دهند.

شما به روشنی می بینید که چگونه قانون الهی و ارزش های انسانی در جامعه شکسته می شود، اما دم برنمی آورید؛ در حالی که در مورد نقض برخی پیمان های پدرانتان و هم فکرانتان صداها بلند می کنید؛ امّا عهد و پیمان های رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مورد تعرّض قرار می گیرد و شما هیچ حرکت و مخالفتی نمی کنید!

طبقات محروم جامعه از کوران و لالان و زمین گیران در شهرها به امان خدا رها شده اند، شما احساس مسئولیّت و ترّحم نمی کنید و اقدامی در خور شأنتان به عمل نمی آورید. حتی به فعّالان این عرصه، یاری می رسانید و با چرب زبانی و تبانی در نزد ستمگران، خود را در حاشیه امن قرار داده اید.

شما از وظیفه ی اصلی تان که نهی از منکر و جلوگیری از محرّمات الهی است غافل مانده اید. شما اندوه بارترین افرادی هستید که آگاهانه در انجام وظایف خود کوتاهی کرده اید!

ریشه ی فساد

سپس فرمود:

ص: ۱۳۰

این ها به خاطر این است که جریان امور دینی و احکام شرعی به دست عالمان ربّانی که امین خدا بر حلال و حرام هستند سپرده شده ولی شما این مسئولیت را از خود سلب کرده اید و در نتیجه، از حق فاصله گرفته و در سنّت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بعد از مشاهده ی دلایل روشن، به اختلاف پرداخته اید.

اگر شما ناملایمات را تحمّل می کردید و در راه خدا از جان و مال و آبرو مایه می گذاشتید زمام دین خداوند در دست شما بود. امّا شما جایگاه واقعی خود را به ستمگران واگذار کرده اید و اجرای امور دینی را به دست آنان سپرده اید؛ آنان نیز به شبهات عمل کرده و در مسیر خواسته های نفسانی خود می روند. ترس از مرگ و دلبستگی به دنیای زودگذر، آنان را بر شما مسلّط کرده و شما نیز محرومان و مستضعفان را زیر یوغ استبداد آنان قرار داده اید. آنان نیز عدّه ای را به بندگی گرفته و برخی را نیز در تنگنای زندگی مغلوب کرده اند.

ستمگران با آرای خود در مُلک خدا حکومت کرده و با پیروی از هوای نفس، ذلّت و خواری را بر مسلمانان به ارمغان آورده اند. از اشرار، پیروی می کنند و در مقابل خدای جبّار، جرأت نشان می دهند.

در هر شهری گوینده ای بر فراز منبر، سیاست های شیطانی را توجیه می کند؛ حکومت زمین را در اختیار گرفته و دستشان از هر جهت برای هر جنایتی باز است. مردم، اسیر

دست آنانند و هیچ راه دفاعی از خود ندارند. آنان زورگویانی خدانشناس و صاحب قدرت هستند که بر ناتوانان سخت گرفته و اطاعت بی چون و چرای مردم را می خواهند.

شگفتا! چرا انسان، شگفت زده نباشد، حکومت زمین را شخصی فریبکار، تیره بخت، و ستمگر، تصاحب نموده است و بر مؤمنان، حاکمی بی رحم فرمانروایی می کند؛ امّا بالاخره خداوند میان ما داوری خواهد کرد و در مشاجره ی ما با آنان، قضاوت نهایی در دست خداست.

خداوندا! تو می دانی که ما به دنبال سلطنت و یا به دست آوردن ثروت و دارایی و زندگی تشریفاتی دنیا نیستیم؛ امّا می خواهیم نشانه ها و معارف دین تو را به مردم، نمایان سازیم و در شهرهای تو اصلاحات انجام دهیم و برای مردم ستمدیده، امنیّت و آسایش فراهم کنیم و واجبات و دستورات و احکام تو را در جامعه، عملی سازیم.

ای بزرگان! اگر شما در این راه، ما را یاری نکنید و از روی انصاف و عدالت با ما رفتار ننمایید ستمگران، در ظلم بر شما روز به روز قوی تر خواهند شد و در راه خاموش کردن چراغ فروزان نبوّت و از میان بردن احکام دینی، تلاش خواهند کرد.

خدا ما را بس است که بر او توکّل می کنیم و به سوی او باز می گردیم.(۱)

۱- ۱- تحف العقول، ص۲۳۷ ؛ بحارالأنوار، ج۹۷، ص۷۷.

شیوه های مختلف مبارزه

تقیّه

امـام حسن و امـام حسـین علیهماالسـلام ، پشت سـر حـاکمـان سـتمگر زمـان خـود [در صـورت اجبـار و از روی تقیّه] نمـاز می گزاردند.

(البته آن بزرگواران فقط صورت جماعت را حفظ کرده و حمد و سوره ی خود را فرادی می خواندند.)(۱)

مصادره ی اموال عمومی

امام حسـین علیه السـلام ، اموالی را که از یمن برای معاویه می بردند، تصرّف کرد و آن را میان نیازمندان بنی هاشم و دیگران تقسیم نمود؛ سپس به معاویه نوشت:

از حسـین بن علی، به معاویه بن ابی سـفیان؛ اما بعد، گذرِ کاروانی بر ما افتاد که اموال و پوشاک و عنبر و عطرهایی را برای تو می آورد تـا آن هـا را در خزائن دمشـق جـا دهی و پس از نوشـیدن [و تصـرّف] نخسـتین خـود، آن هـا را به فرزنـدان پـدرت بخورانی. من به آن ها نیاز داشتم و آن ها را تصرّف کردم؛ والسلام.(۲)

۱- ۱- قرب الاسناد، ص۷۳ ؛ نوادر راوندی، ص ۳۰ ؛ وسائل الشیعه، ج۵، ص ۴۳۰

۲- ۲- شرح ابن ابی الحدید، ج۱۶، ص ۱۰.

همچنین وقتی امام حسین علیه السلام در سفر به کربلا به منزل «تنعیم» رسید، در آن جا کاروانی را دید که از یمن آمده و «بحیر بن ریسان حمیری»، آن را - که شامل لباس های سرخ رنگ و فاخر بود - برای یزید گسیل داشته بود؛ حضرت بارِ آن ها را گرفت، (زیرا حکم امور مسلمین با امام معصوم علیه السلام است و او به تصرّف سزاوارتر است.)

سپس به کاروانیان فرمود:

شما را مجبور نمی کنم؛ هر که دوست دارد با ما به عراق بیاید ما تمام کرایه ی او را داده، به او احسان می کنیم و هر که می خواهد از همین جا جدا شود تا این مقدار راه، کرایه ی او را می دهیم.

پس هر کس که رفت، تمام حقّ او را پرداخت و هر که با او رهسپار عراق شد، به او کرایه و لباس بخشید.(۱)

نپذیرفتن رشوه

وقتی معاویه وارد مکه شد[برای این که نظر امام حسین علیه السلام را به سمت خود جلب کند و به خیال خود، در راه گرفتن بیعت برای یزید مانع او نشود]، اموال فراوان و لباس های زیادی را نزد آن حضرت فرستاد؛ ولی امام علیه السلام که از نیّت شوم معاویه باخبر بود همه ی آن ها را باز گردانید.(۲)

۱- ۱- لهوف، ص۴۲ ؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۲۸۹.
۲- ۲- کشف الغمه، ج۲، ص۲۳۲. البته همان گونه که گفته شد، امام حسین علیه السلام هدایای معاویه را می پذیرفت و بدون این که هیچ استفاده ای از آن بکند به فقرا می داد ؛ ولی در این جا چون نیّت معاویه رشوه بود و می خواست از آن بهره برداری کند، حضرت آن را نپذیرفت.

حفظ نام پدر

معاویه، مروان بن حکم را والی مدینه کرد و به او دستور داد تا برای جوانان قریش مستمرّی قرار دهد.

امام سجاد علیه السلام می فرماید: «من نیز از جوانانی بودم که نزد مروان رفتم. وقتی به من رسید، گفت: نامت چیست؟ گفتم: علی بن الحسین هستم. گفت: نام برادرت چیست؟ گفتم: نام برادرم هم علی است (منظور حضرت علی اکبر علیه السلام بود).

مروان عصبانی شد و گفت: هم نام تو علی است و هم نام برادرت! آیا پدرت می خواهد همه ی فرزندانش را علی بنامد؟ و سپس مستمری مرا مقرّر کرد.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید: بعد از این که نام مرا نوشت خدمت پدرم رفتم و جریان را به او گفتم.

امام حسین علیه السلام فرمود:

وای بر او! اگر خداوند به من صد پسر هم بدهد، دوست دارم نام همه ی آن ها را علی بگذارم و هیچ اسمی غیر از اسم علی برای آن ها دوست ندارم انتخاب کنم. (۱)

(یکی از اسرار این کار حضرت، حفظ نام پدرشان در زمانی بود که دشمنان تصمیم گرفته بودند نام و یاد علی علیه السلام را برای همیشه محو کنند.)

ناکام گذاشتن مروان

امام حسن علیه السلام از عایشه دختر عثمان، برای خودش خواستگاری کرد امّا

۱- ۱- الکافی، ج۶، ص۱۹.

مروان به علّت دشمنی ای که با حضرت داشت مخالفت کرد و عایشه را به ازدواج «عبداللّه بن زبیر» درآورد.

مدّتی از این قضیّه گذشت. معاویه در نامه ای به مروان -که در آن روزگار حاکم حجاز بود- نوشت که: امّ کلثوم، دختر «عبداللّه بن جعفر» را برای پسرم، یزید، خواستگاری نما.

مروان به سراغ عبداللّه رفت و از او خواستگاری کرد. عبداللّه اظهار داشت: اختیار این دختر با دایی او امام حسین علیه السلام است.

این خبر که به امام حسین علیه السلام رسید فرمود:

من از خدا می خواهم هر چه رضای آل محمّد و خیر آن ها در آن است مقدّر فرماید.

قرار شد در مسجد، به این موضوع رسیدگی شود.

مردم مدینه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اجتماع کردند، مروان نیز در محضر سیّدالشهداء علیه السلام نشست و گفت: امیرالمؤمنین (معاویه)!! به من دستور داده تا دختر عبداللّه بن جعفر را برای یزید خواستگاری کنم و برای ایجاد صلح میان دو خانواده، هر مقدار که پدرش بگوید مهر می پردازیم و قرض های پدرش را نیز ادا می کنیم و من می دانم، آنان که به یزید غبطه می خورند از آنان که به شما غبطه می خورند بیشترند و جای تعجّب است که یزید مِهر می پردازد در حالی که کُفوی ندارد؛ او مردی است که به خاطر او از ابرها باران می بارد و...

امام حسین علیه السلام فرمود:

سپاس خدایی را که ما را برگزید و برای دین خود پسندید و بر دیگران برتری داد...

آن گاه فرمود:

مروان! تو گفتی و ما هم شنیدیم! (اکنون پاسخ خود را

ص: ۱۳۷

بشنو:) این که گفتی مِهر را مطابق نظر پدرش قرار می دهید، باید بگویم که: به جان خودم سوگند! که ما در این مورد، از سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که دوازده اوقیه ی طلاـ که معادل چهارصد و هشتاد درهم بود تخطّی نخواهیم کرد.

و امّا اَدای دیْن پدرش، که کدام زمان، زنان ما دیْن ما را ادا کرده اند؟!

مطلب دیگری که اظهار داشتی مسئله ی صلح و آشتی میان دو تیره (بنی امیه و بنی هاشم) بود. باید بدانی که دعوای ما با شما بر سر دین است و ما هرگز دین را با دنیا مصالحه [و معامله [نخواهیم کرد. در جایی که نَسَب نتواند این دعوا را حل کند، سبب چگونه آن را حل خواهد کرد؟!

و امّا این که گفتی: «جای تعجّب است که یزید مهر می دهد» پس بدان که کسی برای ازدواج مِهر داد (یعنی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم) که از یزید و پدر و جدّش برتر بود.

و امّیا این سخن تو که: «یزید کفو و همتا ندارد!» بدان! آن که دیروز کفو او بود امروز نیز کفو اوست و حکومت و ریاست فضیلتی بر او نیفزوده است.

سخن دیگر تو این بود که: «برای یزید از آسمان باران می بارد!» در حالی که این ویژگیِ رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است (که به یُمن وجود مبارکش رحمت الهی نازل می شود).

و گفتی: «غبطه خورندگان به یزید بیشترند از آنان که بر ما غبطه می خورند» پاسخ این است که: آنان که به یزید غبطه می خورند مردمی نادانند و اهل عقل و دانش بر ما غبطه

می برند.

سپس حضرت به مردم فرمود:

شاهد باشید! من امّ کلثوم، دختر عبداللّه بن جعفر را به ازدواج پسر عمویش قاسم بن محمّدبن جعفر درآوردم با مهریه ی چهارصد و هشتاد درهم و فلان مِلک خود را نیز به آنان بخشیدم که درآمد سالیانه اش هشت هزار دینار است و برای اداره ی زندگی آنان کافی است. ان شاءاللّه.

در این هنگام مروان ــ لعنه اللّه علیه ــ که دیگر نمی توانست کاری بکند گفت: شما بنی هاشم همیشه غدر و نیرنگ می کنید و جز دشمنی نمی آفرینید!! امام حسین علیه السلام نیز قضیّه ی خواستگاری عایشه دختر عثمان توسط امام حسن علیه السلام را به یاد مروان آورد و فرمود:

ای مروان! چه جای غدر و حیله است.(۱)

نامه ای کوبنده

پس از شهادت امام حسن علیه السلام هنگامی که مروان در مدینه بود در نامه ای به معاویه نوشت:

جمعی از اهل عراق و اهل حجاز، نزد حسین رفت و آمد می کنند و او را در امر خلافت به طمع می اندازند. می ترسم در مورد او فتنه ای برپا کنند. پس هر چه دستور می دهی بگو تا عمل کنم.

معاویه در جواب نوشت: نامه ی تو به من رسید و آن چه را درباره ی او نوشته بودی فهمیدم. پس مبادا که متعرض او شوی و تا با تو کاری ندارد تو هم

۱- ۱- مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۳۸.

با او کاری نداشته باش؛ زیرا تا به بیعت ما وفا می کند نمی خواهیم متعرّض او شویم.

سپس معاویه نامه ای به امام حسین علیه السلام نوشت و گفت: مطلبی درباره ی تو به من رسیده که اگر درست باشد باید آن را ترک کنی زیرا هر کسی با خدا عهد و پیمانی بسته، سزاوار است که به عهد و پیمان خود وفادار بماند و اگر آن چه به من رسیده باطل است مبادا که به دنبال چنین امری بروی و باید که خود را پند دهی و به عهد و پیمان خدا وفا کنی زیرا اگر تو عهد را بشکنی من نیز عهدم را می شکنم و اگر تو با من مکر و نیرنگ کنی من نیز با تو مکر می کنم. پس اجتماع این امّت را بر هم مزن و سبب ایجاد فتنه مشو. به درستی که مردم را شناخته ای و آنان را امتحان کرده ای، پس بر خود و بر دین خود و بر امّت جدّ خود رحم کن و از نادانان و بی خردان بازی مخور.

هنگامی که نامه به دست امام حسین علیه السلام رسید در جواب، چنین نوشت:

ای معاویه! در نامه نوشته بودی که...[بدان] آن گروهی که این ها را به تو می نویسند تملّق کنندگان و سخن چینان هستند و من اراده ی جنگ با تو را ندارم و در مقام مخالفت با تو نیستم. هر چند که در ترک این عمل، از خدا در هراسم و گمان ندارم که خدا راضی باشد و درباره ی این که تو و یاران تو را که جور و ستم را شعار خود کرده اید و از دین خدا خارج شده و سبب جمع حزب ظالمان با اولیای شیطان شده اید، بر این امور بگذارم و در این بدعت ها با شما مصالحه و سازش نمایم عذر مرا بپذیرد.

مگر تو قاتل «حجربن عدی» و اصحاب صالح، مطیع و عابد او نیستی. آنان منکر ظلم بوده و بدعت را بد شمرده و

حکم کتاب خدا را پیش می انداختند و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامت گری نمی ترسیدند و تو همه ی آن ها را پس از این که امان دادی و عهد و میثاق محکم بستی که با آنان کاری نداشته باشی [کُشتی]، و بدون آن که بین تو و ایشان مسئله ای بوده باشد و کینه ای از آنان داشته باشی، ولی با این حال همه را از لب تیغ گذراندی!

مگر تو قاتل «عمرو بن حمق» صحابی گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیستی؛ بنده ی صالحی که شدّت عبادت، او را تحلیل برده و رنگش را زرد و جسمش را نحیف کرده بود؛ پس از آن که او را به عهد و میثاق الهی امان دادی _ امانی که اگر به پرندگان داده بودی همه ی آن ها از بالای کوه بر تو نازل می شدند _ سپس آن بزرگوار را از سرِ گستاخی و بی شرمی بر خدا، و کوچک شمردن عهد و پیمان او، به قتل رساندی!

مگر تو آن نیستی که «زیاد» را، آن کسی که بر فراش بردگان «عبد ثقیف» (از زِنای چند نفر با مادرش) به دنیا آمد، برادر خود خواندی با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرموده بود: «فرزند متعلّق به صاحب فراش است و زانی را نصیبی جز سنگ نیست» و تو با این کار، سنّت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از روی عمد ترک گفته و بدون هدایت الهی از هوای نفس خود پیروی کردی، سپس او را بر عراق (کوفه و بصره) حاکم کردی تا دست و پای اهل اسلام را قطع، و چشمانشان را از کاسه در آورده و بر نخل های خرما دار

بزند؛ این ها مانند آن است که تو از اهل این امّت نیستی و ایشان نیز از تو نیستند!

مگر در ماجرای حضرمیّین که زیاد درباره ی ایشان پرسید که: اینان بر دین علی علیه السلام هستند چه کنم؟ تو گفتی همه را بکُش و او نیز همه را کشت و مُثله کرد.(و دست و پاهایشان را برید.)

به خدا سوگند که دین علی علیه السلام آن دینی است که آن حضرت، بر روی تو و پدر تو شمشیر زد و شما را به ظاهر بر این دین آورد و به برکت او به این مجلس نشسته ای و این امارت و حکومت را غصب کرده ای و اگر شمشیر او نمی بود شَرَف تو و پدران تو این بود که کالای کمی از مکه بردارید و به شام ببرید و بفروشید و سود کمی پیدا کنید.

به من نوشته بودی که بر خود و بر دین و بر امّت جدّ خودم رحم کنم و فتنه ای در این امّت بر پا نکنم، من فتنه ای بر این امّت عظیم تر از خلافت تو نمی دانم و برای خود و دین خود و امّت جدّ خود چیزی از این بهتر نمی دانم که با تو جهاد کنم که اگر جهاد بکنم، در آن، به خداوند تقرّب خواهم جست و اگر ترک کنم از خدا طلب آمرزش خواهم کرد و از او درخواست می کنم که مرا توفیق دهد که هر امری که نیکوتر باشد اختیار کنم.

باز به من نوشته بودی که اگر من عهد تو را بشکنم تو عهد مرا خواهی شکست و اگر من با تو نیرنگ کنم تو نیز با من مکر خواهی کرد. پس هر کید و مکری که می توانی با من

بکن زیرا امیدوارم از مکر تو هیچ ضرری به من نرسد و ضرر مکر تو، به خودت بیشتر از دیگران خواهد رسید زیرا که پیوسته بر جهالت خود مانده ای و بر نقض پیمان های خود حریص گردیده ای.

و به جان خودم قسم می خورم که هرگز وفای به عهدی نکرده ای؛ به درستی که عهد این گروه (اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم و حضرت علی علیه السلام) را شکستی زیرا پس از آن که با آنان صلح کرده و سوگندها یاد کرده بودی و عهدها و امان ها به ایشان داده بودی باز هم آنان را کُشتی و این کار را نکردی مگر آن که آنان فضیلت ما را یاد می کردند و حقّ ما را عظیم می شمردند، حقی که به آن آگاه هستی، و آنان را کُشتی از ترس این که مبادا پیش از این که کاری انجام دهند تو بمیری یا اینان قبل از این که [شکنجه ی تو را] درک کنند بمیرند.

پس بشارت باد به تو ای معاویه که ایشان قصاص خون خود را از تو خواهند گرفت و یقین بدان که در قیامت، تو را به محاسبه باز خواهند داشت و بدان که خدا را نامه و پرونده ای هست که هیچ گناه کوچک و بزرگی از آن نامه بیرون نیست و خدا آن چه را که تو کردی فراموش نمی کند از جمله این که: مردم را با حدس و گمان مجازات کردی، و دوستان خدا را به خاطر تهمت، کُشتی و نیکان را از دیار خود به سرزمین غربت آواره کردی و مردم را مجبور کردی که با پسر تو که کودکی بیش نیست و شراب می خورد و با

سگ ها بازی می کند بیعت کنند.

[ای معاویه] به تحقیق که زیانکارِ نفس خود شـده ای و دین خود را بر باد داده ای و با رعیت، در مقام خیانت به در آمده ای و پادشاهی خود را ضایع کرده ای و سـخن سـفیهان و جاهلان را می شـنوی و صالحان و پرهیزکاران را به خاطر گفته ی آنان به ترس می اندازی!

هنگـامی که معاویه نامه ی حضـرت را خوانـد گفت: در دل حسـین[علیه السـلام [کینه ها بوده که من نمی دانسـته ام. در این هنگام یزید گفت: جوابی برای نامه ی او بنویس و در آن به خودش و پدرش ناسـزا بگو. معاویه نامه را به عبداللّه پسر عمروبن عاص که آن جا بود نیز داد و گفت: ببین حسین[علیه السلام [به من چه نوشته است. او نیز پیشنهاد یزید را داد.

معاویه خندید و گفت: نظر یزید هم مثل تو بود و هر دو خطا کردید، چه چیزی در عیب او و پدر او می توانم بنویسم در حالی که در ایشـان عیبی نمی بینم و اگر دروغی هم بنویسم مردم خلاـف آن را می دادنـد و فایـده ای نـدارد. می خواسـتم نـامه ای تهدیدآمیز برای او بنویسیم ولی مصلحت خود را در آن ندیدم و صبر کردم.(۱)

۱- ۱- احتجاج طبرسی، ج۲، ص۸۷.

فصل چهارم سیره ی نظامی

دعوت به حق و شهادت

دعوت برای مبارزه و شهادت

ص: ۱۴۶

دعوت به حق و شهادت

دعوت برای مبارزه و شهادت

امام حسین علیه السلام هم به صورت فردی و هم در مجامع عمومی از دیگران می خواست که آن حضرت را یاری کنند و جان خود را در راه خدا بدهند.

آن امام در نامه ی خود به «حبیب بن مظاهر» نوشت:

از حسین بن علی برای آن مرد فقیه، حبیب بن مظاهر؛ امّا بعد، حبیب! تو خویشاوندیِ ما را با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می دانی و از همه مهم تر، مرا می شناسی؛ و تو که آزادمرد و دارای غیرتی، جان خود را از ما دریغ مدار؛ مطمئن باش که پاداش تو را پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در روز قیامت عطا خواهد کرد.(۱)

همچنین حضرت، قبل از سفر به کربلا در جمع مردم مکّه فرمود:

هر کس حاضر است تا در راه ما، خون خویش را هدیه کند و خود را برای لقای پروردگار مهیّا کرده است ،آماده ی حرکت با ما باشد که من صبحگاهان حرکت خواهم کرد. ان شاءاللّه تعالی.(۲)

۱- ۱- اسرار الشهاده، ص۳۹۶.

۲- ۲- کشف الغمه، ج۲، ص۲۹ ؛ لهوف، ص ۶۰.

یار مسیحی

هنگامی که امام علیه السلام در سفر کربلا به سرزمین «ثعلبیه» رسید، با یک خانواده ی سه نفره ی مسیحی برخورد نمود. خیمه ی ساده و بی آلایش آنان در گوشه ای از بیابان - که حکایت از نهایت فقر و محرومیّتشان داشت - توجه حضرت را به خود جلب کرد. یک روز که «امّ وهب» تنها بود و پسرش وهب به همراه عروسش هانیه به صحرا رفته بودند امام حسین علیه السلام وارد خیمه شده و با مهربانی و بزرگواری، از اُمّ وهب جویای حال آنان شد. او گفت: ما از وضع زندگی خود راضی هستیم و فقط در این منطقه، از کمبود آب رنج می بریم.

حضرت اباعبداللّه علیه السلام او را به کنار خیمه و به نزدیکی سنگی برد و با نیزه ی خود آن سنگ را از جا کند. به یُمن برکت آن حضرت از زیر سنگ، آبِ گوارایی جاری شد. پیر زن از دیدن این منظره بسیار خوشحال شد و از امام حسین علیه السلام تشکّر نمود.

هنگام خداحافظی، حضرت ماجرای سفر خود را به کربلا، برای او توضیح داد و اضافه نمود:

ما نیاز به یار و یاور داریم، وقتی که پسرت وهب به خیمه بازگشت بگو به ما بپیوندد و ما را در دفاع از حق، و مبارزه با ظلم و بیداد یاری نماید.

بعد از رفتن امام علیه السلام ، آن زن مسیحی در حیرت و تفکّر فرو رفت. عظمت، کرامت، فقیرنوازی و مهربانی آن بزرگوار فکر و دل و جان او را تسخیر نمود. هنگامی که پسر و عروسش به خیمه آمدند، با کمال حیرت و ناباوری، چشمه ی گوارا و زلال را در کنار خیمه ی خود مشاهده کردند و از او ماجرا را پرسیدند. اُمّ وهب بعد از گزارش کامل آمدن امام حسین علیه السلام و کرامت آن حضرت، پیام امام را نیز به پسرش ابلاغ نمود.

ص: ۱۴۹

این خانواده ی مسیحی بعد از این حادثه، شیفته ی اخلاق، رفتار و منش کریمانه ی آن حضرت شدند و با دلی سرشار از عشق و محبت بار سفر بسته و به دنبال کاروان حسینی به راه افتادند.

آنان به حضور سیّدالشهداء علیه السلام رسیده و با دست مبارک آن حضرت مسلمان شدند و با کمال اشتیاق، به همراه قافله ی آن بزرگوار به کربلا آمدند.

سرانجام در روز عاشورا، وهب و هانیه در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و امّ وهب نیز با دلاوری های خود از حریم امام علیه السلام ، دفاع نموده و حماسه ها آفرید. هانیه همسر وهب تنها زنی است که در میان شهدای کربلا دیده می شود.(۱)

صدای دادخواهی

وقتی سالار شهیدان به همراه قافله ی کربلا در مسیر راه، به توقفگاه «بنی مقاتل» رسید، در آن جا اطّلاع یافت که «عبیداللّه بن حرّ جعفی» یکی از سرشناسان کوفه در گوشه دیگر فرود آمده است.

امام علیه السلام «حجاج بن مسروق» را به همراه پیامی به نزد او فرستاد؛ امّا وقتی پاسخ مناسبی دریافت نکرد، شخصا به همراه گروهی از یارانش نزد عبید اللّه رفت و او را برای مبارزه با دشمنان، دعوت به همکاری نمود. وقتی او دوباره از پذیرش سخن امام علیه السلام خودداری کرد، حضرت اباعبداللّه علیه السلام فرمود:

اگر ما را یاری نمی کنی پس مواظب باش که با دشمنان ما همراه نباشی! به خدا سوگند هر گاه کسی صدای دادخواهی ما را بشنود و به یاری ما نشتابد هلاک خواهد شد.(۲)

ص: ۱۵۰

۱- ۱- ریاحین الشریعه، ج۳، ص۳۰۱ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۳۵۵.

۲- ۲- ارشاد مفید، ج۲، ص۸۱.

سرانجام نیک

یکی از اصحاب باوفای سید الشّهداء علیه السلام ، «زهیر بن قین» بود. زهیر نیز با قافله اش از مکّه به سوی کوفه حرکت می کرد ولی سعی داشت که در هیچ کجا با کاروان امام حسین علیه السلام روبرو نشود. ولیکن در یکی از منازل بین راه مجبور شد در جایی فرود آید که حضرت فرود آمده بود.

امام علیه السلام در این هنگام، کسی را نزد زهیر فرستاد تا او را به یاری خود دعوت کند ولیکن زهیر در جواب فرستاده ی حضرت سکوت کرد. زن او که زنی فهمیده بود گفت: ای زهیر! چرا جواب فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را نمی دهی؟ و او را ترغیب به رفتن نزد حضرت کرد.

او نیز به ناچار خدمت امام حسین علیه السلام رسید و بین آن حضرت و زهیر سخنانی رد و بدل شد و سرانجام تحت تأثیر سخنان حضرت، دعوت او را پذیرفت و پس از این که به خیمه اش برگشت دستور داد که آن را جمع کنند و شروع به وصیّت نمود. سپس به اطرافیانش گفت: هر کس می خواهد، همراه من بیاید که این آخرین عهد من با اوست.(۱)

ص: ۱۵۱

۱- ۱- لهوف، ص۱۳۴.

اتمام حجت

در مقابل سپاه حُر

پس از این که سپاه «حُر» مانع از حرکت اباعبداللّه علیه السلام شد، به هنگام عصر، حضرت به مؤذّن خود فرمود تا اذان بگوید. پس امام علیه السلام پیش ایستاد و با هر دو سپاه نمازگزارد و هنگامی که نماز تمام شد پس از حمد و ثنای خداوند، به سپاهیان حُر فرمود:

... اگر از ما ناخرسندید و حقّ ما را نمی شناسید و رأی ما، بر خلاف نوشته ی نامه ها و گفته ی فرستاده های شماست برمی گردم.

حُر گفت: اباعبداللّه از این نامه ها و فرستاده ها خبر نداریم. حضرت به غلام خود «عقبه» فرمود:

آن خورجین نامه ها را بیاور.

عقبه نیز نامه های کوفیان را آورده و پیش روی آن ها ریخت؛ آنان پیش آمده و به عناوین نامه ها نگاه می کردند و دور می شدند.

پس از آن، حضرت تصمیم به بازگشت گرفت ولیکن حر مانع ایشان شد و راه بازگشت را نیز بر امام علیه السلام بست.(۱)

نامه به بزرگان کوفه

هنگامی که کاروان امام حسین علیه السلام در محاصره ی لشکر حُر در آمد و راه

۱- ۱- الفتوح، ج۵، ص۸۷ ؛ مقتل خوارزمی، ج ۱، ص۲۳۲.

برگشت بر حضرت بسته شد، برای این که با بزرگان کوفه اتمام حجّت کند و آنان را از وضعیتی که در کربلا پیش آمده آگاه سازد نامه ای برای آنان فرستاد و در آن چنین نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. شما می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در زمان حیاتش فرمود: هر کس ببیند زمامدار ستم پیشه ای به حقوق الهی و احکام دین، بی اعتنایی کرده و حرام خدا را حلال می شمارد، پیمان خود را می شکند و با روش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مخالفت می ورزد و با بندگان خدا بر اساس گناه رفتار کرده و دشمنی می نماید و با این حال، برای تغییر و اصلاح روشِ چنین حاکم ستمگری در گفتار و کردار، اقدام نکند خداوند متعال حق دارد که او را به همان جایی ببرد که آن فرمانروای ستم پیشه را آن جا خواهد برد.

سپس حضرت ادامه داد:

آگاه باشید که این حاکمان ستمگر به اطاعت شیطان تن داده و از بندگی خدا سر باز زده و فساد را ظاهر ساخته و رواج داده اند؛ حدود الهی و مجازات دینی را تعطیل کرده و بیت المال را به خود اختصاص داده اند. آنان حرام خدا را حلال و حلال او را حرام کرده اند و من از هر کسی در اقدام به تغییر وضع موجود شایسته ترم.

نامه های شما به من رسید و فرستادگانتان، بیعت شما را به من اطلاع دادند. نوشته بودید تو را تنها نمی گذاریم. اکنون اگر به وعده ی خویش عمل کنید به هدف خودتان خواهید رسید. من و خانواده و فرزندانم با شما هستیم و من برای

شما اُسوه و سرمشق خواهم بود؛ امّا اگر عهد خود را شکستید و بیعت خود را نقض کردید ــ که چنین کاری از شما بعید نیست و همین عمل را نسبت به پدر و برادر و پسر عمویم (مسلم بن عقیل) نیز انجام دادید ــ مغرور کسی است که فریب شما را بخورد؛ بدانید که شما سعادت خود را نشناختید و نصیب ایمانی خود را ضایع کردید و هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان می شکند و خدا هم از شما بی نیاز خواهد بود. والسلام.(۱)

در مقابل عمر سعد

امام حسین علیه السلام نزد «عمر سعد» پیغام فرستاد که: با تو سخنی دارم، امشب میان دو لشکر به دیدارم بیا.

عمر سعد با بیست سوار، بیرون آمد؛ امام علیه السلام نیز همچون او بیرون آمد. هنگامی که با هم دیدار کردند، حضرت به همراهان خود - به جز برادرش عباس و فرزندش علی اکبر علیهماالسلام - فرمود تا دور شوند؛ عمر سعد نیز همراهان خود - به جز فرزندش حفص و غلامش لاحق - را دور کرد.

امام علیه السلام فرمود:

ای ابن سعد! وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشتت به سوی اوست، نمی ترسی؟! آیا با من که خود می شناسی کیستم، می جنگی؟! اینان را رها کن و با من باش که این، تو را به

۱- ۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۳۸۱ ؛ تاریخ طبری، ج۴، ص۳۰۴. همچنین نقل شده که حضرت، در مقابل سپاه حر نیز خطبه ای به این مضمون خواند.

خدا نزدیک می کند.

عمر سعد گفت: می ترسم خانه ام را ویران کنند.

حضرت فرمود:

من برایت خانه می سازم.

گفت: می ترسم اموالم را ببرند.

فرمود:

من از اموال حجاز خود، بهتر از آن را به تو می دهم.

گفت: بر زن و بچّه هایم می ترسم.

فرمود:

من، سلامت ایشان را تضمین می کنم.

عمر سعد، دیگر خاموش ماند و چیزی نگفت.

پس امام علیه السلام [چون اتمام حجّت خود را در او مؤثّر ندید [از او، رو برگرداند و فرمود:

تو را چه می شود! خدا بزودی، بر بسترت بکُشد و تو را در روز حشر و نشر، نیامرزد! به خدا سوگند! خوشبختانه پس از من از گندم ری، جز اندکی نخوری.(یعنی به حکومت ری که ابن زیاد به تو وعده داده نرسی.)

عمر سعد با استهزاء گفت: ای اباعبداللّه! به جای گندم، جو می خورم.

(و همان گونه که حضرت فرمود رخ داد و عمرسعد به ری نرسید و مختار او را در بستر کُشت.)(1)

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۵۵.

در مقابل سپاهیان دشمن

در روز عاشورا، امام علیه السلام برخاست و بر شمشیر خود تکیه کرده، با صدای بلند فرمود:

شما را به خدا، آیا مرا می شناسید؟

گفتند: آری، تو فرزند و سبط (نوه) رسول خدایی.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که جدّ من رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که مادرم فاطمه زهرا علیهاالسلام ، دختر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که پدرم علی بن ابیطالب علیهماالسلام است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که مادربزرگ من ــ خدیجه علیهاالسلام ــ اول زن مسلمان این امّت است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که حمزه ی سیدالشهدا علیه السلام ، عموی پدر من است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که جعفر طیّار علیه السلام ، عموی من است؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که این، شمشیر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که در دست دارم؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که این، عمّامه ی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که بر سر دارم؟

گفتند: آری.

فرمود:

شما را به خدا، آیا می دانید که علی علیه السلام ، اوّل مسلمان این امّت و داناترین و بردبارترین ایشان است و او، سرور هر مرد و زن مؤمن است؟

گفتند: آری.

فرمود:

پس چرا خونم را روا می شمارید؛ با این که پدرم حامی حوض کوثر است؛ آن چنان که از آن، افرادی را بِرانند، چنان که شتران را از آبشخور برانند و در قیامت، پرچم حمد در دست اوست؟

گفتند: همه این ها را می دانیم، ولی ما از تو دست بر نمی داریم تا از تشنگی بمیری!

امام علیه السلام - که در آن روز، پنجاه و هفت ساله بود - دست بر محاسن خویش گرفت و فرمود:

خشم خدا بر یهود سخت شد، چون گفتند: عزیز پسر خداست؛ خشم خدا بر نصاری سخت شد، چون گفتند: مسیح پسر خداست؛ خشم خدا بر مجوس سخت شد، چون آتش پرستیدند و خشم خدا بر این جماعت سخت شد که آهنگ کشتن فرزند پیامبر خود را کردند.(۱)

همچنین آمده که حضرت بر شتر خود سوار شد و فریاد زد:

ای گروه مردم! گفتار مرا بشنوید و شتاب نکنید تا شما را بدانچه حقّ شما بر من است پند دهم و عذر خود را بر شما آشکار کنم، پس اگر انصاف دهید سعادتمند خواهید شد و اگر انصاف ندهید پس نیک بنگرید تا کار شما بر شما اندوهی نباشد ؛ سپس درباره ی من، آن چه را که می خواهید انجام دهید و مهلتم ندهید.

همانا ولیّ من آن خدایی است که قرآن را فرو فرستاد و او، سرپرست و یار مردمان شایسته است.

سپس حمد و ثنای پروردگار را به جای آورد و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و فرشتگانش و پیغمبران درود فرستاد و فرمود:

امّا بعد، پس نسب و نژاد مرا بسنجید و ببینید که من

۱- ۱- لهوف، ص۳۸.

کیستم، سپس به خود آیید و خویش را سرزنش کنید و بنگرید که آیا کشتن من و دریدن پرده ی حرمتم برای شما سزاور است یا نه؟

آیا من، پسرِ دخترِ پیامبر شما و فرزند وصیِّ او نیستم؟ آن کس که پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود و اوّلین کسی بود که او را در آن چه از جانب پروردگارش آورده بود تصدیق کرد.

آیا حمزه ی سیدالشهداء علیه السلام عموی من نیست؟

آیا جعفربن ابی طالب علیهماالسلام که با دو بال در بهشت پرواز می کند عموی من نیست؟

آیا به شما نرسیده آن چه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی من و برادرم فرمود: که حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشت هستند؟

پس اگر سخن مرا تصدیق کنید که حق، همان است. به خدا، از روزی که دانسته ام که خدا دروغگو را دشمن دارد دروغ نگفته ام و اگر به دروغ نسبتم دهید پس همانا در میان شما کسانی هستند که اگر از آنان بپرسید شما را به آن چه من گفتم آگاهی دهند. از جابربن عبداللّه انصاری، ابو سعید خدری، سهل بن سعد ساعدی، زید بن ارقم و انس بن مالک بپرسید تا به شما بگویند که این گفتار را از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره ی من و برادرم شنیده اند.

آیا این گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از ریختن خون من جلوگیری نمی کند؟

سپس فرمود:

اگر در این سخن شک دارید آیا در این هم شک دارید که من، پسرِ دختر پیامبر شما هستم؟ به خدا قسم اکنون در میان مشرق و مغرب، پسر دختر پیامبری جز من وجود ندارد.

وای بر شما! آیا کسی را از شما کشته ام که به خونخواهی آمده اید؟ یا مالی را از شما برده ام؟ یا به قصاص جراحتی به جنگ من آمده اید...

همه ساکت بودند چون حجّت امام علیه السلام تمام بود. آن گاه حضرت برخی از آنان را به نام صدا کرد و فرمود:

آیا شما نبودید که برایم نامه نوشتید و دعوت کردید...

و چون جوابی ندادند حضرت فرمود:

نه دست خواری به شما خواهم داد و نه مانند بردگان فرار خواهم کرد.

سپس به اردوگاه خویش بازگشت.(۱)

در آغاز حمله ی دشمن

هنگامی که سپاه عمرسعد بر سپاهیان حضرت هجوم آورده و آنان را در محاصره ی خود گرفتند امام علیه السلام از میان اصحاب خود بیرون آمد و برای این که آخرین اتمام حجّت را بر کوفیان داشته باشد با ایشان به سخن پرداخت و در پایان فرمود:

آگاه باشید که من اتمام حجّت کردم و نویدتان دادم و با

۱- ۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۹۷.

همین آمادگی ناچیز و یاران اندک خود، با شما پیکار می کنم.(۱)

استعانت از قرآن

هنگامی که امام حسین علیه السلام دید که لشکر دشمن در کشتن او اصرار دارند، قرآنی را گرفت و آن را گشود و بر سر نهاد و فریاد کشید:

حَکَم میان من و شما، قرآن و جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است ؛ ای مردم! برای چه خونم را حلال می دانید؟

آیا من زاده ی دختر پیغمبر شما نیستم؟

آیا گفتار جدّم به شما نرسیده که من و برادرم دو سید جوانان اهل بهشتیم؟

از جابر و زیدبن ارقم و ابوسعید خدری بپرسید.

آیا جعفر طیّار عمویم نیست؟ (۲)

درخواست آخر

پس از شهادت بنی هاشم چون دیگر هیچ یاوری برای حضرت باقی نمانده بود به سوی خیمه ها آمد و به امّ کلثوم فرمود:

خواهرم! به تو درباره ی این کودک شیرخوارم به نیکی سفارش می کنم ؛ زیرا او نوزادی است که شش ماه بیشتر ندارد.

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۵ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۲۵۱.

۲- ۲- نفس المهموم، (ترجمه)، ص۴۴۲ به نقل از تذکره الخواص.

امّ کلثوم عرض کرد: برادر جان! این کودک تشنه است و آبی ننوشیده (چون شیر مادرش خشک شده است) برای او کمی آب بطلب.

ابی عبداللّه علیه السلام آن کودک را گرفت و روبروی لشکر دشمن ایستاد و فرمود:

ای مردم! برادر و فرزندان و یارانم را کشتید و جز این کودک کسی نمانده است؛ این نیز، بی هیچ گناهی از تشنگی به خود می پیچد؛ آبی به او بدهید.

در همین حال که امام علیه السلام با آنان سخن می گفت «حرمله» _ لعنه اللّه علیه _ تیری [سه شعبه] به سمت آن کودک پرتاب کرد و او را به شهادت رسانید.(۱)

اتمام حجّت در آخرین لحظات

آن حضرت هنگامی که تمام یارانش به شهادت رسیده بودند و خود، آماده ی پیکار شده بود برای سپاهیان دشمن اتمام حجّت کرد تا اگر تا کنون به زشتی عمل خود پی نبرده اند شاید در این وضعیّت، از کاری که می خواهند بکنند پشیمان شوند. امام حسین علیه السلام خطاب به آنان فرمود:

هان ای کسانی که خود را مسلمان می نامید، ای پیروان بدترین مردم! این آخرین حجّت من با شما و آخرین احتجاج من بر شماست ؛ آیا می پندارید پس از کشتن من به نعمت های دنیا می رسید و در سایه ی کاخ های خود می آرامید؟

هیهات، هیهات! به زودی در محاصره ی حوادث ناگواری قرار می گیرید که از هراس آن، بدن های شما می لرزد و

۱- ۱- مقتل ابی مخنف، ص۱۲۹ ؛ معالی السبطین، ج۱، ص۴۲۴.

دل های شما مظطرب می شود، تا آن جا که هیچ جا پناهتان نباشد و هیچ امن و امنیتی بر شما سایه نیفکند و تا آن جا که...

و چرا به این سرنوشت شوم دچار نشوید در حالی که با خود پیمان بسته اید که خون فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بریزید و فرزندان او را بکشید و کودکانش را تشنه کنید و اهل حرمش را اسیر سازید و من شما را میان سه گزینه مخیّر ساختم (یا بگذارید به مدینه، حرم جدّم برگردم یا آبی دهید که آل اللّه(۱) سخت تشنه اند و یا اگر می خواهید به جنگم بیایید تن به تن بیایید) ولی هیچ کدام را نپذیرفتید و قدرت و غرور شما، از این کار بازتان داشت.

آیا از من می خواهید که در برابر طاغوتِ ملحد شما سر فرود آورم؟ پناه بر خدا، که جان های پاکدامن و غیرتمند، ما را از پستی باز می دارد و در راه عزّت، به ورود در عرصه های مرگ و شهادت بر می انگیزد.

سپس امام علیه السلام در حالی که با دست خود به اجساد شهدا اشاره می کرد فرمود:

چقدر در پیوستن به این جوانمردان مشتاقم! و چقدر در وفای به پیمانی که با خدا بسته ام بی تابم.(۲)

ص: ۱۶۳

---

۱ – ۱– منظور از آل اللّه یا خاندان خدا، اهل بیت پیامبر علیهم السلام هستند و این به خاطر شدّت ارتباط و انتساب ایشان با خداوند و دین اوست.

۲– ۲– بلاغه الحسین، ص۲۰۴.

رعایت اخلاق در جنگ

پرهیز از آغاز جنگ

هنگـامی که امام حسـین علیه السـلام به سـرزمین نینوا رسـید «ابن زیاد» در نامه ای به «حُر» از او خواست تا از حرکت امام علیه السلام جلوگیری کند و او را در محاصره ی خود در آورد. حر نیز همین کار را کرد و بر حضرت سخت گرفت.

در این هنگام «زهیر بن قین» به امام حسین علیه السلام عرض کرد: یابن رسول اللّه! آن چه بعد از این، بر سر ما می آید بدتر از این وضـعی است که اکنون می بینیم. جنـگ با این عـدّه ی حاضـر برای ما آسان تر است از جنگ با آن ها که بعـد از این می آیند؛ زیرا بعد از این، آن قدر لشکر خواهد آمد که توان رویارویی با آن ها را نداریم.

ابا عبداللّه علیه السلام فرمود:

من به آن ها حمله نمی کنم و آغاز گر جنگ نخواهم بود.

و در همان جا منزل کرد.(۱)

همچنین در صـبح عاشورا هنگامی که شـمر ــ لعنه اللّه علیه ــ به طرف خیمه ها آمد و نزدیک سپاه حضرت شد با دیدن آتش در خندقِ اطراف خیمه ها فریاد زد: ای حسین! آیا پیش از قیامت به آتش دنیا شتافتی؟!

امام علیه السلام فرمود:

۱- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۹۶.

این کیست؟ گویا شمر است؟

عرض کردند: آری خود اوست.

حضرت فرمود:

ای فرزند بُزچران! این تویی که به چشیدن آتش دوزخ سزاواری!

در این هنگام «مسلم بن عوسجه» عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! فدایت شوم، آیا اجازه می دهی به این فاسق که از بزرگترین ستمگران است تیری افکنم؟ او در تیررس من است و تیرم به خطا نمی رود؟

امام علیه السلام فرمود:

او را نزن، به درستی که نمی پذیرم که آغازگر جنگ باشم.

پس از آن بود که عمربن سعد با پرتاب تیری به سپاه اسلام گفت: نزد امیر ابن زیاد شهادت دهید که اولین تیر را من پرتاب کردم.(۱)

سیراب کردن لشکر دشمن

هنگامی که «حر» با هزار سوار به سپاه امام حسین علیه السلام رسید و آنان جلوی حضرت و اصحاب او را گرفتند، هوا بسیار گرم، و لشکر حر بسیار خسته و تشنه شده بود. حضرت سید الشهداء علیه السلام وقتی آثار تشنگی را در آن ها دید، به اصحاب و فرزندانش فرمود:

به آن ها آب دهید و سیرابشان کنید و به اسب های آن ها نیز آب بدهید.

اصحاب، ظرف ها را پر از آب نموده و به لشکر حُر آب دادند و آن ها را

۱- ۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۹۶ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۲۵۵.

سیراب کردند؛ سپس به اسب ها و چهار پایان آن ها هم آب دادند.

«علی بن طعان محاربی» می گوید: من آخرین نفر از لشکر حر بودم که به آن جا رسیدم و بسیار تشنه بودم و اسبم نیز بسیار تشنه بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام حالت عطش من و اسبم را دید، فرمود:

برو آن شتری را که بارِ او آب است بخوابان و آب بنوش.

وقتی مَشک آب را برداشته و خواستم بیاشامم، آب از دهانه ی مشک می ریخت؛ حضرت فرمود:

لبِ مشک را بر گردان.

من چون بسیار تشنه و خسته بودم نمی توانستم لبِ مشک را بر گردانم و گفتم: نمی توانم؟

وقتی حضرت این را شنید برخاست و لب مشک را بر گردانید و من و اسبم را سیراب کرد.(۱)

۱- ۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۷۸.

رعایت نکات نظامی

عمل به احتیاط

پس از این که معاویه مُرد و یزید جانشین او شد به حاکم مدینه ــ ولید بن عتبه ــ دستور داد از همه ی مردم به خصوص امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و در صورت بیعت نکردن، سر او را بزنند.

به همین خاطر پس از این که حاکم مدینه، حضرت را به حضور طلبید امام علیه السلام یاران، خادمان و شیعیان بر حقِّ خود را گرد آورد و به آنان دستور داد تا هر یک با شمشیری در زیر لباس، او را همراهی کنند تا اگر اتفاقی بخواهد بیفتد حضرت با صدای بلند به آنان علامت بدهد و به یاری او بشتابند.

پس از آن، امام علیه السلام به نزد ولید رفت و تا فردا مهلت گرفت و ولید نیز اجازه داد.(۱)

خبررسان در مدینه

هنگامی که حضرت تصمیم گرفت از مدینه خارج شود وصیت نامه ی خود را به برادرش «محمدبن حنفیه» داد و به او فرمود:

ای برادر! من به سمت مکه می روم و تمام اطرافیان خود را همراه می برم. بر تو باکی نیست که در مدینه بمانی تا در

۱- ۱- البدایه و النهایه، ج۸، ص۱۵۷ ؛ مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۸۸.

میان آنان خبر رسان من باشی. پس هیچ کاری از آنان را از من پنهان مدار.(۱)

تاکتیک نظامی

امام حسین علیه السلام چون از هدایت سپاهیان دشمن نا امید شد و فهمید که با او خواهند جنگید، رو به اصحاب خود کرده، فرمود:

برخیزید و دور خیمه ها، گودالی همچون خندق، حفر کنید و در آن آتش افروزید تا با اینان، از یک طرف درگیر شویم و هنگام درگیری، حرم (خیمه های زنان و بچه ها) را در امان داریم.

اصحاب امام علیه السلام از هر سو آمده، به کمک هم خندقی کندند و خار و هیزم های بیابان را جمع کرده، در آن افکندند و آتش زدند.

همچنین آمده است: امام علیه السلام به سوی اصحاب خود آمده، و فرمود: خیمه ها را به هم نزدیک و طناب ها را درهم کشند و خود، در درون آن ها جا گیرند تا از هر سو بر خیمه ها[ی اهل حرم] احاطه داشته باشند، مگر از آن سو که با دشمن روبرو می شوند.

در روز عاشورا وقتی چند نفر از لشکر دشمن از پشت به سوی خیمه های حضرت آمدند با آتش درون خندق مواجه شده و به ناچار به جای خود برگشتند.(۲)

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۱، ص۱۸۸ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۱۷۸.

۲- ۲- ارشادمفید، ج۲، ص۹۵ ؛ عوالم، ج۱۷، ص۲۴۶.

تقویت روحیّه ی سپاهیان

امام حسین علیه السلام در صبح عاشورا پس از ادای نماز صبح، برای یارانش سخنرانی کرد و در بخشی از آن، به تقویت روحیه ی سپاه پرداخته و فرمود:

ای شریف زادگان! صبر و بردباری داشته باشید و بدانید که مرگ، پلی بیش نیست که شما را از رنج و سختی عبور داده و به بهشت پهناور و همیشگی می رساند. چه کسی است که نخواهد از یک زندان به قصری انتقال یابد؟ و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند.

پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای من نقل کرده است که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. و مرگ پلی است که اهل ایمان را به بهشت و اهل کفر را به جهنم می رساند.(۱)

ص: ۱۶۹

۱- ۱- معانی الاخبار، ص۲۸۸.

دادن آزادی در انتخاب

دعوت به ترک کربلا

«هرثمه بن ابی مسلم» که از دوستان نزدیک امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و در جنگ صفین، آن حضرت را همراهی می کرد و پیشگویی آن حضرت را در مورد وقایع عاشورا شنیده بود وقتی در روز عاشورا، غربت و تنهایی امام حسین علیه السلام را دید در یاری حضرت به تردید افتاد و به محضر آن حضرت آمده و ماجرای پیشگویی علی علیه السلام را بازگو کرد.

حضرت اباعبداللّه علیه السلام به هرثمه گفت:

اکنون با ما هستی یا با دشمنان ما؟

هرثمه گفت: من بی طرف هستم زیرا می ترسم بچّه های کوچکم را «ابن زیاد» بکشد!

حضرت فرمود:

پس زود کربلا را ترک کن که صدای یاری طلبیدن ما را نشنوی و محلّ شهادت ما را نبینی. قسم به خدایی که جانم در دست اوست، هر کس صدای یاری ما را بشنود و ما را یاری و کمک نکند خداوند او را سرنگون به جهنّم خواهد افکند.(۱)

ص: ۱۷۰

۱- ۱- أمالی صدوق، ۱۳۶.

برداشتن بیعت

شب عاشورا، امام حسین علیه السلام برای این که کسی به اجبار، حضرت را همراهی نکرده باشد اصحاب و خاندان خود را جمع کرد و در سخنانی خطاب به ایشان فرمود:

خدایا! من خاندانی نیکوکارتر و پیراسته تر و پاک تر از خاندان خود و اصحابی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم. اکنون بر من آن چه فرود آمده را می بینید. شما از بیعت من رهایید...

اینک این شب است که شما را فرا گرفته، پس آن را مرکب راهوار خود بگیرید و در تاریکیِ آن پراکنده شوید؛ زیرا این مردم آهنگ مرا دارند و چنان چه بر من دست یابند از دیگران چشم می پوشند.(۱)

۱- ۱- همان، ص۱۳۳ ؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج۴، ص۹۸.

فصل پنجم سیره ی عبادی

عبادت زیاد

ص: ۱۷۳

عبادت زیاد

به امام سجاد علیه السلام عرض شد: چرا فرزندان پدرت این قدر کم هستند؟ حضرت فرمود: «من در مورد تولّد خودم هم در تعجب هستم زیرا پدرم در شبانه روز هزار رکعت نماز می خواند.»(۱)

نماز با خشیت

حسین بن علی علیهماالسلام هر گاه وضو می ساخت، رنگ چهره اش تغییر می یافت و اندامش می لرزید؛ وقتی از او علّت را جویا شدند فرمود:

شما چه می دانید که می خواهم، در پیشگاه چه کسی بایستم؟ آن کس که در پیشگاه کبریاییِ فرمانروایی قدرتمند می ایستد، سزاوار است که [از خوف و خشیت او]، رنگ رخسارش زرد شود و اندامش، به لرزه درآید.(۲)

نماز اوّل وقت

در روز عاشورا اصحاب امام علیه السلام یکی پس از دیگری به شهادت

۱- ۱- بحارالأنوار، ج۴۴، ص۱۹۶.

۲- ۲- عوالم، ج۱۷، ص۶۱ ؛ احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۲۲.

می رسیدند. «ابوثمامه صائدی» هنگامی که چنین دید به حضرت عرض کرد: ای اباعبداللّه! جانم فدایت باد. می بینم که دشمنان به تو نزدیک شده اند، به خدا سوگند تو کشته نشوی تا من به خواست خدا پیش از تو کشته شوم؛ دوست دارم پروردگار خود را در حالی دیدار کنم که این نمازی را که وقتش رسیده خوانده باشم.

امام علیه السلام سر برداشت و فرمود:

نماز را یاد آوردی، خدا تو را از نمازگزارانی که در یاد او هستند قرار دهد. آری، اینک وقت نماز است.

سپس فرمود:

بخواهید از ما دست بردارند تا نماز گزاریم.

ولیکن عمرسعد ـ لعنه اللّه علیه ـ نپذیرفت و حضرت به دو تن از یاران خود فرمود که جلو بایستند و با نیمی از اصحاب خود نماز را به صورت نمازِ خوف گزارد به گونه ای که پس از نماز، آماج تیرها آن دو نفر را به شهادت رساندند.(۱)

ترس الهی

به امام حسین علیه السلام عرض شد: چقدر ترس و خوف تو از پروردگار، فراوان است؟

حضرت فرمود:

در روز قیامت هیچ کس از عذاب ایمن نیست مگر آن که در دنیا از خدا بترسد.(یعنی تقوای الهی داشته باشد.)(۲)

ص: ۱۷۶

۱- ۱- مقتل خوارزمی، ج۲، ص۱۷ ؛ منتهی الآمال، ج۱، ص۵۵۲.

۲- ۲- مناقب ابن شهرآشوب، ج۴، ص۶۹.

علاقه به نماز و تلاوت قرآن

روز تاسوعا، روزی بود که لشکر دشمن، راه ورود و خروج از کربلا را بسته و برای جنگ کردن با امام حسین علیه السلام و اصحابش آماده شدند. حضرت عباس علیه السلام به خدمت اباعبداللّه علیه السلام آمد و عرض کرد: «برادر! لشکر دشمن حمله ور شده است.»

حضرت فرمود:

ای برادر! برو و به آن ها بگو برای چه امروز، جنگ را شروع کرده و به این سو آمده اند؟

قمر بنی هاشم علیه السلام با تعدادی از اصحاب، به سوی آن ها رفت و فرمود: «شما را چه شده است؟»

گفتند: از امیر، حُکم آمده که یا تحت فرمان او درآیید و از او اطاعت کنید و یا با شما جنگ و مبارزه خواهیم کرد. حضرت ابوالفضل علیه السلام گفت: «پس صبر کنید تا برگردم و صحبت شما را به برادرم بگویم.»

سپس خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حرف های آن ها را گفت.

امام علیه السلام فرمود:

جانم به قربانت! به سوی آن ها برو و از آنان مهلتی بخواه که امشب را صبر کنند و جنگ را به فردا بیندازند؛ می خواهم امشب مقداری نماز و دعا و استغفار نمایم که خدا می داند من نماز و تلاوت قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم.

حضرت عباس علیه السلام رفت و آن شب را مهلت گرفت. در آن شب تا صبح،

ص: ۱۷۷

امام حسین علیه السلام و تمامی اصحاب، مشغول نماز خواندن و قرآن و دعا و استغفار بودند و صدای مناجات آنان همانند صدای زنبورها در کندوی عسل، از خیمه ها به گوش می رسید.(۱)

حج پیاده

امام حسین علیه السلام ، بیست و پنج بار پیاده حج نمود؛ در حالی که اسبان نفیس، او را همراهی می کردند.(۲)

۱- ۱- ارشاد مفید، ج۲، ص۸۱ ؛ منتهی الآمال، ج۱، ص۵۱۸.

۲- ۲- بحار الأنوار، ج۴۴، ص۱۹۳.

فهرست

ص: ۱۸۰

ص: ۱۸۱

دعوت به آزادگی… ۸۴

فصل دوم: سیره ی آموزشی و تربیتی

ص: ۱۸۲

ص: ۱۸۳

ص: ۱۸۴

ص: ۱۸۵

ص: ۱۸۶

علاقه به نماز و تلاوت قرآن··· ۱۸۵

حج پیاده··· ۱۸۶

ص: ۱۸۷

فهرست منابع

اثباه الهداه، شیخ حر عاملی.

احتجاج، طبرسی.

احقاق الحق، قاضی نوراللّه شوشتری.

ارشاد، شیخ مفید.

اسرار الشهاده، فاضل دربندی.

اعیان الشیعه، سید محسن امین.

البدایه والنهایه، ابن کثیر.

الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی.

الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی.

الغدیر، علامه امینی.

الفتوح، ابن اعثم کوفی.

الکافی، شیخ کلینی.

امالی، شیخ صدوق.

انساب الاشراف، بلاذری.

بحار الأنوار، علامه مجلسی.

بغیه الطلب فی تاریخ حلب، عمربن ابی جراده.

بلاغه الحسین، سید مصطفی آل اعتماد.

تاریخ ابن عساکر.

ص: ۱۸۸

تاریخ زندگی امام حسین، عماد زاده.

تاریخ طبری.

تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر.

تحف العقول، ابن شعبه حرانی.

تفسیر امام عسکری.

تفسیر عیاشی.

تفسیر نور الثقلین، شیخ هویزی.

جامع الاخبار، محمد سبزواری.

جلاء العیون، علامه مجلسی.

خصائص الحسینیه، شیخ جعفر شوشتری.

دعائم الاسلام، نعمان بن محمد مغربی.

ربیع الابرار، زمخشری.

زهرالآداب و ثمره الألباب.

زهرالربیع، سید نعمت اللّه جزایری.

سفینه البحار، شیخ عباس قمی.

سیر اعلام النبلاء، ذهبی.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

طبقات الکبری، ابن سعد.

علل الشرایع، شیخ صدوق.

عوالم، عبداللّه بحرانی.

عمده الطالب،

عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق.

فرائد السمطین، علامه حموینی.

ص: ۱۸۹

فصول المهمه، ابن صباغ.

کشف الغمه، اربلی.

کامل، مبرد.

کفایه الاثر، علی بن محمد خزاز قمی.

لهوف، سیدبن طاووس.

مجموعه ورام، ابی فراس.

مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی.

محلی، ابن حزم.

مشکاه الانوار، طبرسی.

محاسن، برقی.

مستدرک الوسائل، میرزا حسین نوری.

معالی السبطین، محمد مهدی حائری.

مقتل الحسین، خوارزمی.

مناقب، ابن شهر آشوب.

منتهی الآمال، شیخ عباس قمی.

مقتل الحسین، ابی مخنف.

معجم الکبیر، طبرانی.

مکارم الاخلاق، طبرسی.

مجمع الزوائد، هیثمی.

معانی الأخبار، شیخ صدوق.

مقتل الحسين، مقرم.

ناسخ التواریخ، محمد تقی سپهر.

نهج السعاده، علامه محمودی.

نفس المهموم، شیخ عباس قمی.

وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی.

ینابیع الموده، قندوزی.

ص: ۱۹۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹